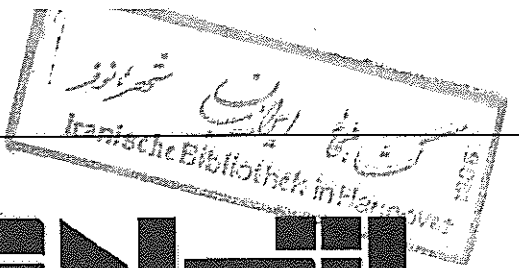


30.7.98



اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

فروردین ۱۳۷۷ شماره ۴۸ سال چهارم



در آستانه بهاری دیگر

نوروزتان خجسته باد!

با شکفتن هر شکوفه، با رستن هر گیاه، با زمزمه هر برکه و نوای دلنواز هر نسیم، جهان رنگ دیگری به خود می گیرد. هر جوانه نورسته که از دل خاک سر بر می کشد، با خود امید پیروزی بر سرما و سگوت را زنده میکند و پیروزی زندگی بر مرگ و امید بر یاس را نوید می دهد.

نوروز جشن استقبال این شکفتن ها، جشن بزرگداشت نیروی زندگی در مبارزه با اهریمن سیاهی و مرگ است. مردم ما هر سال نوروز را با امید رسیدن به روز شکفتن آرزوها و آمال خویش، جشن می گیرند و شادمانه و پاکویان به استقبال بهار می شتابند.

با یاد جوانه های دلیر بشنارت های بهاری که با داس چرکین حکومت اسلامی بر خاک شده اند و با آرزوی شکفتن های هرچه قدرتمندتر در مبارزه برای رسیدن به بهار آزادی، نوروز را به مردم کشورمان، خانواده داغدار شهیدا و مبارزان دربند راه آزادی تبریک می گوئیم. با آرزوی روزی که هر روزتان نوروز و نوروزتان پیروز باشد

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
نوروز ۱۳۷۷

پیرامون کنگره پنجم اکثریت

کنگره پنجم "اکثریت" و جهت

گیری آن فرید

سیاست "اتحاد و مبارزه" برای

چندمین بار؟ آزاد

صفحه ۲۵ و ۲۷

* امسال این فقط زمستان طبیعت نیست که دامن برچیده، در برابر هجوم بهار محو می شود، با حضور دوباره مردم در کوچه و خیابان، نوید برچیده شدن زمستان سیاه جامعه ما، شکفته می گردد.

صفحه ۲

مروری بر وضع اقتصادی ایران

در چنبره ی بیماری و بحران

صفحه ۳

دولت خاتمی و اقتصاد ایران

در برنامه و وعده های انتخاباتی خاتمی نیز، ضمن آن که تاکید عمده روی مقولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، و از جمله آزادی بیان و احزاب و تشکل ها در چارچوب اسلام و قانون اساسی، 'جامعه مدنی' و قانونگرایی بود، در عرصه اقتصادی، سخنی تازه و یا سیاستی روشن و مشخص وجود نداشت.

صفحه ۵

مردم عراق در تنگنای کشمکش های امریکا و رژیم صدام

صفحه ۲۰

بحران خلیج : دلایل واقعی

صفحه ۲۳

مباحث تدارک کنگره

* نکاتی درباره ی بحران چپ و راه های برون رفت از آن حیدر

* "چپ و وظائف ما" ناهید - مهدی

* خانه از پای بست ویران است ایوب تنهانی

* مبارزه برای رفرم یا مبارزه برای سرنگونی رژیم؟ شهین

* ایدئولوژی - سیاست (۳) عیسی صفا

صفحات ۱۰ تا ۱۹



در آستانه بهاری دیگر

امسال آغاز سال جدید، فقط آغاز دیگری در گردش طبیعت نیست. آغاز متفاوتی در حیات نزدیک به دو دهه گذشته جامعه ما نیز هست. نسیم بهار امسال فقط بوی عطر رستن در دل طبیعت و زایش دوباره آن را با خود حمل نخواهد کرد، بلکه تبسم دوباره در چهره های مردم کشور ما، بعد از سال های سرد و سیاه را به همراه خواهد داشت. امسال این فقط زمستان طبیعت نیست که دامن برچیده، در برابر هجوم بهار محو می شود، با حضور دوباره مردم در کوچه و خیابان، نوید برچیده شدن زمستان سیاه جامعه ما، شکفته می گردد.

نوروز امسال، مردم دلایل زیادی برای پایکوبی در آستانه بهار و جشن و شادمانی دارند. آنها در طول سال گذشته، یخ زمستان حاکم بر زندگی شان را شکسته اند. شعله امید در پیروزی بر سیاهی و اختناق را برافروخته اند.

سال پیش برای اولین بار در طول حیات جمهوری اسلامی، مردم با استفاده از شکاف حکومت، گوشه ای از قدرت خود را به نمایش گذاشتند و برنامه های سرکوبگران خود را در هم ریختند و معادلات قدرت را چنان دگرگون نمودند که خود حکومتیان از همه قماش آن، حتی تصور آن را نیز نمی کردند.

روند تشدید سرکوب و بگسیر و بیندها و ترورها، سال گذشته با مانعی مواجه شدند که با هیچ رمل و اسطرابی و با هیچ تانک و توپی، قابل حذف نبود. میلیون ها فریاد اعتراض را که در اولین فرصت، خود را بصورت رای بیان کرده بود، دیگر نمی شد نادیده گرفت. اگر در حرف هم می شد، در عمل یک واقعیت انکارناپذیر بود، واقعیتی که مادیت یافته، در جانی خود را بروز داده بود، حتی اگر این جا و مکان، بساط خود حکومت بود. بعد از این حادثه در دوم خرداد سال گذشته، هر قدر که حکومت در درون خود فرو رفته و درگیر فکر آینده نامطمئن خود شده است، به همان اندازه روح زندگی در جامعه ما، دوباره دمیده شده و به مناسبت های مختلف شکفته گشته است. مردم ما،

نه فقط صدای اعتراضات خود را در این یا آن گوشه بلندتر کرده اند، بل از هر فرصتی سود جسته اند تا حضور شادمانه خود را بر پاسداران فضای سوگ و ماتم در جامعه ما، دیکته کنند. خواه این حضور به پهانه شکست جناح غالب و رهبر رژیم و داور دسته های چماقدار آن در تحمیل خود بر مردم و خواه به یمن موفقیت تیم ملی فوتبال کشور بوده، شریعت و شیرینی در کوچه و خیابان پخش گردیده، و در زیر نگاه های هراسناک سرکوبگران، رقص و پایکوبی شده است.

طی ماههای گذشته، در پرتو چنین واقعیتی نیز، گروههای مختلف مردم، به صحنه آمده اند، خواست های خود را مطرح نموده اند و بر تحمیل ناپذیری شرایط حاکم بر زندگی شان انگشت تاکید گذاشته و خواستار پایان زمستان سیاه اختناق شده اند. زنان قوانین ارتجاعی و قواعد دیکته شده از سوی مرتجعین را زیر سوال برده و حتی مثلاً در هجوم به استادبوم آزادی زیر پا گذاشته اند. کارگران دست به اعتصاب زده اند. دانشجویان شعار مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی، یا مرگ یا آزادی سر داده اند. دیگر فقط نویسندگان نیستند که فریاد می زنند که نویسنده اند و نمی توان تا ابد هویت آنها را زیر پا گذاشت. قلمشان را شکست و آثارشان را محو و نابود کرد. دیگر نمی توان با گرفتن و بستن و کشتن این یا آن نویسنده و فعال سیاسی، امید خفه کردن صداهای میلیونی را داشت. صداهائی که هم اکنون، هزار هزار پژواک می یابند و می روند که بیشتر و بیشتر شوند.

بهار امسال با چنین ارمغان هائی، حقیقتاً آغاز دیگری برای رسیدن به بهار شکوفان آزادی است. بهاری دیگر که برای اولین بار در حیات جمهوری اسلامی، در پرتو مبارزات مردم کشور ما، گرد ماتم را از لب ها می زاید، بر زخم های مآدران داغدیده مرهم امید می گذارد که روز برچیدن بساط جلادان فرزندانشان و روز تحقق آمال عزیزانشان، دور نیست!

اطلاعیه

انتخابات میاندوره ای

و

تدارک شورای نکهبان برای انتخاب خبرگان

شورای نکهبان نزدیک به نیمی از کاندیداهای شرکت در انتخابات میاندوره ای یعنی یکصدویازده نفر را فاقد صلاحیت اعلام نموده است. اکثریت نمایندگان حذف شده، از مخالفین جناح بازار و رسالت هستند. در میان آنها نام های معروفی از جمله رهبران نهضت آزادی، اعظم طالقانی و نیز بهزاد نبوی و محمد سلامتی دیده می شوند. وزیر کشور طی یک مصاحبه مطبوعاتی، اقدام شورای نکهبان در حذف مخالفین خامنه ای و جناح طرفدار او، بخصوص رد صلاحیت کسانی را که در دوره شاه زندانی بودند، مورد انتقاد قرار داد و آن را ستم به این افراد دانست. بجز وزیر کشور، تاکنون هیچ مقام رسمی دیگری در این مورد اظهار نظر نکرده است.

شورای نکهبان با حذف تقریباً تمامی مخالفین جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری بخصوص همه چهره های سرشناس جناح های مخالف، تلاش کرده است جریان انتخابات میان دوره ای و پیشبرد آن را، علیرغم میل دیگر جناح ها کاملاً تحت کنترل خود درآورد. انجام این کار در انتخابات میان دوره ای برای حفظ اکثریت جناح مذکور در مجلس حائز اهمیت و درعین حال، تمرینی برای تدارک و برکناری مجلس خبرگان رهبری است که باید به زودی برگزار شود و تسلط بر آن شرط ادامه حیات رهبری خامنه ای و برخورداری جناح بازار - رسالت از امتیازات ویژه در کنترل ارکان های مهم قدرت در حکومت است.

شورای نکهبان با حذف نیمی از کاندیداهائی انتخابات میان دوره ای، نه فقط هیچ زمینه ای برای شرکت مخالفین داخلی حکومت امثال نهضت آزادی باقی نگذاشته است، بلکه حتی جناح های پرتفوذ و بخشا صاحب قدرت درون رژیم را نیز از مشارکت در آن محروم کرده است.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۳ اسفند ماه ۷۶

۴ مارس ۹۸

سـرنگـون باد رژیم جمهوری اسلامی

در چنبره ی بیماری و بحران

کاهش درآمدهای نفتی کشور در سال ۱۳۷۶ و تأثیرات منفی آن بر مجموعه فعالیت های اقتصادی در این دوره، یکبار دیگر بروشنی نشان داد که بند ناف اقتصاد ایران، اگر نه بیش از پیش، هم چنان به صادرات نفت خام بسته است. ناتوانی در افزایش صادرات غیرنفتی، به نحوی که بتواند حتی حدود ۲۰ درصد نیازهای ارزی سالانه کشور را - در سطح فعلی آن - تامین نماید، وجه دیگری از ویژگی های اقتصاد بحران زده ایران است.

بحران اقتصادی گریبانگیر جامعه ما که ریشه در ساختار نظام حاکم و وابستگی و از هم گسیختگی اقتصادی دارد، طی دوره ی حاکمیت جمهوری اسلامی، برغم برخی بهبودهای کوتاه مدت و مقطعی، دامنه و عمق بسیار وسیع تری یافته است. این بحران، صرفا یا اساسا ناشی از پاره ای عدم تعادل های موردی (مثلا کسری تراز پرداخت ها، کسری بودجه، بیکاری متداول و...) یا بعضی اختلالات کارکردی نیست، هر چند که همین اختلالات و عدم تعادل ها نیز بر شدت و دامنه بحران حاکم می افزایند. روند تولید و انباشت سرمایه در اقتصاد ایران دچار اختلالی اساسی شده که نه 'دولت گرایی' دولت موسوی و نه 'تعدیل اقتصادی' دولت رفسنجانی قادر به رفع و یا حتی تخفیف آن نبوده است. این اقتصاد، با وجود برخوردار بودن از ثروت ها و امکانات عظیم انسانی و طبیعی، از تامین حداقل نیازهای جامعه و خواست های اولیه توده های مردم، ناتوان مانده و با رشد سریع جمعیت طی دهه پیشین و نیازهای فزاینده اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن، این ناتوانی باز هم تشدید شده است.

وابستگی شدید به صادرات نفت خام، به طوری که نوسانات بازار بین المللی نه فقط بودجه سالانه دولت بلکه تقریبا کلیه فعالیت های اقتصادی را شدیداً متأثر می سازد، یکی از نموده های عینی این بحران دیرپای و فراگیر است. انباشت سرمایه ای که از محل صدور نفت و - طبق ترتیبات حاکم طی چند دهه گذشته - از طریق دولت بایستی صورت بگیرد، غالباً تحقق نمی یابد، چرا که بخش عمده ای از درآمدهای نفتی یا در طرح های غیرمولد و پروژه های ناتمام صرف شده و یا به چاه ویل هزینه های جاری بوروکراسی دولتی سرازیر می شود. در چنین وضعیتی، تکلیف شرکت ها و بنگاه های دولتی نیز، که با قبضه کردن سهم بزرگی از دارایی ها و امکانات عمومی قاعدتاً بایستی نقش مهمی هم در انباشت سرمایه در سطح اقتصاد کشور ایفا نمایند، روشن است: غالب این بنگاه ها، به واسطه بوروکراسی، فساد و حیف و میسل حاکم بر عملکردشان، نه فقط سهمی در انباشت ندارند بلکه بخشی از درآمدهای نفتی را نیز برای پوشاندن زیان های جاری در کام خود فرو می برند. روند انباشت

سرمایه در بخش خصوصی نیز، چنان که می دانیم، به دلیل مجموعه مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (و از جمله مسئله مالکیت، امنیت سرمایه، قانون کار) و سیاست های جاری رژیم، هم چنان دچار اختلال است و تلاش های دولت در زمینه 'تشویق' سرمایه گذاری ها و تقویت بخش خصوصی، صرفنظر از جوانب دیگر، نتوانسته است تغییری در این زمینه پدید آورد.

حجم سرمایه گذاری های سالانه (تشکیل سرمایه ناخالص داخلی) و نسبت به آن به تولید ناخالص داخلی، به عنوان شاخصی برای ارزیابی روند کلی انباشت سرمایه به کار گرفته می شود. این نسبت (به قیمت های ثابت)، در بهترین حالت طی دهسال اخیر، مطابق آمار رسمی چیزی در حدود ۱۷ درصد بوده است. نسبت مذکور، به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۲ حدود ۲۳ درصد و در سال ۱۳۵۶ حدود ۲۷ درصد بود. طبق برآوردهای کارشناسان اقتصادی، حداقل میزان نسبت تشکیل سرمایه ناخالص داخلی به تولید ناخالص داخلی، متناسب با نیازهای اولیه و الزامات اقتصاد ایران، رقمی در حدود ۲۵ درصد است. اختلاف این رقم با رقم ۱۷ درصد، بروشنی کمبود و اختلال شدید در این زمینه را نشان می دهد. قابل توجه است که بخش عمده ای از سرمایه گذاری های انجام شده، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، مربوط به دولت و نهادهای 'عمومی' است و ضمناً سهمی از آن نیز متعلق به هزینه های تجهیزات نظامی و تسلیحات است که اصلاً جنبه تولیدی ندارد. سرمایه های بزرگ خصوصی رغبت کمی به سرمایه گذاری های تولیدی نشان می دهند و غالباً در تجارت و بورس بازی به کار می افتند و یا، کمابیش، راهی خارج از کشور می شوند. رونق تجارت و دلالتی به بهای رکود و عقب ماندگی فعالیت های تولیدی، یکی از 'عمرات' رژیم تاجرناز جمهوری اسلامی بوده که بعضاً سردمداران و طرفداران آن نیز به آن اعتراف می کنند.

بحران اقتصادی جاری طی دوره اخیر، خصوصاً بعد از توقف و یا نیمه کاره ماندن اجرای سیاست تعدیل اقتصادی، رو به وخامت گذاشته و عوارض عمده آن در زمینه گرانی، رکود و بیکاری نیز ادامه یافته و یا تشدید گردیده است. کاهش نسبی درآمدهای نفتی در سال ۱۳۷۶ نیز مزید بر علت شده است.

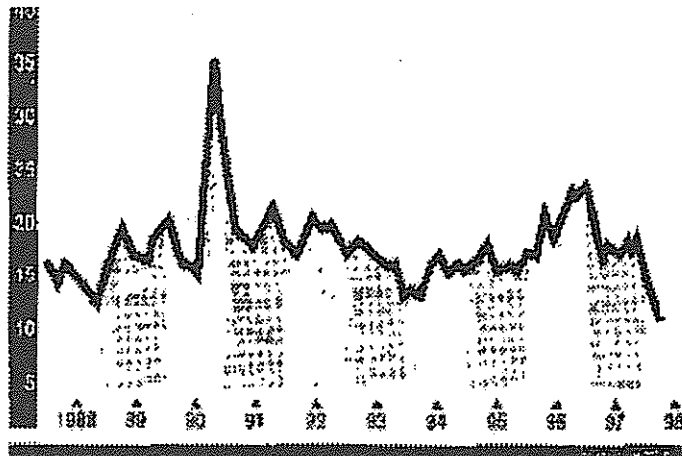
بر پایه گزارش رسمی بانک مرکزی، رشد تولید ناخالص داخلی (به قیمت های ثابت) در سال ۱۳۷۴ حدود ۴/۵ درصد و در سال ۱۳۷۵ نزدیک به ۵/۲ درصد بوده است. اما برآوردهای گزارش 'صندوق بین المللی پول' راجع به اقتصاد ایران (که ترجمه خلاصه ای از آن در شهریور گذشته در مطبوعات داخلی نیز چاپ شده حاکی از آنست که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی واقعی در آن سالها به ترتیب ۱/۶ درصد و

۳/۱ درصد بوده است. براساس برآورد یک منبع بین المللی دیگر (نشریه اکونومیست لندن) رشد اقتصاد ایران در سال ۱۳۷۵ فقط ۳/۶ درصد بوده است. صرفنظر از این اختلاف برآوردها، اشاره ای به ارقام تولیدسرانه، وضعیت اقتصاد بیمار ایران را به وضوح بیشتری آشکار می کند: مطابق ارقام رسمی دولتی (و با دلار، معادل ۱۷۵ تومان)، میزان تولیدسرانه در ایران بین دو تا سه هزار دلار است. در حالی که متوسط تولیدسرانه جهانی حدود ۱۵ هزار دلار است و بسیاری از اقتصادهای مشابه ایران نیز عملکرد خیلی بهتری نسبت به آن، در سال های اخیر داشته اند. (طبق محاسبات نشریه 'اکونومیست' و بر مبنای نرخ آزاد دلار، تولید سرانه ایران در سال ۷۲ اندکی بیش از یک هزار دلار بوده است).

همان طور که افزایش قیمت های بین المللی و تیجتا درآمدهای نفتی یکی از عوامل بالا رفتن نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۳۷۵ بوده، کاهش این درآمدها در سال ۱۳۷۶ نیز افت تولید را به دنبال داشته و یکی از دلایل تشدید کساد و رکود جاری بوده است. در این سال، رکود بسیاری از فعالیت های اقتصادی و به ویژه بخش صنعت را در بر گرفت. نامشخص بودن خط مشی اقتصادی کشور، که در سال های اخیر تأثیرات منفی در جریان سرمایه گذاری و تولید برجای نهاده است، در سال ۱۳۷۶ با تردیدها و بلا تکلیفی های پیش از انتخابات ریاست جمهوری و بعد از انتخابات (در مورد ترکیب دولت جدید و سیاست اقتصادی آن) تکمیل و تشدید گردید و در نهایت رکود حاکم را تداوم بخشید.

دبیر 'انجمن نساجی ایران'، رشته ای تولیدی که سهم قابل ملاحظه ای در تامین ارزش افزوده و اشتغال صنعتی کشور دارد، در این باره گفت: 'در حال حاضر به طور میانگین تنها از حدود ۴۵ درصد ظرفیت اسمی واحدهای موجود در بخش صنعت نساجی، پوشاک و چرم استفاده می شود'. وی علت این امر را وجود 'مراجع مختلف موازی، اجرای مقررات دست و پاگیر و زاید، سیاست های انقباضی سیستم بانکی، کمبود نقدینگی، واردات بی رویه و ارزان قیمت منسوجات خارجی و...' بیان کرد. یکی از مسئولان وزارت صنایع نیز با اشاره به 'رکود شدید در تولیدات صنعتی' آن را ناشی از 'کمبود نقدینگی' دانسته و گفت: 'محدودیت در اعطای تسهیلات بانکی و اعمال سیاست های شدید انقباضی... اشباع بازار داخلی و عدم امکان صادرات و رکود حاکم بر بازار داخلی عملاً دست به دست هم داده و مشکل بزرگ کمبود نقدینگی را برای واحدهای صنعتی موجب شده است'.

قابل توجه است که دولت به منظور مقابله با تورم قیمت ها، سیاستی انقباضی در ارتباط با محدود نگهداشتن کسری بودجه و اعطای وام بانکی به واحدهای



تغییرات قیمت نفت برنت (های شاخص بین المللی نفت) طی دهسال گذشته - قیمت هر بشکه به دلار

مجدد برای جلب سرمایه ها ، هنوز به طور کلی منتفی نشده است . با بازپرداخت اقساط عقب افتاده ی بدهی های خارجی ، و در شرایط سیاسی جدیدی که پس از انتخاب خاتمی در رابطه با تنش زدایی در روابط بین المللی پیش آمده ، تلاش برای یافتن منابع مالی مورد نیاز در خارج از مرزها ، در محافل و مجامع حکومتی مطرح شده است . لکن ، چنان که پیداست ، نتیجه بخش بودن این گونه تلاش ها ، در سطحی قابل ملاحظه ، به بهبود مناسبات دیپلماتیک و سیاسی جمهوری اسلامی با غرب و بویژه آمریکا بستگی دارد که خود این امر نیز ، امروز بیش از گذشته ، به کشش های جاری جناح های رقیب حکومتی گره خورده است .

صادرات طی سه سال اخیر حدود ۳ میلیارد دلار بوده است که این میزان نیز (صرف نظر از این که به اقتصاد داخلی برمی گردد یا نه) بیشتر از ۱۵ درصد نیازهای ارزی سالانه را - در سطح کنونی - تامین نمی کند . 'راه حل' دیگر رژیم برای مقابله با بحران ، استقراض از خارج و تلاش برای جلب سرمایه های خارجی بوده است . وام های خارجی که در آغاز موجب تکانی در سطح فعالیت های

اقتصادی شده بود ، بعدا به بار سنگینی بر دوش اقتصاد بیمار کشور بدل شد . محدود کردن هزینه های ارزی و به ویژه واردات در سال های اخیر به منظور صرفه جویی جهت بازپرداخت اصل و فرع بدهی های خارجی ، خود یکی از عوامل تشدیدکننده ی کساد و رکود جاری بوده است . حجم کل بدهی های خارجی کشور (اعم از اصل و بهره آنها) در پایان سال ۱۳۷۵ بیش از ۳۰ میلیارد دلار بوده و ، هر گاه مصوبه مجلس رژیم در این باره به درستی رعایت شود ، میزان آنها در پایان سال ۱۳۷۸ بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار خواهد بود . در مورد جلب سرمایه های خارجی همانند هدایت سرمایه های داخلی به تولید ، تلاش های جمهوری اسلامی تاکنون غالبا ناکام مانده است .

اما توسل دوباره به استقراض خارجی و تلاش

خصوصی و دولتی در پیش گرفته است . این سیاست اگرچه به طور نسبی آنگک رشد سطح عمومی قیمت ها (نرخ تورم) را پایین آورده ، متقابلا به کساد و رکود موجود دامن زده است . بودجه سال ۱۳۷۷ نیز که در چارچوب همین سیاست تنظیم گردیده ، بعلاوه ی کاهش اعتبارات عمرانی دولت در این بودجه ، مسلما به بهبود این روند کمکی نخواهد کرد . رکودی که در سال ۱۳۷۶ علاوه بر بخش صنعت دامنگیر بخش مسکن و ساختمان نیز شده است ، در سال آتی رو به شدت خواهد نهاد .

نرخ تورم بر پایه گزارش های بانک مرکزی در سال ۱۳۷۴ حدود ۵۰ درصد ، در سال ۱۳۷۵ ، نزدیک به ۲۵ درصد بوده و در سال ۱۳۷۶ نیز قریب به ۲۰ درصد برآورده می شود . بدیهی است که این ارقام با واقعیات ملموس گرانی در جامعه ما ، که خصوصا کرایانگیز کارگران زحمتکشان و کارمندان و بازنستگان یعنی اکثریت وسیع مردم است ، هیچ سازگاری ندارد . اما اگر همین ارقام رسمی را هم مینا قرار دهیم ، متوسط نرخ تورم طی سال های ۷۵-۱۳۶۸ سالانه حدود ۲۵ درصد بوده است . با در نظر گرفتن تثبیت حقوق و دستمزدها و یا رشد بسیار اندک آنها ، این رقم به تنهایی نشان می دهد که طی همین دوره تا چه اندازه از قدرت خرید مردم کاسته شده و چه حدی از فشار و محرومیت بر خانوارهای زحمتکش و کم درآمد تحمیل گردیده است .

تشدید بیکاری یکی دیگر از عوارض بحران حاکم است . رکود و کساد سال های اخیر موج دیگری از اخراج و بیکار کردن شاغلان را به وجود آورده و ، به سهم خود ، ابعاد این معضل حاد اقتصادی و اجتماعی را گسترش داده است . بر اساس سرشماری سال ۱۳۷۵ ، عده بیکاران حدود ۱/۵ میلیون نفر اعلام شده است . اما این رقم نیز بیگانه از واقعیت موجود است ، چنان که بعضی از مسئولان حکومتی نیز در مصاحبه هایشان رقم ۲ میلیون نفر را پذیرفته اند . اما مسلما مسئله بیکاری کرایانگیز عده خیلی بیشتری است . اهمیت واقعی این مسئله دهشتناک هنگامی آشکارتر می شود که ، با توجه به ترکیب سنی جمعیت کشور ، تعداد جوانان جویای کار در سال های آینده را در نظر آوریم ؛ هر سال حداقل ۸۰۰ هزار نفر نیروی کار جدید وارد بازار کار خواهند شد ، در حالی که اقتصاد کشور ، در چارچوب وضعیت و سیاست های حاکم ، سالانه بیش از ۳۰۰ هزار شغل جدید نمی تواند ایجاد کند . یعنی هر سال دست کم نیم میلیون نفر به جمع بیکاران موجود افزوده خواهد شد و این روند تا ۱۰-۸ سال آینده ادامه خواهد داشت . . .

رژیم جمهوری اسلامی هیچ سیاست روشنی برای مقابله با بحران جاری و یا تخفیف عوارض آن ندارد . طی دوره ای ، گسترش صادرات غیرنفتی برای رونق بخشیدن به اقتصاد داخلی و تامین نیازهای ارزی برای کالاها و خدمات وارداتی ، مطرح شده و امیدهایی را هم نزد گروههایی برانگیخته بود . لکن این کار نیز ، گذشته از مشکلات سیاسی ، با ناسامانی ها و اختلالات ساختاری در عرصه اقتصادی روبرو گشته و شکست خورده است . حداکثر حجم سالانه این قبیل

اطلاعیه

تصمیم جدید اتحادیه اروپا در ارتقا رابطه مقابل با

جمهوری اسلامی

روز ۲۳ فوریه ، شورای وزیران خارجه اتحاد اروپا تصمیم گرفت منع مناسبات در سطح وزرا با جمهوری اسلامی را ملغی نموده ، دیدارهای متقابل در این سطح را با دولت جدید ایران ، دوباره مجاز اعلام نماید . تقلیل رابطه با دولت ایران ، بعد از اعلام رای دادگاه میکونوس و محکوم شدن سران جمهوری اسلامی بعنوان سازماندهندگان ترور در اروپا ، از جمله مشارکت مستقیم دوزیر دولت قبلی در ترور برلین صورت گرفته بود . اتحادیه اروپا ، تصمیم جدید خود در ارتقا مناسبات با دولت جمهوری اسلامی را ، نه بر اساس واقعیت تغییر در سیاست های جاری حکومت اسلامی در زمینه صدور تروریسم و . . . بلکه بعنوان واکنش مثبت در برابر رئیس جمهور جدید رژیم خاتمی اتخاذ نموده است . البته در همان بیانیه از صدور تروریسم ، تولید سلاحهای کشتار جمعی و پافشاری بر فتوای قتل سمان رشدی ، اظهار نگرانی شده است . اتحادیه اروپا با این اظهار نگرانی بجای خواست پایان دادن به ترورها ، نقض آشکار حقوق بشر در ایران و فتوای قتل سلمان رشدی (ازجمله از طرف سخنگوی وزارت خارجه دولت جدید) نه فقط از پی آمدهای رای دادگاه میکونوس دوری گزیده است ، بلکه از سیاست قبلی خود تحت عنوان دیالوگ انتقادی نیز ، حتی در حد همان حرف هم عقب نشسته ، فقط راه دیالوگ و معامله بی قید و شرط با دولت جمهوری اسلامی را به بهانه تغییرات تحت ریاست خاتمی ، هموار ساخته است .

ما خواستار مشروط نمودن ارتقا رابطه با دولت جمهوری اسلامی به قطع تروریسم ، لغو فرمان قتل سلمان رشدی و پایان دادن به نقض خشن و آشکار حقوق انسانی و اولیه مردم ایران هستیم !

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۵ اسفند ماه ۷۶

۲۴ فوریه ۹۸

دولت خاتمی و اقتصاد ایران

بر سر در ستاد انتخاباتی بیل کلینتون، کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۹۲، خطاب به رقیب اصلی وی، جرج بوش، روی پلاکاردی بزرگ نوشته شده بود: 'این اقتصاد است، ابله!'. صرف نظر از این که کدامیک از این دو 'اقتصاد' را فهمیده بودند و یا این که سیاست های اقتصادی آنها موفق بوده است یا نه؟ این نکته آشکار است که امروزه در غالب جوامع، حتی در جاهایی که نتایج انتخابات رابطه چندانی با آزادی واقعی مردم ندارد، مسائل اقتصادی تأثیرات مهمی بر تغییر و تحولات سیاسی بر جای می گذارند. در برخی کشورها حتی، در ارتباط مستقیم با فصل و موعد انتخابات، سیاست های اقتصادی ویژه ای از سوی دولت ها و احزاب حاکم به مورد اجرا گذاشته می شود.

در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد، که در شرایط خاصی برگزار و به پیروزی محمد خاتمی منجر شد، به دلایل گوناگون، شعارها و موضوعات اقتصادی جایگاه عمده ای در جریان مباحثات و مسابقات انتخاباتی نداشت. هر چند که در این زمان نیز، همانند امروز، مشکلات و فشارهای اقتصادی کربانگیر توده های مردم، خاصه در زمینه کرائی و بیکاری، بشدت مطرح بوده است لکن به هر ترتیب، این گونه مسائل تا اندازه زیادی تحت الشعاع مسائل و مجادلات سیاسی و اجتماعی قرار گرفت. یکی از شعارهایی که در این انتخابات (و همچنین در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی) از جانب کاندیداهای مختلف و با تأکید فراوان طرح می شد، شعار 'عدالت اجتماعی' و رابطه با آن با 'توسعه' بود. اما این شعار نه تنها کلی و ناملموس بود بلکه به ساقه عملکرد هر کدام از جناح های رقیب درون حکومتی و سیاست های عملاً جاری نیز، نمی توانست توجه عده کثیری از شرکت کنندگان در این انتخابات را به خود جلب نماید. در مقابل، تبلیغات و شعارهای انتخاباتی در رابطه با 'مقابل با انحصارطلبی'، 'مسئله زنان'، 'مسئله جوانان'، فعالیت های فرهنگی و هنری و نظایر اینها، در شرایط خاص این انتخابات، با اقبال بیشتری روبرو بود.

در برنامه و وعده های انتخاباتی خاتمی نیز، ضمن آن که تأکید عمده روی مقولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، و از جمله آزادی بیان و احزاب و تشکل ها در چارچوب اسلام و قانون اساسی، 'جامعه مدنی' و قانونگرایی بود، در عرصه اقتصادی، سخنی تازه و با سیاستی روشن و مشخص وجود نداشت. به عنوان مثال، اعلام این که 'در توسعه اقتصادی تأمین زندگی شرافتمندانه برای همه به ویژه اقشار محروم و مستضعف که همان اصل کفایت است، تکیه بر تولید ملی به

کارگیری همه توان ها و امکانات کشور، استفاده از فرصت های بین المللی، تداوم سازندگی اقتصادی کشور... کنترل تورم و حمایت از قشرهای آسیب پذیر، اهتمام به امر اشتغال به ویژه اشتغال جوانان مورد نظر است' و یا اظهار این که 'استقلال اقتصادی، ساختن زیر ساخت های جامعه، تقویت تولید در جامعه، فراهم آوردن امنیت برای سرمایه های ملی برای سرمایه گذاری، بالا بردن توان نیروی انسانی و مهارتی جامعه... است'. هیچ چیز تازه ای، مثلاً در قیاس با آنچه که در دو برنامه اقتصادی دوره رفسنجانی آمده است، در بر ندارد. در مورد سیاست های مشخص جاری، مخصوصاً 'تعدیل اقتصادی' که حدود هشت سال از آغاز اجرای آنها سپری می گشت، کاندیدای پیروز انتخابات ریاست جمهوری هیچ موضع صریح و مشخصی نداشت. دو جناح عمده ی حکومتی، یعنی جناح خامنه ای و رسالتی ها و جناح رفسنجانی و کارگزاران، در مورد 'تعدیل اقتصادی' (و با آنچه که بنام 'تعدیل اقتصادی' عملاً اجرا می شد) اساساً همدستان بودند، و این یکی از دلایلی بود که نقد و بررسی این خط مشی معین را در جریان مبارزات انتخاباتی در محاق قرار می داد. از سوی دیگر، دستجات حامی خاتمی در درون رژیم، یعنی کارگزاران، مجمع روحانیون مبارز و گروه های خط امام، راجع به پیشبرد این سیاست اختلاف نظر داشتند. و این نیز از دلایلی بود که موضع گیری روشن کاندیدای مشترک آنها را در این زمینه دشوار می کرد.

سیاست، فرهنگ یا اقتصاد؟

در هر حال، پس از پیروزی چشم گیر خاتمی در این انتخابات نیز، ضمن آن که تمامی آرای ریخته شده در صندوق ها به نام وی، به عنوان تأییدی بر برنامه انتخاباتی او قلمداد گردید، روشنی و صراحت بیشتری در شعارها و سیاست های اقتصادی رئیس جمهوری جدید مشاهده نشد. برعکس، موضع گیری اساسی وی و دولت او راجع به مسائل اقتصادی، خود به موضوع بحث دیگری در میان حامیان و طرفداران خاتمی تبدیل گردید. سخنان خود خاتمی، در مناسبت های گوناگون و از جمله هنگام دفاع از وزرای پیشنهادی خویش به مجلس، مبنی بر این که 'در توسعه سیاسی ما کم کار کرده ایم و تا حدودی تحت الشعاع توسعه اقتصادی قرار گرفت و این مسئله از محوری ترین برنامه های دولت آینده است که با کمک مجلس محترم شورای اسلامی و راهنمایی رهبر معظم باید آن را در کشور به جد پیگیری کنیم' نیز به این بحث دامن زده است.

یکی از سخنگویان گروه کارگزاران، ضمن ارائه تحلیلی از انتخابات، با اشاره به این که 'مردم در این انتخابات به مسائل فرهنگی، آزادی های سیاسی و مدنی و امنیت، بیش از مسائل اقتصادی اهمیت دادند'، اظهار می دارد: 'آقای خاتمی یک شخصیت برجسته فرهنگی است و شعارهایی هم که طرح می کند، در درجه اول، شعارهای سیاسی و فرهنگی بودند. البته این مسئله به این معنا نیست که آقای خاتمی اصلاً شعار اقتصادی نداشتند. بلکه شعار اقتصادی ایشان نیز متناسب با توسعه و سازندگی زیربنایی کشور بود'. سر مقاله نویسنده 'سلام' و مشاور اقتصادی رئیس جمهوری، با تأکید بر این که 'بر پایه جهان بینی اسلامی اگر در جامعه تحول فرهنگی ایجاد شود، تحولات دیگر را به دنبال خواهد داشت'، می گوید: 'برخلاف نظر خیلی ها که فکر می کنند مشکلات اقتصادی در جامعه اولویت دارد، مردم در انتخابات ریاست جمهوری نشان دادند که به توسعه فرهنگی و سیاسی بیشتر از توسعه اقتصادی اهمیت می دادند'. اما یکی از مسئولان و مدافعان سرشناس سیاست تعدیل اقتصادی، ضمن انتقاد از تأخیر و یا 'تعدیل' در اجرای آن، در این باره چنین اظهار نظر می کند: 'نمی توان گفت که مسائل اقتصادی را کناری بگذاریم و به مسائل فرهنگی و سیاسی بپردازیم. چون اگر مسائل اقتصادی به نحو مطلوب پاسخ داده نشود اصلاً امکان این که به مسائل فرهنگی و سیاسی بخواهی پرداخته شود، وجود نخواهد داشت'، و توصیه می نماید که 'اگر رئیس جمهور منتخب بخواهند وقتشان را صرف جامعه مدنی و مسائل فرهنگی و اجتماعی کنند، باید ابتدا خیال خود را از وضعیت اقتصادی جامعه راحت کنند و این کار نیازمند انتخاب افراد معتقد، مجرب، فکور، شایسته و واقع گراست'.

رواج این قبیل بحث ها در بین دستجات طرفدار دولت، چنان که خواهد آمد، می تواند ناشی از ناتوانی مجموعه ی آنها در اتخاذ تصمیم یا توافق بر سر یک سیاست اقتصادی معین باشد. اما دلیل دیگر آن می تواند این باشد که پس از گذشت حدود بیست سال و آزمودن انواع نکرش ها و روش ها در عرصه اقتصادی و پدیدار شدن نتایج خانمان برانداز سیاست های جاری در هشت سال گذشته، یکبار دیگر توده های محروم و زحمتکش را به صبر و تحمل و فداکاری فرا بخوانند. پیداست که در جامعه ی خفقان زده ایران، برچیدن بساط سرکوبگری، کاهش فشارهای سیاسی و اجتماعی، بهبود شرایط فعالیت آزاد فرهنگی، هنری، ورزشی و... از جمله خواست های اساسی و میسر مردم است. اما قراردادن فرهنگ در مقابل اقتصاد،

حتی اگر با حسن نیت هم همراه باشد، در نهایت نه می تواند توسعه فرهنگ را تامین کند و نه اقتصاد را.

سیاست اقتصادی دولت چیست؟

صرفنظر از بحث های فوق، و در حالی که هفت ماه از استقرار دولت جدید سپری می شود، پرسیدنی است که خط مشی اقتصادی این دولت چیست؟ مبنای چارچوب تصمیماتی که هر روزه در هیات دولت، شورای اقتصاد، وزارت خانه ها و نهادهای گوناگون دیگر اتخاذ می شود، کدام برنامه و کدام سیاست اقتصادی است؟ سیاست تعدیل ساختاری یا همان تعدیل اقتصادی معروف؟ سیاست تعدیل اقتصادی (که در اصطلاح مقامات و مطبوعات حکومتی، سیاست 'تثبیت' نام گرفته)؟ برنامه پنجساله دوم (۷۸-۱۳۷۴)؟ پاسخ اینست که همه و هیچکدام از آنها، هر چند که چارچوب عمومی تعدیل اقتصادی هنوز مورد قبول غالب جناح های رژیم است. یعنی، در واقع، روزمرگی و اتخاذ تصمیم های موردی، مقطعی و واکنشی، 'خط مشی' غالب نه فقط طی هفت ماه اخیر بلکه در چهار سال گذشته بوده است.

در رابطه با سیاست تعدیل اقتصادی، چنان که قبلا اشاره شد، گروه کارگزاران خواستار ادامه ی اجرای آن زیر عنوان 'تداوم سازندگی' هستند، اگرچه اینان، به دنبال بروز اعتراضات اجتماعی و تشدید اختلافات درون حکومتی، در سال ۱۳۷۳ ناگزیر به پذیرش پاره ای تعدیلات و تغییرات در آن سیاست (از جمله متوقف کردن طرح یکسان سازی نرخ ارز، کنترل واردات، توسل به تعزیرات حکومتی برای کنترل قیمت ها) شدند. روزنامه 'سلام' از سخنگویان 'مجمع روحانیون مبارز'، که از منتقدان این سیاست بوده است، در دوره اخیر از انتقادات خود کاسته و تا این اندازه رضایت داده است که 'سیاست تعدیل در اساس علمی و مورد تایید است ولی در کشور ما جواب مثبت نمی دهد'! بهزاد نبوی، در مصاحبه ای در تیرماه گذشته، با اعلام این که 'آن چه در حال حاضر به عنوان سیاست های اقتصادی کشور پیش می رود با سال ۶۹-۶۸ فاصله خیلی زیادی دارد، به قول یکی از آقایان عدول از تعدیل به هر دلیلی که باشد سیاست هایی را تغییر داده است'، گفت: 'سیاست های فعلی را در زمینه اقتصاد که هم اکنون اجرا می شود به نظر من با اصلاحاتی می توان ادامه داد و اجرا کرد'. وی درباره همکاری و ائتلاف گروه های 'خط امام' با گروه کارگزاران نیز افزود: 'هدف های (سیاسی) مشترک خیلی زیادی دارند از جمله نهادینه کردن همین اهداف، و در این فاصله می توانند الزامات در زمینه سیاست های اقتصادی با هم دچار درگیری و تعارض جدی نشوند'. بدین ترتیب، ائتلافی که بین این گروه ها در دولت خاتمی شکل گرفته است، پرهیز از 'تعارض جدی' در زمینه سیاست اقتصادی را مدنظر خود قرار داده است. این نیز، جدا از هر چیز دیگر، مانع از تصمیم گیری اساسی روی خط مشی اقتصاد

کشور و موجب تداوم بی برنامهگی و برخورد های روزمره و مقطعی است.

اما راجع به آن چیزی که به نام برنامه دوم اقتصادی به تصویب رسیده است، می توان به طور خلاصه یادآور شد که عملا نه دولت و نه مجلس خود را ملزم به اجرا و رعایت آن نکرده اند. چنان که مثلا چگونگی تصویب و اجرای قوانین بودجه سال های ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ (که می بایست در چارچوب همان برنامه باشند) بروشنی بر این نکته گواهی می دهد. ولی، به لحاظ رسمی و قانونی، دولت خاتمی هنوز ناگزیر به مراعات چارچوب آن برنامه است و تخطی از آن، هر گاه مطابق میل مخالفانش نباشد، می تواند به عنوان مستسکی برای انتقاد و حمله از جانب آنان مورد استفاده قرار گیرد. خود خاتمی نیز به همین مسئله اذعان دارد، به طوری که هنگام ارائه لایحه بودجه ۱۳۷۷ به مجلس، در ۹ آذر، می گوید: 'دولت، از یک سو، خود را پاینده برنامه هایی می داند که در جریان انتخابات سرنوشت ساز ریاست جمهوری، توسط اینجانب اعلام گردید و... از سوی دیگر ما که خود قانونمند کردن رفتار دولت و آحاد جامعه را مدنظر قرار داده ایم، دولت را ملزم به رعایت سیاست های کلی مندرج در قانون برنامه پنج ساله دوم و تلاش در راه تحقق اهداف کلان آن می دانیم. بنابراین، مجموع محدودیت های مالی و غیرمالی دولت، امکان تنظیم بودجه ای کاملا مطلوب و ایجاد تغییرات اساسی در وضعیت اقتصاد کشور در کوتاه مدت را منتفی می سازد'. نه تنها در 'کوتاه مدت'، بلکه در میان مدت نیز ایجاد چنان تغییراتی منتفی می نماید چرا که، تا آنجا که به برنامه اقتصادی کشور برمی گردد، تدوین و تصویب نهایی برنامه آتی (سوم) که به قول رئیس سازمان برنامه و بودجه قرارست در شهریور ۷۸ به مجلس رژیم ارائه شود، در چشم انداز کشمکش های سیاسی جاری کاملا نامعلوم است.

در ارتباط با سیاست اقتصادی عملا جاری، یادآوری این نکته نیز حائز اهمیت است که بخش بزرگی از کسانی که نقش اصلی را در طرح یا اجرای تعدیل اقتصادی در دولت رئسنتجانی برعهده داشتند، در دولت خاتمی هم مناصب کلیدی اقتصادی و اجرایی را در دست دارند. حسن حبیبی، محمدحاشمی، محسن نوربخش، محمدعلی نجفی (سازمان برنامه و بودجه)، عیسی کلانتری، یژن زنگنه (نفت)، محمدرضا نعمت زاده (پتروشیمی)، اکبر ترکان (سازمان گسترش و نوسازی صنایع) و... از آن جمله اند. یکی از کارشناسان اقتصادی طرفدار خاتمی، که موضعی انتقادی نسبت به عملکرد اقتصادی دولت قبلی دارد، پاسخ این سوال روزنامه 'سلام' که 'چرا باید دیدگاه گذشته حاکم بر مدیریت اقتصادی کشور باشد، ضمن اشاره به موقعیت مستحکم بوروکرات ها در دستگاه اداری و اجرایی کشور، می گوید: 'هر چند که ایشان (خاتمی) در خصوص تحول در فرهنگ کشور دارای پروژه مشخصی می باشند ولی در حوزه اقتصادی

احتمالا با این دیدگاه حرکت نموده اند که تنظیمات اقتصادی را به برخی افراد شناخته شده بدهند و آن افراد شناخته شده احتمالا به ایشان گفته اند که شما ثبات سیاسی را در کشور بوجود آورید تا بتوان با راه اندازی کاروان بخش خصوصی در قالب نظام بازار مسائل را سریع حل نماییم. بنابراین سیاست و فرهنگ متعلق به رئیس جمهور و اقتصاد متعلق به آقایان است...'

تعدد مراکز قدرت و تداوم کشمکش ها

تعدد مراکز قدرت و تصمیم گیری، از جمله در عرصه اقتصادی، پدیده ای تازه در جمهوری اسلامی نیست. این مسئله نه تنها اتخاذ تصمیم در مورد مسائل اساسی را غیرممکن یا دشوار می کند بلکه مسئولیت ها را نیز لوٹ و مخدوش می سازد. در یک ساله ی اخیر، این مسئله شدت بیشتری یافته است. حتی پیش از انتخاب خاتمی نیز، راه اندازی 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' با وظایف و تشکیلاتی گسترده تر، نهاد دیگری را به مجموعه ی نهادهای قانون گذاری و تصمیم گیری موجود افزوده است. گذشته از آن که، هنگام تدوین و تصویب برنامه ها و سیاست های کلان اقتصادی (و از جمله بودجه سالانه دولت) بایستی 'رهنمودهای مقام رهبری' نیز در نظر گرفته شود.

در سطح خود دولت (دستگاه اجرایی) نیز که تداخل و تعارض مسئولیت ها همواره یکی از مشکلات جاری بوده، این مسئله بعد از تشکیل دولت خاتمی هم دامنه ی افزونتری پیدا کرده است. جدا از تعارضات موجود در برنامه های اعلام شده وزارت خانه های مختلف، پاسخ این سؤال سرانجام روشن نیست که مسئولیت سیاست گذاری و تصمیم گیری نهایی در مسائل عمده اقتصادی بر دوش کدام نهاد است؟ هیات وزیران؟ شورای اقتصاد؟ سازمان برنامه و بودجه؟ وزارت امور اقتصادی و دارایی؟ و یا...؟ در حالی که از چند سال پیش نهادی به نام 'ستاد تنظیم بازار' (به جای ستاد بسیج اقتصادی قدیمی) در ارتباط با کنترل توزیع و قیمت ها دایر شده، در شهریور گذشته نیز 'ستاد جدیدی' متشکل از ۹ وزیر، دو معاون رئیس جمهور و همچنین رئیس بانک مرکزی ایجاد شد که غالب وظایف برشمرده برای آن با ستاد تنظیم بازار و شورای اقتصاد کاملا تداخل دارد. چندی بعد، 'کمیته' های تازه ای در مورد بررسی وضعیت شرکت های دولتی، در رابطه با 'مناطق آزاد' و... به وجود آمدند، بدون آن که تکلیف کمیته ها و نهادهای مشابه موجود روشن و یا تفکیک وظایف و اختیارات آنها معین شود. این گونه 'آداره' و 'هدایت' امور اقتصادی، که آشکارا نشان از ناتوانی و سردرگمی مسئولان دولتی و همچنین کشاکش های جاری در میان آنها دارد، طبیعتا به بی ثباتی در سیاست ها و مقررات هر چه بیشتر دامن می زند، روند فعالیت و سرمایه گذاری تولیدی را- که دچار رکود شدیدی است- با دشواری های مضاعفی روبرو می کند و در یک کلام، بقیه در صفحه ۹

تشدید حملات علیه آیت اله یزدی

به دنبال تهدید یک خبرنگار در جریان یک مصاحبه مطبوعاتی از سوی رئیس قوه قضائیه، انتقادات علیه وی شدت بیشتری یافت. در این مصاحبه مطبوعاتی، یزدی در پاسخ سوال خبرنگار 'سلام' راجع به موضوع شکنجه شهرداران بازداشت شده در زندان، وی و بعدا خود روزنامه 'سلام' را تهدید کرد که در صورت عدم ارائه شواهد لازم در مورد شکنجه، آنها را محاکمه خواهد کرد.

گروه زیادی از روزنامه نگاران، در اعلام همبستگی با خبرنگار مذکور، طی نامه ای ضمن اعتراض به نحوه برخورد رئیس قوه قضائیه با خبرنگاران و مطبوعات، سوال همان خبرنگار را نیز در مورد شکنجه تکرار کردند. از سوی دیگر، ۱۵۷ نفر از نمایندگان مجلس رژیم نیز پس از شنیدن شرح ماجرا از زبان شهرداران زندانی - که موقتا آزاد شده اند - طی نامه ای به رئیس مجلس، خواستار دخالت مقام رهبری در این قضیه شدند. حتی بعضی از روزنامه های مدافع جناح خامنه ای - رسالتی ها نیز از نحوه رفتار یزدی در مورد مطبوعات انتقاد کردند. انتقادات نسبت به عملکرد دستگاه قضایی و رئیس آن، که قبلا نیز از جانب برخی جریانات حکومتی، به صورت صریح یا ضمنی، مطرح می شد، بعد از پاسخ توهین آمیز یزدی به خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی در مورد خیر بازداشت دکتر ابراهیم یزدی، دامنه بیشتری پیدا کرده بود.

عبدالله نوری، وزیر کشور رژیم در مصاحبه ای مطبوعاتی در این باره گفت: 'به عنوان خیرخواهی به آقای یزدی توصیه می کنم که در مقام ریاست قوه قضائیه باید در سخنان خود بیشتر متانت به خرج دهند و رعایت احتیاط و جوانب امر را بکنند... سخنان احساسی و تند و با عصبانیت و گاهی تهدید به دور از شان حتی یک قاضی عادی است، چه رسد به رئیس قوه قضائیه و امیدوارم که ایشان با تسلط بر خود بتوانند حافظ حرمت جایگاه بسیار رفیعی که در آن قرار گرفته اند، باشند'. وی همچنین از یزدی خواست که با توجه به این که آن قدر مسئله در قوه قضائیه در خصوص دفاع از آزادی های مشروع و

احقاق حقوق مردم وجود دارد که یکی از موارد بسیار جزیی آن می تواند پرونده شهرداری تهران باشد، کمتر به این پرونده در خطبه های نمازجمعه بپردازد. مهاجرانی، سخنگوی دولت نیز، در این مورد اظهار داشت: 'اگر شبهه ای مبنی بر این که رئیس قوه قضائیه درصدد محدود کردن حقوق مطبوعات است، بوجود آمده باشد، لازم است که از سوی شخص آیت اله یزدی و یا قوه قضائیه توضیح داده شود که هیچ کس و هیچ مقامی در کشور درصدد ایجاد محدودیت برای مطبوعات نیست'.

پرونده شهرداری هم چنان مفتوح است

رسیدگی به اتهامات مقامات شهرداری تهران و اطرافیان غلامحسین کرباسچی که از همان آغاز به موضوعی برای منازعات سیاسی جناح های رقیب حکومتی نیز تبدیل شده است، هم چنان جریان دارد. در هفته های اخیر گروهی از مسئولان و شهرداران مناطق مختلف، با قید ضمانت و تا روشن شدن رای دادگاه تجدیدنظر، آزاد شده اند و شرح شکنجه ها و بدرفتاری های اعمال شده در دوران بازداشت خودشان را در مجامع و مطبوعات حکومتی مطرح کرده اند. برادر کرباسچی نیز که به اتهام 'خیانت در امانت و تحصیل مال نامشروع' چند روز بازداشت شده بود، به قید ضمانت آزاد شده است.

خود شهردار تهران نیز، یکبار دیگر در اواخر بهمن گذشته، در ارتباط با پرونده 'قبه' معاون اداری و مالی شهرداری تهران، به مجمع قضایی ویژه احضار و مورد بازجویی قرار گرفت. موضوع استفاده از امکانات شهرداری در جریان انتخابات به نفع خاتمی و یا به نفع 'کارگزاران' نیز هم چنان از جانب جناح رقیب دنبال می شود. برخی روزنامه های جدیدالانتشار هم خواهان پیگیری پرونده شهرداری تهران به همراه سایر پرونده های 'ثروت های بادآورده' شده اند.

از سوی دیگر، رسیدگی به اتهامات 'سید کمال عظیمی نیا'، مشاور شهرداری تهران و رئیس کمیسیون طرح تفصیلی، و چند تن دیگر از مسئولان و کارمندان شهرداری، که از بهمن ماه آغاز شده بود، در اواسط اسفند به پایان رسید و آنها به جرائمی از قبیل 'اختلاس'، 'دریافت

تدارک انتخابات میان دوره ای و گسترش درگیری ها

انتخابات میان دوره ای مجلس رژیم، جهت انتخاب ۵ نماینده از ۴ حوزه انتخاباتی، روز ۲۲ اسفند برگزار می شود. در این انتخابات قرار است دو نماینده از حوزه تهران (بعلاوه ری، شیمرانان و اسلام شهر) یک نماینده از شهر اصفهان و دو نماینده هم از حوزه های سلماس و خمین تعیین شود. تجدید انتخابات در تهران و اصفهان به دلیل برگزیده شدن نمایندگان آنها به وزارت در کابینه خاتمی است. انتخابات این دو حوزه نیز، طبعاً، از حساسیت بیشتری برخوردار است و از همین رو نیز درگیری و کشمکش بین جناح های متخاصم فزونی گرفته است.

شورای نگهبان در جریان رسیدگی به 'صلاحیت' نامزدها، از میان ۲۲۹ نفر داوطلب فقط 'صلاحیت' ۱۱۸ نفر از آنان (شامل ۶۶ داوطلب از تهران) را تایید و بقیه را رد کرد. در میان افرادی که صلاحیت آنها در حوزه تهران رد شده است، اسامی کسانی چون ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان، اعظم طالقانی، بهزاد نبوی، محمد سلامتی و ابراهیم اصغرزاده به چشم می خورد. یزدی و صباغیان، طی نامه ای به رئیس جمهوری، نسبت به این امر اعتراض کرده و نوشتند که دلیل رد صلاحیت به آنها گفته نشده است.

از سوی 'اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان' (دفتر تحکیم وحدت) در اعتراض به رد صلاحیت نامزدهای مورد حمایت آن، تظاهراتی در مقابل در ورودی دانشگاه تهران در ۱۱ اسفند انجام گرفت.

در این تجمع که با اجازه وزارت کشور برگزار شده بود، حدود ۲۵۰۰ نفر شرکت کرده بودند. این گردهمایی با تهاجم گروه های حزب اللهی مخالف به تشنج و درگیری کشیده شده و در حالی که نیروهای انتظامی در محل حاضر بودند ممانعتی از تهاجمات گروه های مزبور به عمل نیاوردند. حمله به تجمع دانشجویان از طرف روزنامه ها و جریانات طرفدار خاتمی شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. عطاالله مهاجرانی که از مهاجمین به عنوان 'عناصری اخلاکگر و آشوب طلب' یاد کرد گفت که 'اگر نیروهای قانونی کشور به ویژه نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی کسانی را که مراسم روز دوشنبه در برابر دانشگاه تهران را برهم زدند به خوبی شناسایی و این مسئله بررسی قضایی شود، از این پس هیچ جمعی قادر نخواهد بود یک اجتماع قانونی را برهم بریزد'. 'انصار حزب الله' با انتشار بیانیه ای زیر عنوان 'زمنه های تعطیل غیرت دینی'، ضمن انتقاد از وزارت کشور، اعلام داشت که حزب اللهی ها در آن درگیری دخالتی نداشته اند. چند روز بعد از آن نیز 'دانشجویان حزب اله' در دفاع از شورای نگهبان تظاهراتی در تهران راه انداخته و ضمن آن وزیر کشور را به عنوان این که وزارت کشور را تبدیل به یک 'حزب' کرده است محکوم کردند.

برگزاری این انتخابات میان دوره ای، نه فقط به لحاظ توازن نیروهای جناح های رقیب در مجلس کونی اهمیت دارد بلکه فراتر از آن از نظر تدارک انتخابات مجلس 'خبرگان' در سال آینده و انتخابات دور آتی مجلس نیز قابل توجه است. در حالی که اکثریت مجلس طرحی را در مورد دو قبضه کردن نظارت 'استصوابی' شورای نگهبان بر کلیه مراحل برگزاری انتخابات، در دست بررسی دارد، وزیر کشور رژیم نیز در مصاحبه ای مطبوعاتی در ۱۳ اسفند اعلام داشت: 'در رابطه با قانون انتخابات مجلس... ریاست جمهوری به ما دستور داده اند که برای تنظیم این قانون وزارت کشور لایحه ای را تدوین کند مبنی بر نظریات دولت، و نه نظارت استصوابی شورای نگهبان. ما به عنوان نظر دولت این را ارائه می دهیم، مجلس و شورای نگهبان می توانند آن را رد کنند'.

خبرهای کوتاه

رشوه، رابطه نامشروع و... به حبس های طولانی و جریمه های سنگین محکوم شدند.

نوسمه روابط با اروپا

در پی تصمیم شورای وزیران 'اتحادیه اروپا' در ۲۳ فوریه (۴ اسفند) در مورد برقراری مجدد دیدارها در سطح وزرا با رژیم جمهوری اسلامی، لامبرتو دینی، وزیر امور خارجه ایتالیا، روز ۱۰ اسفند جهت دیدار با مقامات رژیم راهی تهران شد. این اولین سفر یکی از وزرای کشورهای عضو 'اتحادیه اروپا' به ایران طی یک سال گذشته بود. وی در این سفر اعلام کرد که 'اتحادیه اروپا' از مسیر تازه ای که ایران در روابط خارجی خود در پیش گرفته است، استقبال می کند. وزیر خارجه ایتالیا در این سفر پیرامون گسترش مناسبات دو جانبه نیز با مقامات ایرانی گفتگو کرد. قابل توجه است که ایتالیا در میان طرف های تجاری ایران، به لحاظ صادرات (و از جمله صادرات نفت) در رتبه دوم و از حیث واردات در رتبه چهارم یا پنجم جای دارد. در همین رابطه، وزیر کشاورزی رژیم نیز به دعوت همتای هلندی خود در ۲۰ اسفند به این کشور سفر کرد و طی آن توافق نامه هایی را در خصوص گسترش مناسبات اقتصادی فیما بین امضا کرد. از سوی دیگر، به دنبال اعلام دولت اوکراین در مورد عدم ادامه همکاری در زمینه هسته ای با جمهوری اسلامی، دولت روسیه اعلام کرد که تویین هایی که قرار بوده از اوکراین جهت احداث نیروگاه هسته ای تأمین شود، خود تهیه کرده و در این نیروگاه نصب خواهد کرد. این دولت، ضمن اعلام حمایت مجدد از تداوم همکاری های دو کشور در این زمینه، توافق نامه ای را نیز درباره ایجاد دو نیروگاه اتمی دیگر با جمهوری اسلامی امضا کرد.

¶ در پی اعتصاب گسترده کارگران گروه صنعتی ملی (گفش ملی)، 'شورای تأمین استان' تهران برای چاره جویی در قبال حرکت کارگران در ۶ بهمن تشکیل جلسه داد. در این جلسه که با حضور حبیبی مدیر عامل گروه صنعتی و سیم جو قائم مقام وی برگزار گردید، تصمیم گرفته شد که بار دیگر به منظور پایان دادن به اعتصاب، با کارگران وارد گفتگو شوند و بعضی از خواست های آنان مانند پرداخت حقوق معوقه و افزایش دستمزدها در آینده نزدیک را بپذیرند. اما به دلیل رد این پیشنهاد و طرح همان خواست های اولیه (رفع تبعیضات، افزایش دستمزدها، اجرای طرح کارانه و...) از طرف کارگران اعتصابی، مسئولان رژیم بر آن شدند که با دستگیری 'محرکین'، این اعتصاب را سرکوب کنند. قابل توجه است که چند روز بعد، در اواسط بهمن، مسئولان دولتی ناکزیر به تعویض مدیر عامل گروه صنعتی ملی شدند. فردی به نام مهندس محبوب به مدیریت عامل این مجتمع صنعتی منصوب شد.

¶ هیات منصفه مطبوعات (که ترکیب اعضای آن در دی ماه گذشته

تغییر یافته است) در ۱۱ اسفند به رسیدگی به شکایات علیه نشریات 'مبین'، 'اخبار' و 'فکور' پرداخت و حکم به برداشت مدیر مسئول 'مبین' و محکومیت مدیران 'اخبار' و 'فکور' داد. در این جلسه همچنین، بنا به درخواست قاضی پرونده ی نشریه 'ایران فردا'، این پرونده را (که در پی شکایات آیت اله مهدوی کنی تشکیل شده بود) مورد بررسی مجدد قرار داده، رای قبلی خود را مبنی بر عدم مجرمیت مدیر مسئول این نشریه تأیید کرد.

گفتنی که هفته نامه 'فکور' (که از اردیبهشت ۷۶ آغاز به انتشار کرد) در شماره اخیر خود عکس هایی از زنانی را که در ارتباط با رسوایی های اخلاقی در کاخ سفید علیه بیل کلینتون شکایت کرده اند و اخبار و تصاویر آنها در غالب روزنامه ها و تلویزیون های بین المللی ارائه شده است، چاپ کرده بود. وزارت ارشاد دستور توقیف و جمع آوری نسخه های منتشر شده را صادر کرده و پرونده مدیر مسئول آن را به 'هیات نظارت' بر مطبوعات ارجاع نموده و از وی خواسته بود که از ادامه انتشار آن، تا تعیین تکلیف آن در دادگاه، خودداری کند. هنوز حکم دادگاه

راجع به این پرونده صادر نشده است.

¶ در اوایل اسفند، در اصفهان و نجف آباد، شنبامه هایی در اعتراض به محدودیت ها و فشارهای اعمال شده در مورد آیت اله منتظری منتشر گردیده و طی آن از اهالی خواسته شده است که دست به اعتصاب بزنند و با گرفتن روزه در روز ۱۶ اسفند از حضور در محل کار و کسب خویش خودداری کنند. در همین حال، گفته می شود که هیاتی از طرف 'شورای عالی امنیت ملی' رژیم مامور دیدار و گفتگو با منتظری شده است تا به نحوی مسائل موجود را حل کرده و روابط وی را با جناح خامنه ای بهبود بخشد، پسر منتظری نامه ای به خاتمی نوشته و ضمن آن از فشارهای وارده از سوی ارکان های رژیم به پدرش شکایت کرده که حتی به او اجازه دیدار با نوه هایش را هم نمی دهند.

از طرف دیگر، درگیری های بین دستجات مذهبی و سیاسی رژیم در اصفهان، خصوصاً در آستانه برگزاری انتخابات میان دوره ای، شدت یافته است. گروه های حزب

اطلاعیه

تظاهرات هزاران دانشجویان دانشگاه تهران

دیروز هزاران نفر از دانشجویان، در دانشگاه تهران با شعار زنده باد آزادی، دست به تظاهرات زدند. تظاهرات دانشجویان مورد یورش گروه های چماق دار حزب الله قرار گرفت.

تظاهرات دیروز، به دعوت دفتر تحکیم وحدت و به منظور پشتیبانی از خاتمی صورت گرفته بود. اما در عمل از انتظارات برگزارکنندگان فراتر رفته و به دادن شعارهایی علیه رژیم و مشخصاً خواست آزادی کشانیده شد. شعارهای دانشجویان، بخصوص در مقابله با اوباش حزب الله رنگ دیگری بخود گرفت و بعد از خروج از محوطه دانشگاه نیز دادن شعارها، ادامه یافت. از جمله این که در شعارها، مستقیماً خامنه ای و جناح مورد پشتیبانی او، تحت عنوان طالبان مورد حمله قرار گرفتند و شعار زنده باد آزادی نیز به "مرگ یا آزادی" تبدیل شد. تظاهرات دانشجویان، ظاهراً با اطلاع و تأیید وزارت کشور برگزار شده بود. اما بعد از حمله حزب الله به دانشجویان و زد و خورد با آنها، ماموران انتظامی به دستگیری فقط دانشجویان معترض پرداختند، بدون آن که کوچک ترین کاری برای جلوگیری از اقدامات حزب الله انجام بدهند.

گسترش اعتراضات دانشجویی، بیانگر رشد و اعتلای مجدد جنبش دانشجویی بر بستر شرایط متحول امروز جامعه ماست. موفقیت این جنبش در محیط دانشگاهها، موفقیتی برای جنبش مردم کشور ما در تمامی عرصه های جامعه خواهد بود.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۱۲ اسفند ماه ۱۳۷۶
۳ مارس ۹۸

مخاطبه مدیر مسئول 'راه نو'

اکبر کنجی، مدیر مسئول نشریه 'راه نو' که ظاهراً به علت ایراد یک سخنرانی در ارتباط با علی شریعتی، طی مدتی بیش از دو ماه بازداشت و زندانی شده بود، سرانجام در دادگاه انقلاب اسلامی به صورت غیرعلنی و بدون حضور 'هیات منصفه'، مورد محاکمه قرار گرفت (متن آن سخنرانی با عنوان 'اولین فاشیست شیطان است' در مجله 'کیان' چاپ شده است). وی در این دادگاه به ۳ ماه حبس و ۹ ماه حبس تعلیقی محکوم گردید. اکبر کنجی روز ۱۲ اسفند گذشته از زندان آزاد شد.

اطلاعیه

درباره محکومیت مدیر مسئول هفته نامه راه نو!

امروز اعلام شد که اکبر کنجی، مدیر مسئول هفته نامه 'راه نو' به یک سال حبس تعزیری محکوم شده است. دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، نه دلیل محکومیت اکبر کنجی را روشن کرد و نه معلوم کرد که وی کی، کجا و چگونه محاکمه شده است.

محکومیت آقای اکبر کنجی، اولین مورد از این قبیل محاکمات نیست و بدون شک با توجه به حکومت سانسور و اختناق در جامعه ما، آخرین آن ها نیز نخواهد بود.

ما کشاندن روزنامه نگاران و دست اندکاران مطبوعات به دادگاه های درسته و محاکمات مخفی آنها را محکوم می کنیم و خواستار آن هستیم که پرونده آقای اکبر کنجی و مواردی نظیر آن، در یک دادگاه علنی، با حضور هیات منصفه و وکیل مدافع مورد رسیدگی قرار گیرد و از همه نیروهای آزادیخواه و مجامع بشردوستان می خواهیم که با اعتراض خود، جمهوری اسلامی را وادار نمایند که از آزار دست اندکاران مطبوعات و محاکمات آنها در پشت درهای بسته دست بردارد.

سازمان اتحاد قذائیان خلق ایران

۱۴ اسفند ماه ۷۶

۵ مارس ۷۸

این که کاهش درآمدهای نفتی و افزایش کسری بودجه، محدودیت های بیشتری را در این مقطع برای دولت خاتمی ایجاد کرده است، اکثریت مجلس نیز حیطه و قدرت مانور آن را در رابطه با بودجه سالانه کاهش داد. به عبارت دقیق تر، جناح غالب مجلس آن اختیارات و تسهیلاتی را که در مرحله تصویب بودجه معمولاً به دولت رفسنجانی ارزانی می داشت، از جانشین وی دریغ داشت. کاهش سقف درآمدهای بودجه عمومی پیشنهادی دولت (به میزان حدود ۵ درصد) از جمله آنها بود. زیر عنوان 'تأمین اجتماعی و قرضه های دولت'، در لایحه پیشنهادی دولت علاوه بر اعتبارات مرسوم کمیته امداد امام خمینی و 'سازمان بهزیستی' و غیره، مبلغ صد میلیارد تومان هم طبق تیصره جداگانه ای در اختیار ریاست جمهوری گذاشته شده بود که به مصرف 'خانواده های نیازمند' برساند. اکثریت مجلس، در یک تقابل آشکار، مبلغ صد میلیارد تومان ریاست جمهوری را به ۱۸ میلیارد تومان کاهش داد و در عوض اعتبارات اختصاصی به کمیته اسدادهای ۱۴ میلیارد تومان افزایش داد و باقیمانده آن را هم بین 'بنیاد شهید' و 'سازمان بهزیستی' تقسیم کرد.

تقابل و کشمکش جناح های درون حکومتی قطعا محدود به تصویب و اجرای قانون بودجه نمانده و طی ماه های آینده نیز حول مسائل عمده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ادامه خواهد یافت. این امر نیز، به نوبه خود، توان تصمیم گیری و حرکت دولت خاتمی در برخورد با مشکلات فزاینده ی اقتصادی را شدیداً محدود خواهد کرد.

فروش ارز توسط خود دولت در بازار آزاد (زیر عنوان 'سایر درآمدها') در همین لایحه گنجانده شده و به تصویب مجلس هم رسیده است. در حال حاضر، بحث و مجادلات درونی در دستگاه های دولتی راجع به چگونگی افزایش نرخ ارز در سال ۷۷ جریان دارد. همچنان که بحث و کشمکش و موضع گیری های مختلف در مورد چگونگی ادامه سیاست خصوصی سازی، فروش شرکت های دولتی، ضوابط مربوط به مناطق آزاد، چگونگی استفاده از سرمایه های خارجی و یا استقراض از خارج و غیره، در بین آنها جاریست.

اما مهمترین اقدام دولت خاتمی در عرصه اقتصادی، طی ماه های گذشته، تدوین و ارائه لایحه بودجه ۱۳۷۷ بوده است. این بودجه، چنان که قابل پیش بینی بود، به غیر از پاره ای تغییرات شکلی و جزئی، هیچ فرق اساسی در چارچوب، ساختار، جهت گیری و مضمون آن با بودجه های سال های اخیر ندارد. به رغم آن که 'قرامه کردن' زمینه مناسب برای اصلاحات ساختاری و دستیابی به رشد پایدار و متوازن اقتصادی در سر لوجه اهداف و جهت گیری های آن آمده است. این بودجه نیز، پیش از هر چیز، به تداوم و گسترش شاخ و برگ دستگاه عریض و طویل دولتی و بوروکراتیک کمک می رساند و بدین لحاظ نیز، در تناقض آشکار با 'جامعه مدنی' موعود است.

ولی تدوین و تصویب بودجه، به عنوان محملی برای تقسیم و خرج درآمدهای نفتی، عرصه ی مهمی برای زورآزمایی جناح های عمده حکومتی، در چارچوب صف بندی های تازه ای که در میان حکومت بیان شکل گرفته است، نیز به شمار می رفت. علاوه بر

بقیه از صفحه ۶

دولت خاتمی و ...

آشفته بازار اقتصادی را هر چه آشفته تر می سازد. تشدید این آشفتگی ها نیز به معنی فشار فقر و محرومیت افزونتر برای توده های مردم است هر چند که گروه های معدودی از سرمایه داران، دلالان و وابستگان رژیم چنین آشفته بازاری را مساعدترین اوضاع برای سودجویی ها و چپاولگری های خود می یابند.

ذکر چند نمونه از تصمیم گیری های اخیر دولت، این مسئله را روشن تر می سازد. در دی ماه گذشته 'سود بازرگانی' کالاها و وارداتی به میزان چشمگیری افزایش داده شد. توجه به ظاهری این تصمیم، هم تلاش برای یافتن منابع درآمد دولت (که با کسری بودجه روبرو شده بود) و هم پاسخگویی به خواست صنایع داخلی (که به دلیل رکود جاری با کالاها و انباشته شده روبرویند) در جهت محدود کردن واردات، عنوان کردید. لکن در همان حال بر همگان و از جمله مسئولان ذیربط آشکار بود که چنین تصمیمی موج دیگری از گرانی و تورم قیمت ها پدید خواهد آورد، توری که مقابله با آن ظاهراً یکی از هدف های اصلی و اعلام شده ی دولت است. علاوه بر آن، چه بسا که این تصمیم، در شرایط حاکم، به تشدید رکود و نه به تخفیف آن، منجر خواهد شد. نمونه ای دیگر از تناقض و سردرگمی در اتخاذ تدابیر اقتصادی، در مورد سیاست ارزی دولت است. در حالی که در موقع ارائه لایحه بودجه به مجلس، 'تقویت پول ملی' به عنوان یکی از 'اصول کلی ناظر بر تهیه و تنظیم بودجه' اعلام گردیده، افزایش بهای ارز (یا تضعیف ارزش ریال) از طریق بالا بردن 'حق ثبت سفارش' و یا

الهی طرفدار مظاهری به 'مدرسه علمیه صدر بازار' در این شهر حمله کرده و نگهبان و چند نفر از طلاب آن را مورد ضرب و شتم قرار داده اند. مظاهری نیز (که در همین رابطه به دیدار خامنه ای رفته و به قول خودش کناره گیری خود را از امامت با وی مطرح کرده که مورد قبول مقام رهبری واقع نشده است) یکبار دیگر به مسئولان امنیتی و انتظامی هشدار داده و خواستار برخورد با 'اخلالگران' شده است.

در پی برکناری اسداله لاجوردی، رئیس سازمان زندان ها و معروف به 'جلاد اوین'، از سوی ریاست قوه قضائیه مرتضی بختیاری به ریاست آن سازمان منصوب شده است. مرتضی بختیاری تاکنون ریاست دادگستری استان فارس را به عهده داشته است.

حجت الاسلام محمدیان، نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و امام جمعه زاهدان، در جمع فرمانداران و بخشداران این استان گفت: 'تأمین امنیت در این استان، مقدم بر اجرای طرح های عمرانی است' و افزود: 'در منطقه سیستان و بلوچستان، ناامنی فراوانی وجود دارد و بعضاً تعدادی از طوایف مشخصی، به این روند دامن می زنند، یا مثلاً حدود دو هفته قبل عده ای مسلح در مقابل دادسرای انقلاب و در روز روشن جلوی خودروی حامل چهار زندانی را گرفته و اقدام به آزادی یک نفر از آنها می کنند ...'

احمد پورنجاتی، قائم مقام و معاون 'صدا و سیما' جمهوری اسلامی، در امور 'سیما'، از مقام خود کناره گیری کرده است. استعفا وی ظاهراً به دلیل اختلافات وی با لاریجانی، رئیس 'صدا و سیما'، در ارتباط با شبکه پنجم تلویزیون (جام جم) که اخیراً راه اندازی شده، بوده است. پورنجاتی مسئول دفتر سیاسی 'جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی' و مدیر مسئول هفته نامه 'ارزش ها' است که قرار است به زودی به صورت روزنامه منتشر شود.

هاشمی رفسنجانی در سفر خود به عربستان که ضمناً به عنوان 'حج عمره' نیز انجام گرفته با ملک فهد و ولیعهد این کشور دیدار و در مورد گسترش روابط دو کشور و اوضاع منطقه ای با آنها گفتگو کرده است. در این سفر چند تن از وزیران دولت خاتمی وی را همراهی می کردند. این سفر حدود دو هفته به طول انجامید. در ارتباط با سفر رفسنجانی، در تهران گفته شد که جمهوری اسلامی قصد دارد از عربستان درخواست وام نماید.

در تشکیلات وسیعی که در کنار 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' ایجاد شده، دبیر این مجمع، محسن رضایی، تعدادی از 'سرداران' سپاه پاسداران را به همراه آورده و هر کدام از آنها را به عنوان نماینده ناظر 'مجمع'، در وزارت خانه ها و نهادهای مختلف دولتی کمارده است.

شرایط مشخص و تکامل یافته ی تاریخی است. این نه تکراری ساده بلکه توالی مراحل مختلف تکاملی است که علیرغم پی در پی بودنش، تمایز هر دوره ای را با دوره های پیشین به نحو کاملاً بارزی آشکار می کند. بهمین دلیل هم هست که نه ویژگی و مشخصه های بحران در دوره های مختلف عیناً یکسان است و نه اشکال احیا و اعتلا جنبش چپ در دوره های مختلف کاملاً مشابه می باشد.

توجه به این موضوع بویژه در رابطه با جستجوی راه حلی برای غلبه بر بحران چپ و کشودن راه پیشرفت و اعتلا مجدد جنبش چپ حائز اهمیت است. راه حل های ارائه شده اگر زمینه های عینی رشد جنبش چپ و اشکال محتمل احیا آن را به درستی در نظر قرار نداده باشد، امکان موفقیت چندانی نخواهد داشت. تجارب شکست های متعدد جنبش های چپ در الگوپردازی و کار بست راه حلی هایی که در شرایط تاریخی و مشخص دیگر با موفقیت توأم بوده است خود تأییدی بر این نتیجه گیری است.

البته پیش بینی اشکال احیا، اعتلا و پیشرفت جنبش چپ کار ساده ای نیست و به قول معروف اگر چنین نبود، نوشتن تاریخ آینده بسان نگارش تاریخ گذشته آسان می نمود. ولی با این وجود، ارائه راه حلی بدون تأمل جدی حول این مساله امکان پذیر نیست. در اینجا نیز قصد من پیش بینی قطعی اشکال محتمل احیا مجدد جنبش چپ در ایران نبوده بلکه تأمل کوتاهی است حول این مساله که شاید بتواند ما را در برداشتن گام های اولیه در راستای ارائه راه حلی برای غلبه بر بحران یاری رساند.

اشکال محتمل اعتلا جنبش چپ در ایران

بحران جنبش چپ گرچه در ایران از ویژگی های خاص خود برخوردار است، لیکن جنبه بین المللی دارد و در اغلب کشورها ما شاهد بحران جنبش چپ بدرجات متفاوت هستیم. این بحران، عمیق ترین و همه جانبه ترین بحرانی است که در قرن حاضر جنبش چپ با آن روبرو گشته است. طی سال هایی که این بحران آغاز گشته است، صف بندی های گذشته بکلی در هم ریخته و شکل جنبش های چپ و ساختارهای آن در حال دگرگونی و متحول شدن است و تلاش های عظیم و گسترده ای برای نوسازی و بازسازی چپ جریان دارد.

جنبش چپ یک دوره انتقالی را طی می کند که بی شبهه به شکل گیری کرایشات نوین نیز منجر خواهد گردید. گرچه این دوره انتقالی به آن میزان پیش نرفته است که هنوز بتوان از شکل گیری قطعی کرایشات نوین سخن بمان آورد ولی نشانه هایی وجود دارد که از هم اکنون می توان پیش بینی کرد که اعتلا و احیا مجدد جنبش در اشکال نوین و با سیمای نوینی صورت خواهد گرفت. طبیعی است در هر کشوری بسته به شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره آن کشور، جنبش چپ از ویژگی های خاص خود برخوردار خواهد بود که به طور قطعی درباره ی آن نمی توان نظر داد ولی آنچه کمابیش مسلم است اینست که، احیا مجدد جنبش چپ در اشکال و سیمای گذشته از زمینه های عینی و ذهنی برخوردار نیست. در اینجا به برخی نشانه ها، اشاره می کنم که در نتیجه گیری های ما در این عرصه حائز اهمیت است.

یکی از مشخصه های اصلی بحران کنونی، بحران عمیق نظری است. بخشی از استنتاجات و احکام تئوریک که در گذشته بمثابة باورهای علمی بر آنها تأکید می شد، یا نادرستی آنها عیان شده یا به زیر سوال رفته اند. تجارب اثبات شده دهه های اخیر و تغییر در اوضاع جهانی، ضرورت بازنگری در تئوری های گذشته و تصحیح و تکامل آن ها را مطرح نموده است.

پس از آن که سوسیالیسم توسط مارکس و انگلس به علم تکامل یافت و در جریان مبارزه و نبرد اندیشه به تئوری مسلط در جنبش کارگری و سوسیالیستی تبدیل گردید، سوسیالیسم علمی یا به بیان دیگر مارکسیسم، طی دهه های طولانی توفیق بی چون و چرایی داشت. این پیروزی البته آسان بدست نیامد و بخاطر داریم که مارکس و انگلس هم پای شرکت فعال در سازماندهی جنبش کارگری به جنبه تئوریک جنبش، توجه جدی مبذول می داشتند و حتی اگر ضرورت داشت طی یک دوره فعالیت انقلابی خود را در عرصه تئوریک متمرکز می ساختند. کاپیتال اثر درخشان و ارزنده مارکس حاصل چندین سال کار خستگی ناپذیر و متمرکز وی بود.

نگاتی درباره ی بحران چپ و راه های برون رفت از آن

حیدر

سال هاست که بحث درباره بحران جریان دارد، اما مساله کمری ای که کمتر بدان پرداخته شده و هنوز جای واقعی خود را در بحث ها نیافته است راه های خروج از بحران کنونی است. ارائه راه حلی برای خروج از بحران کنونی با تمام پیچیدگی ها، ابعاد و دامنه ای که این بحران دارد، البته کار آسانی نیست و همین امر بر متمرکز نشدن بحث ها حول این مساله بی تأثیر نبوده است. ولی روشن است که غامض بودن مساله نمی تواند دلیلی برای کنار گذاشتن و طفره رفتن از رویارویی با مساله باشد. برعکس غامض بودن مساله، ضرورت صرف انرژی بیشتری را می طلبد و تنها با رو در رو شدن با مساله و قرار دادن آن در مرکز بحث هست که امکان دست یافتن به راه حلی نیز می تواند فراهم شود. اگر در آغاز توأمیم راه حلی نیز ارائه دهیم، حداقل می توان جهت گیری هایی را مشخص نمود که در راستای حل بحران بوده و زمینه های مساعدتری را برای دست یابی به راه حل فراهم نماید.

هدف اصلی این نوشته، معطوف کردن توجه ها به این مساله کمری و دامن زدن به بحث ها حول راه های خروج از بحران کنونی است. در عین حال با طرح جهت گیری هایی در راستای غلبه بر بحران، تلاش خواهیم کرد به زنده تر و مشخص تر شدن بحث ها تا حدودی کمک نمایم. علاوه بر این حتی الامکان تلاش کرده ام از تکرار مسائلی که در نوشته های در همین رابطه در گذشته در فرصت های مختلف بر آن تأکید نموده ام و طرح مجدد آن ها به طور اجتناب ناپذیری نوشته را طولانی و خسته کننده می کند، اجتناب ورزم.

رابطه اشکال احیا جنبش چپ و راه حل بحران

تاملی در تاریخ جنبش های چپ یا عبارات دقیق تر جنبش های سوسیالیستی، چه در عرصه میهن خودمان، و چه در کشورهای مختلف و صحنه بین المللی به خوبی نشان می دهد که همواره شکست انقلابات یا جنبش های انقلابی و توده ای، بحران جنبش چپ را بدنال داشته است که با رکودی نیز توأم بوده است. این تأمل همچنین مشخص می کند که پس از طی یک دوره بحران و رکود، دوره ی رشد و اعتلا و پیش رفت جنبش چپ آغاز می شود.

اتحادیه کمونیست ها^۱ به مثابه سازمان بین المللی کارگران که در سال ۱۸۴۷ تشکیل گردید، پس از شکست قیام ژوئن ۱۸۴۸ در سال ۱۸۵۲ به طور رسمی منحل گردید. با آغاز تعرض مجدد طبقه کارگر در اروپا، جمعیت بین المللی کارگران در سال ۱۸۶۴ ظاهر شد. پس از شکست کمون پاریس، بین الملل اول در سال ۱۸۷۴ منحل شد و پس از طی یک دوره انترنانتسیونال دوم تشکیل گردید و این روند هم چنان ادامه یافت.

جنبش سوسیال دمکراسی روسیه بدنال شکست انقلاب ۱۹۰۵ با بحرانی عمیق و همه جانبه روبرو گردید. حزب بلشویک با از سرگذراندن یکدوره بحران سخت، و غلبه بر آن توانایی رهبری انقلاب سوسیالیستی اکبر را کسب کرد.

در میهن خودمان از آغاز انقلاب مشروطیت و نضج جنبش سوسیالیستی در ایران تا به امروز جنبش چپ، اوج و فرودهای مختلف، دوره های بحران، رکود، عقب روی، رشد و اعتلا و پیشروی های متعددی را از سرگذرانده است. نگاهی به این تاریخ جنبش چپ بروشنی نشان می دهد که اشکال اعتلا و احیا جنبش چپ در هر دوره ای از دوره های دیگر متفاوت بوده و از ویژگی های خاص خود برخوردار بوده است.

توالی دوره های مختلف در جنبش چپ، توالی صرفاً ساده ای نیست که دایره بسته ای را تشکیل دهد. بلکه بیانگر روند تکامل عینی و واقعی جنبش چپ در بطن

در خارج از کشور گرچه بخشی از نیروهای چپ بصورت احزاب و سازمان ها متشکل می باشد ولی بخش اعظم آن بصورت افراد و محافل پراکنده است. این تشکل های متعدد که عموماً حاصل تداوم، تجزیه و یا در مواردی وحدت تشکل های چپ دوره گذشته می باشند، هر کدام از توان و نفوذ محدودی برخوردار بوده و در موقعیتی قرار ندارند که بتوانند نقش موثری در طیف نیروهای چپ حتی در خارج از کشور ایفا نمایند و بعید به نظر می رسد که در چشم انداز کنونی، تغییر جدی در این موقعیت ها پدید آید و در خارج از کشور نیز رشد جنبش چپ بصورت جنبشی محتمل تر به نظر می رسد.

جهت گیری هایی در راستای غلبه بر بحران

جهت گیری در راستای غلبه بر بحران در صورتی می تواند درست بوده و نقش مثبت و پیش برنده داشته باشد که در جهت تسریع روند عینی تکاملی جنبش چپ باشد. بنابراین اگر این ارزیابی درست باشد که جنبش چپ ایران دوره انتقالی را طی می کند و گرایشات نوینی در حال شکل گیری است و اعتلا مجدد آن در اشکال جنبش محتمل تر می باشد، جهت گیری ما باید بگونه ای باشد که بتواند روند شکل گیری و تکامل گرایشات نوین را تسریع کرده و به فراهم آمدن زمینه های مساعد برای پیشرفت رشد نیروهای چپ در شکل جنبشی یاری رساند.

در رابطه با تسریع روند شکل گیری و تکامل گرایشات نوین، در گام نخست باید این موضوع را عمیقاً درک کنیم که تشکل ما نیز به مثابه جز کوچکی از جنبش چپ در ایران، روند انتقالی خود را طی می کند و گرایشات متفاوتی در درون آن در حال شکل گیری است و چارچوب ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی آن در حال تغییر است. لیجاد زمینه مناسب برای اظهار نظر آزاد و بحث های آزادانه (که البته در جمع ما پذیرفته شده و به اجرا گذاشته می شود) راه شکل گیری و تکامل گرایشات را هموار می کند ولی به تنهایی کافی نیست، لازمه تکامل گرایشات، توجه جدی به کار و فعالیت نظری و شرکت فعال در عرصه مبارزه ی تئوریک است. در این عرصه باید اعتراف کنیم که در سال های اخیر نوعی رکود فکری بر تشکل ما حاکم شده است. سنگینی وظیفه پرداختن به مسائل تئوریک، آن هم در دوره کنونی، و توان محدود تشکل ما در این زمینه در بروز این رکود موثر بوده است ولی در همان حد توان محدودمان نیز به این وظیفه، که این دوره بویژه از اهمیت اساسی برخوردار است، نپرداخته ایم.

ما در اختصاص توان محدودمان به فعالیت های سیاسی جاری و فعالیت های فکری و نظری، به نفع اولی تصمیم گرفته ایم و این امر حتی اگر در کوتاه مدت نتایج مثبتی نیز داشته باشد در درازمدت اثرات منفی خود را آشکار خواهد کرد.

از این بحث نمی خواهیم نتیجه بگیریم که یک دوره باید به طور عمده به فعالیت تئوریک پرداخت و فعالیت سیاسی - عملی را به دوره بعدی و حل و پاسخگویی به مسائل تئوریک موکول نمود. این نشانه درکی مکانیکی از رابطه فعالیت تئوریک و پراتیک و وظیفه یک تشکل سیاسی است. این دو جنبه فعالیت پایایی هم باید پیشبرده شوند، منتها تناسبی منطقی نیز باید برقرار شود.

علیرغم اینکه در کنکره های قبلی ما نیز بر اهمیت این مساله تاکید شده است اما در لیجاد تناسبی منطقی ناموفق بوده ایم. تاکید صرف مجدد نیز مشکلی را نمی تواند حل کند، تک تک رفقای ما با درک اهمیت مساله در جهت غلبه بر این رکود فکری باید تلاش کنند. انتخاب کمیسیونی در کنکره برای پیشبرد این امر نیز می تواند موثر باشد.

تشکل ما صرفاً با اتکا به نیروی خود قادر به پیشبرد فعالیت و مبارزه تئوریک و پاسخ گویی به مسائل متعدد و متنوع تئوریک و غلبه بر رکود فکری نیست و همکاری با سایر نیروهای چپ (احزاب، سازمان ها، محافل و افراد) در این جهت ضرورت حتمی دارد. این ضرورت صرفاً ناشی از محدودیت توان ما نیست بلکه علاوه بر آن از این واقعیت ناشی می شود که شکل گیری و تکامل گرایشات محدود به تشکل ما نبوده و در چارچوبی فراتر و در کل جنبش چپ جریان دارد و این همکاری ها علاوه بر بالا بردن توان پاسخگویی به مسائل تئوریک و تحرک بخشیدن به بحث ها، تکامل گرایشات و نزدیکی آنها بهم را تسریع می کند.

طبیعی است از آنجا که فعالیت تشکل ما اساساً در خارج از کشور قرار دارد، عمدتاً در همین محدوده نیز همکاری ها و همیاری ها می تواند صورت بگیرد.

پس از مارکس و انگلس نیز دیگر رهبران جنبش سوسیالیست دموکراسی، همچون کائوتسکی، پلخانف، لینن، روزا لوکزامبورگ، تروتسکی و... هر کدام به سهم خود به تکامل تئوری های علمی یاری رساندند. انقلاب سوسیالیستی اکبر، چرخش تاریخی مهمی در پیروزی و تفوق اندیشه های مارکس و انگلس بود که با اندیشه های لینن نیز عجین گردید.

طی ده های پس از انقلاب اکبر، گرچه جنبش سوسیالیستی و کمونیستی در عرض گسترش بی سابقه ای یافت و اندیشه های مارکس، انگلس و لینن سلطه بلامنازغی پیدا کرد ولی شکست و خفه شدن انقلاب سوسیالیستی اکبر از درون و سلطه بوروکراسی بر بخش اعظم جنبش کارگری، نه تنها مانعی جدی بر سر راه تکامل تئوری های علمی لیجاد کرد بلکه موجب رواج تئوری های غیرعلمی و سنت نقل قول گرایی نیز شد.

فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق که همراه با به زیر کشیدن مجسمه های مارکس، انگلس و لینن توسط توده های بجان آمده از ستم و سلطه بوروکراسی و احزاب فاسد حاکم در این کشورها (که تجلیل از این رهبران بمثابه ابزاری در دست این احزاب برای توجیه حفظ سلطه بوروکراسی عمل می کرد) بود، نه تنها به سلطه بلامنازغ این اندیشه ها ضربات سخت وارد کرد، بلکه ضرورت بازنگری در تئوری های آنان و تکامل تئوری های علمی را طرح نمود.

مارکس، انگلس و لینن که مانند خدایان به عرش اعلی برده شده بودند و هر گونه شک در نظرات آنان بر حسب ارتداد (همچون فرقه های مذهبی) می خورد، دوباره بر روی زمین فرود آمدند و به نظرات آنان همچون انسان های زمینی برخورد می شود که نه تنها می تواند خالی از اشتباه و نادرستی نبوده و حقیقت مطلق نباشد، بلکه دارای محدودیت های تاریخی نیز باشد.

این وضعیت از یکسو موجب اغتشاش تئوریک، رواج تئوری غیرعلمی و ضدعلمی و حتی خرافاتی شده، اما از سوی دیگر راه را برای برخورد علمی و انتقادی با نظرات گذشته و مهمتر از آن تکامل تئوری های علمی هموار ساخته است.

تلاش برای درس آموزی از تجربیات تاریخی شکست های گذشته، بررسی علمی سرمایه داری و گرایشات اصلی آن در مرحله کنونی، تعمیق درک از سوسیالیسم و رابطه آن با دموکراسی و راه های نیل به آن، انتقاد از درک های گذشته در رابطه مناسبات حزب و توده ها و نقش تاریخی توده ها در تحولات تاریخی، بازنگری درک های گذشته از ساختار حزب و مناسبات بین گرایشات مختلف چپ و... همه و همه نشانه تلاش فکری عظیمی است که برای تکامل سوسیالیسم علمی، و انطباق آن با شرایط تاریخی متحول شده کنونی می شود. این تلاش ها هر چند در مرحله آغازین خود است، تاثیرات خود را آشکار کرده است. ساختارها، اشکال فعالیت، مناسبات بین گرایشات مختلف، چارچوب ها و مبانی برنامه ای بخش قابل توجهی از نیروهای چپ در حال تغییر و یا دگرگون شدن است. این روند در پیشرفت خود به احیا و اعتلا مجدد جنبش چپ و شکل گیری گرایشاتی با هویت و سیما و در اشکال نوین منجر خواهد گردید.

جنبش چپ ایران نیز از این روند عمومی جهانی برکنار نیست و مرحله انتقالی خود را طی می کند. احیا مجدد جنبش چپ در ایران، در اشکال و قالب های گذشته، امکان پذیر نیست. طیف بندی هایی که در دوره انقلاب و اوج گیری و گسترش جنبش چپ بصورت خطوط ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵ ظاهر گردید، دیگر به تاریخ پیوسته است و گرایشات نوین روند شکل گیری خود را طی می کنند و رشد و تکامل این گرایشات راه احیا مجدد جنبش چپ را هموار خواهد کرد.

از جمله خودویژگی های جنبش چپ در ایران این است که این جنبش به دو بخش داخلی و خارج که پیوندهای ارگانیک و محکمی با یکدیگر ندارند تقسیم گشته است.

در داخل کشور سلطه سرکوب خشن تشکل های چپ را عموماً از هم پاشانده و مانعی جدی بر سر راه سازمان یابی مجدد نیروهای چپ لیجاد کرده است و جنبش چپ در داخل عموماً بصورت محافل گسترده ولی پراکنده به حیات خود ادامه می دهد و با توجه به مشکلات و موانع سازمان یابی مجدد، محتمل اینست که رشد و اعتلا جنبش چپ در داخل، کمتر به صورت سازمان یافته و متمرکز بلکه حداقل در مراحل اول بیشتر شکل جنبشی به خود بگیرد.

در اینجا ممکنست بدرستی سوال شود که هدف جنبش چپ چه می‌شود؟ و بدین ترتیب ما طرفدار شعار جنبش همه چیز و هدف هیچ نشده ایم؟ در پاسخ باید بگوییم نه! اهداف جنبش چپ برای ما اهمیت اساسی دارد و یک جنبه اصلی از فعالیت ما اینست که این اهداف را بدرستی بتوانیم تعریف کنیم ولی در شرایطی که ما هنوز نتوانسته ایم این اهداف را بطور قطعی و کامل تعریف کنیم و مهمتر از آن این اهداف در جریان مبارزه جدی در سطح جنبش بطور نسبی تثبیت نشده است، نمی‌توان اراده گرایانه این اهداف و طرح‌ها را بر جنبش تحمیل کرد این بحث مرا به یاد بحث‌های دهه چهل و هشدار رفیق بیژن جزینی در این باره می‌اندازد:

در آن سال‌ها مساله تقدم حزب بر مبارزه یک مساله جدی مورد بحث بود. بخشی از نیروهای چپ در آن دوره بر این باور بودند که پیش از اقدام به مبارزه جدی سیاسی، ابتدا باید برنامه حزب را تدوین کرده و حزب را تشکیل داد و سپس دست به مبارزه جدی سیاسی زد. رفیق بیژن این ایده را مورد انتقاد قرار داد و چنین درکی از پروسه تشکیل حزب را درکی مکانیکی ارزیابی نمود و بر این ایده تاکید کرد که حزب در مبارزه سیاسی می‌تواند تشکیل شود و به طرز مطرح نمود که عده ای پیدا شده اند که می‌خواهند اسب را پشت کاری ببندند.

بنابر این اگر بر ضرورت همکاری‌ها برای گسترش و رشد جنبش چپ تاکید می‌شود، به معنی بی‌توجهی به اهداف این جنبش نیست. تجربه شکست و از هم پاشیدگی جنبش فدایی در دوره گذشته، در این زمینه درس‌های گران قدری به ما داده است که اهمیت اساسی اهداف جنبش را نشان می‌دهد. از همین روست که در بخشی از این نوشته بر اهمیت فعالیت و مبارزه تئوریک بمثابه یکی از وظائف اصلی تاکید شده است.

گسترش همکاری‌های فکری و نظری و دامن زدن به مبارزه تئوریک، پایبندی گسترش همکاری‌ها سیاسی - عملی، زمینه‌های تکامل جنبش چپ و پذیرش طرح‌های عمومی و سراسری را نیز فراهم تر خواهد کرد.

تا آنجا که به تشکیل ما برمی‌گردد، ما ضمن تلاش برای ارائه طرحی سراسری و بحث حول طرح‌های ارائه شده، برای گسترش همکاری‌ها با نیروهای چپ در اشکال مختلف باید تلاش کنیم و در کنار اتحاد عمل‌ها و همکاری‌هایی که از 'بالا' صورت می‌گیرد، به همکاری‌ها از 'پائین' نیز دامن زده و پیشبرد این وظیفه را به ابتکار رفقای مان در هر کشور یا شهری و حتی ابتکار شخصی رفقایمان واگذار کنیم. بدون این که بخواهیم این همکاری‌ها را در قالب‌های معین و از پیش تعیین شده‌ای محدود و محصور کنیم و این امکان را فراهم آوریم که رفقایمان دست به تجارب نوینی در این عرصه بزنند.

هم چنین می‌توان کمیسیون‌هایی را تشکیل داد که تجارب فعالیت در این زمینه را بررسی و جمع بندی و رهنمودهای لازم را استنتاج کنند و یا کمیسیون‌هایی تشکیل داد که در زمینه همکاری‌ها حول مسائل مشخص نظیر دفاع از مبارزات کارگران، مساله زنان و غیره تجارب را جمع بندی نمایند و هماهنگی و انتقال تجارب را برقرار سازند.

تلاش برای از بین بردن شکاف بین جنبش چپ در داخل و خارج، در جهت گیری برای غلبه بر بحران از اهمیت اساسی برخوردار است و از آنجا که در نوشته‌های دیگر به این مساله پرداخته شده است از تکرار آن در اینجا خودداری می‌کنم ولی همین قدر اشاره کنم که در مرحله فعلی، تلاش برای گسترش پیوندهای فکری - سیاسی و تاثیرپذیری و تاثیرگذاری متقابل، از اهمیت درجه اولی برخوردار است که در روند پیشرفت خود زمینه‌ی پیوندهای تشکیلاتی را فراهم تر خواهد کرد.

نتیجه گیری‌هایی چند در رابطه با کنگره

همان طور که در آغاز این نوشته نیز تاکید شد، هدف این نوشته ارائه راه حلی برای بحران نبوده و طرح جهت گیری‌هایی در این رابطه می‌باشد. مهمترین مساله به نظر من نحوه نگرش ما نسبت به جنبش چپ و تشکیل خود ما بمثابه جزئی کوچک از این جنبش است که باید به آن صراحت داده شود که آن رابصورت زیر فرمول بندی می‌کنم:

۱- بحران کنونی چپ، بحرانی است همه جانبه که تمامی عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را در برمی‌گیرد.

بقیه در صفحه ۱۴

انتشار نشریه تئوریک، برگزاری کنفرانس‌ها و کردهمایی‌ها برای بحث و تبادل نظر، ایجاد جمع‌های محدود برای کار روی مسائل مشخص تئوریک و غیره اشکالی است که این همکاری‌ها می‌توانند بخود گیرند. نیروهای چپ در خارج از کشور با توجه به امکانات موجود و تجربه و توانایی‌های شان نقش مهمی در این زمینه می‌توانند ایفا کنند و پیشبرد موثر مبارزه تئوریک در خارج بر جنبش چپ در داخل نیز تاثیر قابل ملاحظه‌ای می‌تواند بر جای بگذارد.

در تلاش برای فراهم آوردن زمینه‌های مساعد برای فعال تر شدن، پیشرفت و رشد نیروهای چپ در شکل جنبشی، همکاری‌ها در عرصه سیاسی - عملی، نقش موثری می‌تواند ایفا نماید. باید بتوان راه‌ها و اشکالی را یافت که حرکت مشترک تشکل‌ها، محافل و افراد چپ را حول مسائل مشخص امکان پذیر سازد.

در داخل کشور با توجه به سطح سازمان یافتگی نیروهای چپ که عمدتاً بصورت محافل گسترده و پراکنده می‌باشد و حاکمیت سرکوب خشن، همکاری‌ها با موانع و مشکلات جدی مواجه است ولی هم اکنون شرایط مساعدی برای همکاری در زمینه حرکت‌های اعتراضی و مبارزات کارگری و توده‌ای، سازمان دهی تشکل‌های صنفی و توده‌ای، فعالیت‌های فرهنگی و غیره فراهم آمده است.

در خارج از کشور، بدلیل شرایط آزاد فعالیت نیروهای چپ، سطح سازمان یافتگی و تجربیاتی که در این باره وجود دارد، امکان‌های بسیاری برای همکاری‌ها و همیاری‌ها وجود دارد. و اغلب نیروهای چپ کمابیش این ایده را پذیرفته اند، که سازمان دهی یک حرکت بالنسبه موثر در خارج بدون همکاری با سایر نیروها ممکن نیست ولی هنوز خود محورینی و هژمونی طلبی‌های غیراصولی نقش منفی در این رابطه ایفا می‌کند.

تلاش برای گنجاندن همکاری‌های چپ در چارچوب طرحی سراسری و مرکزی، در مرحله کنونی، نه تنها عملی نیست، بلکه فراتر از آن نقش پیش برنده نیز نمی‌تواند داشته باشد. عدم موفقیت تلاش‌هایی که در این جهت تاکنون صورت گرفته است، این موضوع را به روشنی نشان می‌دهد. مساله این نیست که طرح‌هایی نباید ارائه شوند و بحث حول آن طرح‌ها نباید جریان یابد. چنین اقدامی مثبت و ضروری است. مساله اینست که تلاش برای تحمیل این یا آن طرح ارائه شده از سوی این یا آن تشکل چپ بر این همکاری‌ها آن هم از 'بالا'، نقش بازدارند و محدود کننده دارد و راه گسترش این همکاری‌ها را هموار نمی‌کند. در وهله اول تلاش‌ها باید در جهت گسترش همکاری‌ها و دامن زدن به ابتکارات از 'پائین' باشد. بر متن گسترش این همکاری‌ها بحث‌های آزاد و خلاقانه حول طرح‌های مختلف نیز می‌تواند و باید جریان یابد و در مراحل بعدی، زمانی که شرایط اش آماده شد، طرحی سراسری نیز می‌تواند پذیرفته شود.

اشاره کوتاه به تجربه‌ای در این باره شاید بی‌مورد نباشد.

رفقای راه کارگر چند سال پیش در کنگره خود طرح وحدت سه جریان (راه کارگر، شورای عالی و ما) را تصویب کردند. بیش از دو سال بحث حول پلاتفرم وحدت بین نمایندگان سه جریان، ادامه یافت و حول پلاتفرمی توافق حاصل شد ولی زمان کوتاهی پس از این توافق نظر رهبری راه کارگر عوض شد و راه کارگر از این وحدت کناره گیری کرد و بدنبال آن طرح اتحاد چپ کارگری را پیشنهاد نمود. بخشی از نیروهای چپ با هدف تحقق چنین اتحادی کردهم آمدند و پلاتفرمی نیز به تصویب رسید ولی مدتی بعد از تصویب این پلاتفرم راه کارگر با تاکید بر طرح 'اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم' خواستار تغییر این پلاتفرم گردید و مدت طولانی بحث بر سر این تغییر در جمع این نیروها جریان داشت و گرچه اخیراً توافقی حاصل شده است، ولی دباره تکلیف آن هنوز جای تردید وجود دارد.

این تجربه (صرفنظر از درستی یا نادرستی طرح‌های راه کارگر)، نشان می‌دهد که اولاً، شرایط مناسب برای پذیرش طرح عمومی و سراسری برای گسترش همکاری‌ها هنوز فراهم نیست، ثانیاً، نیروهای چپ نیز در حال تغییر و تحول هستند و به بیان دیگر جنبش دوره‌ی انتقالی خود را طی می‌کنند و طرح‌های ارائه شده نیز جنبه قطعی نداشته و چنین خصلتی دارند.

در واقعیت امر نیز جنبش چپی که بشدت پراکنده بوده و دوره انتقالی خود را طی می‌کند، نمی‌تواند حول پلاتفرم و طرحی سراسری متحد شود و عدم توجه به این واقعیت عینی، تلاش‌های ما را با عدم موفقیت روبرو خواهد ساخت.

ایدئولوژی - سیاست (۳)

ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم

مارکسیسم - لنینیسم بعنوان ایدئولوژی علیرغم تشابه اسمی با مارکس و لنین ربط چندانی به نظریات آنها ندارد! اولین تفاوت در این جا نهفته است که آنها هیچگاه نظریات خود درباره اقتصاد، سیاست، مبارزه انقلابی و... را تحت عنوان 'ایدئولوژی' عرضه نکرده بودند.

مارکسیسم که در آغاز بوسیله جنبش های کارگری اروپا مورد استفاده قرار گرفته بود، تلاشی بود که جنبش های محدود و پراکنده کارگری بتوانند به یک رشته مبانی نظری در عرصه سیاست، اقتصاد و مبارزه اجتماعی دست یابند.

در تاریخ جنبش کارگری روسیه که از لحاظ مقدرات 'ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم' اهمیت تعیین کننده دارد، مارکسیسم از سال های ۱۸۸۰ مورد استفاده قرار گرفت. گروه آزادی کار به رهبری پلخانف، آکسلرد، ورا زاسلوویچ و ایگناتف در برنامه خود به تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۸۸۲ تبلیغ و ترویج مارکسیسم را اعلام کردند. در همین سال حزب سوسیال دمکرات روسیه که به وسیله دانشجوی بلغاری دیستری پلامایف پایه گذاری شده بود مارکسیسم را اصول راهنمای فعالیت خود معرفی می کرد. فعالیت های تئوریک پلخانف در عرصه مارکسیسم آن چنان وسیع و برجسته بود که بعدها لنین درباره وی گفت: اکسر می خواهید مارکسیست خوبی شوید باید آثار پلخانف را بخوانید!

در آثار پلخانف گرایش به ساده کردن استخراج مبانی مارکسیسم و فورموله کردن آنها مشاهده می شود. در نظریات فلسفی پلخانف تایید و گسترش مفهومی از دیالکتیک وجود دارد که تحت عنوان 'ماتریالیسم دیالکتیک' بعدها پایه اصلی فلسفه، منطق و شناخت شناسی مارکسیسم و لنینیسم قرار گرفت. ماتریالیسم دیالکتیک اولین بار بوسیله زیتگن (Dietzgen) در سال ۱۸۸۷ به کار گرفته شده بود. پلخانف در مقاله ای به مناسبت بزرگداشت هگل ماتریالیسم دیالکتیک را به عنوان ماتریالیسم معاصر و پی گیر معرفی می کند (۱۸۹۱). این مقاله مورد تایید انگلس قرار می گیرد!

دیالکتیک ماتریالیستی به ماتریالیسم دیالکتیک جهش می یابد! در حالت اول (دیالکتیک ماتریالیستی) دیالکتیک هگل اصل قرار می گیرد و کوشش مارکس بر این اساس است که 'محتوای واقعی' دیالکتیک هگلی را از 'شکل مرموز' آن جدا کند و برای آن 'هسته عقلایی' قابل شود. در حالت دوم (ماتریالیسم دیالکتیک) جهان بینی مادی به قوانین دیالکتیکی جهان شمول و عمومی در زمینه طبیعت (ماده)، جامعه و تفکر مجهز شده و مارکس بسادگی صاحب یک دیدگاه فلسفی معین بنام ماتریالیسم دیالکتیک می شود، البته نباید انکار کرد که مارکس ارزش دیالکتیک هگلی را خیلی جدی گرفته بود. جدی گرفتن

دیالکتیک تیک بویژه در دیدگاه های فلسفی انگلس برجسته تر و وسیع تر می شود. انگلس از رابطه دیالکتیک تیک هگلی و جهان مادی چنین تعریفی بدست می دهد:

'بنابر این از تاریخ جامعه انسانی و طبیعت هستند که قوانین دیالکتیک انتزاع شده اند. آنها بطور مشخص چیزی به جز عمومی ترین قوانین این دو مرحله تکامل تاریخی و همچنین قوانین خود فکر نیستند. آنها عمدتا شامل سه قانون زیرین می شوند:

۱- قانون گذار کمیت به کیفیت و برعکس

۲- قانون تداخل و تاثیرمقابل ضدین

۳- قانون نفی در نفی

هر سه این قوانین به شیوه ایده آلیستی بوسیله هگل بعنوان قوانین محض فکر بیان شده اند. اولی در بخش اول منطق در دگرترین هستی، دومی در تمام بخش دوم منطق در دگرترین جوهر و سرآخر سومی به مثابه قانون پایه ای برای گسترش تمام سیستم جلوه گر می شود. اشتباه در این جاست که این قوانین بجای این که از طبیعت و تاریخ سرچشمه گرفته باشند، از بالا به آنها بعنوان قوانین تفکر تحمیل می شوند. در نتیجه همه این ساختار اجباری، که اغلب شبیه کشیدن اسب بر روی سرش است، جهان اجبارا'آیند خود را با این نظام منطقی تطابق دهد، منطقی که خود محصول مرحله معینی از تکامل تفکر انسانی است. اگر ما این چیز را معکوس کنیم، این مسئله چهره خیلی ساده ای خواهد یافت و قوانین دیالکتیک که در فلسفه ایده آلیستی بی نهایت مرموز به نظر می رسد، ساده و مانند روز روشن خواهد شد. (۱)

انگلس هنگامی که سعی می کند با کله پا کردن دیالکتیک هگلی مسایل عمومی دیالکتیک و قوانین بنیادی آن را به 'سادگی و مانند روز روشن' توضیح دهد چنین تعریفی بدست می دهد:

'دیالکتیک تیک عینی بر تمام طبیعت حاکم است و دیالکتیک تیک ذهنی، تفکر دیالکتیکی، چیزی به جز انعکاس تسلط جنبش تقابل اضداد نیست که در تمام طبیعت حاکم است و با درگیری دایمی و تبدیل به یکدیگر و یا تبدیل به اشکال عالی تر، مشخصا حیات طبیعت را مشروط می کند.' (۲)

انگلس در ادامه کوشش می کند قوانین دیالکتیک را وسیعا وارد علوم فیزیک، شیمی، الکتریسته و بیولوژی کند و صحت این قوانین را با علوم تجربی نشان دهد. در این کوشش انگلس 'دیالکتیک ماتریالیستی' را به یک رشته مقوله ها گسترش می دهد: مقوله های نظیر جذب و دفع، موروثی و سازکاری بسا محیط (آدپتاسیون)، منفی، مثبت، جز و کل، ساده و مرکب، هویت و تفاوت، حادثه و ضرورت، علیت، سرک و زندگی و...

عیسی صفا

قبل از این که در مورد ارزش ماتریالیسم دیالکتیک، دیالکتیک ماتریالیستی و یا اصلا دیالکتیک تفاوت کنیم (که موضوع این مقاله نیست) انگلس با برجسته کردن و وسعت بخشیدن به آن، پایه ایدئولوژیک برای مارکسیسم فراهم کرد.

مثلا تروتسکی در مخالفت با هنرمندان فورمالیست روسیه بعد از انقلاب با تکیه به مقوله شکل و محتوا فورمالیسم را 'سابو تاژ خطرناک علیه مارکسیسم' معرفی کرده و فشار و منزوی کردن هنرمندان فورمالیست را موجه می کند. و یا لنین در نامه خود به کنکره در رابطه با انتخاب دبیرکل حزب، بوخارین را از جمله به دلیل اینکه 'دیالکتیک تیک بلد نیست' کنار می گذارد! (۳) گرچه لنین به قوانین دیالکتیک معتقد نبود و در دفتر فلسفی خود فقط به یک اصل بنیادی ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان 'دوگانگی یگانه و وحدت اضداد' توجه دارد. در عین حال برای لنین متعدد دیالکتیکی از نظر شناخت شناسی اهمیت دارد (۴) چاپ یادداشت های فلسفی لنین در سال ۱۹۶۵ صورت گرفته و بنابرین نمی توان از تاثیر آنها در ایدئولوژی سازی استالین و حزب بلشویک سخن گفت. قوانین دیالکتیکی بویژه 'قانون نفی در نفی' که براساس آن تضادها دایمی و ابدی همواره حل خواهند شد، چون که هر نفی، به لحاظ عمومیت تضادها، در عین حال به معنای حل یک تضاد و عبور به مرحله بالاتر و متکامل تر است به دیالکتیک ماتریالیستی خصلت دترمینیستی بخشیده و همچون عقاید مذهبی سمت و سوی حرکت بسوی 'مطلق' و 'تکامل محض' را تعیین می کند. این منطق (دیالکتیک تیک نفی در نفی) هنگامی که جوامع با سکون در حل تضادها و یا قهقهرا رویرو می شوند مجبور است با گفتن 'سکون نسبی است و حرکت مطلق' ناتوانی در حل مشخص تضادهای اجتماعی را به آینده ای نامعلوم انتقال دهد. بهر حال مارکسیست های دیگر دنبال نظریات انگلس را گرفته و 'مقوله های فلسفی مادی' را گسترش دادند. مقولاتی که در فلسفه و منطق ایده آلیستی وجود داشت یک به یک وارد ماتریالیسم دیالکتیک شده و جایگاه خود را اشغال کردند. بیهوده نیست که استالین بعد از اعلام حزب مارکسیست - لنینیست، ماتریالیسم دیالکتیک با چهار مولفه و تحت عنوان 'خصوصیات اصلی هسته دیالکتیک مارکسیستی' را منتشر کرد (۱۹۳۸).

این خصوصیات چنین هستند:

۱- ارتباط عمومی بین پدیده ها در طبیعت و جامعه

۲- حرکت و تکامل در طبیعت و جامعه

۳- تکامل بمتاباه انتقال از تغییرات کمی به کیفی

۴- تکامل به مثابه مبارزه اضداد (۵)

در چهار قانون دیالکتیک استالین تکامل اصل قرار گرفته و قانون نفی در نفی حذف شده است!!

با ورود رسمی ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان فلسفه ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم در حزب کمونیست شوروی، جنبه سکتاریستی این پیش پایه صفت بندی و مبارزه ایدئولوژیک بی پایه و بنیان واقعی قرار گرفت. با ارایه فورمولاسیون جدید از طرف استالین تا مرگ وی دانشمندان شوروی جرئت مراجعه به قانون نفی در نفی را نداشتند!

مراجعه به دیگر آثار انگلس همچنان نشانگر 'بالا بردن دیوارهای تئوریک' در عرصه های متفاوت پیش مارکس است. در دیدگاه های تاریخی، فورمول های سخت تری از نظر مارکس ارایه می شود. عناصر مادی تاریخ، ماتریالیست پراتیک، یعنی کمونیست، مفهوم مادی تاریخ و... (۶) جنبه های انعطافی خود را از دست داده و به تز درباره تاریخ یعنی 'ماتریالیسم تاریخی' فرا می روید. انگلس به دلیل علاقه به تحقیقات علمی جدید مایل بود که با دیدگاه 'مادی و دیالکتیک' نگرش نوینی به جهان را گسترش دهد. از طرف دیگر بعد از مرگ مارکس مسئولیت عمیقی بر دوش وی سنگینی می کرد؛ تفسیر نظریات مارکس و مبارزه ایدئولوژیک! جنبش کمونیستی در بازسازی خود باید با نگرش نوین و عمیقی به نقش انگلس بشناهد یک دانشمند انقلابی برخوردار کند. برخلاف تواضع انگلس نسبت به مارکس و تاکید دایمی بر نقش اصلی مارکس در طرح ایده ها، او به هیچوجه 'سایه' مارکس نیست. بهر حال در موضوع مورد علاقه ما نه 'چنگاوری ایدئولوژیک' انگلس، بلکه ویژگی های انقلاب اکبر است که به مارکسیسم قدرت واقعی و در عین حال جنبه ی ایدئولوژیک بخشید. اما تلاش برای استقرار سوسیالیسم بر اساس دیدگاه های مارکس جنبه منطقی و معمولی ایدئولوژی بود. جنبه غیر معمولی آن با مرگ غیر مترقبه و زودرس لنین و بحران جایگزینی وی شکل گرفت. رهبران مستقل و طراز اول حزب بلشویک نظیر تروتسکی، زینویف، کامنف و بوخارین به دلیل اختلاف نظر دور و نزدیک با لنین مناسب جایگزینی وی نبودند. اختلافات نظری آنها با لنین (که امری طبیعی بود) این بار در چارچوب اختلاف نظر با رئیس شوراهای ارزیابی و قضاوت می شد. استالین بعنوان فردی توطئه گر با شخصیتی دوگانه و چندگانه برای چنگ انداختن به قدرت بزرگترین سواستفاده را از بحران رهبری حزب بلشویک کرد. استالین بلافاصله بعد از مرگ لنین طی یک کنفرانس طولانی لنینیسم را بعنوان 'مارکسیسم عصر امپریالیسم' اعلام کرد (۷). لنینیسم مورد دفاع استالین که با نقش تئوری، استراتژی، تاکتیک، حزب، سبک کار لنینی (اراده و تصمیمات عملی) مشخص می شد، چیزی به جز علم کردن لنین در مقابل تروتسکی، زینویف، کامنف و بوخارین... نبود.

بدین ترتیب استالین انحصار تعبیر و تفسیر لنین و مارکس را تحت عنوان تئوری مارکسیسم-لنینیسم بلافاصله بعد از مرگ لنین بدست گرفت. و درست هنگامی که نابودی فیزیکی زینویف، تروتسکی و...

هزاران کادر کمونیست مخالف محفل استالین در دستور قرار گرفت، تئوری مارکسیسم-لنینیسم به ایدئولوژی رسمی حزب کمونیست و دولت شوروی تبدیل شد. مارکسیسم-لنینیسم در دوره طولانی حاکمیت استالین و محفل وی در حزب بعنوان ابزار سرکوب ایدئولوژیک عمل می کرد که بر حسب اوضاع و احوال و متناسب با نیازهای سرکوبگر تفسیر می شد. حتی اگر این تفسیر کاملاً در خارج از چارچوب ایده های مارکس و لنین قرار می گرفت. مثل تئوری تشدید تضاد طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی در آخرین مرحله بقای بورژوازی (۸). بنا بر این تئوری مقاومت چند بورژوا به هنگام استقرار کامل سوسیالیسم نیرومندتر و شدیدتر از مقاومت آنها در دوره انقلاب است! و یا تئوری امکان تشکیل جامعه ی کمونیستی در یک کشور (شوروی) آنها با حفظ و حتی تقویت دولت (۹)؛ باید انسان مانند استالین استاد دیالکتیک باشد تا رابطه نیروها را چنین نوبغ آسا کشف کند!

ما باید ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم را که ساخته و پرداخته استالین است کنار بگذاریم! رد مارکسیسم-لنینیسم، کنار گذاشتن نظریات مارکس و لنین نیست. برعکس، رها ساختن دو اندیشه پرداز بزرگ جنبش کمونیستی از تحریفاتی است که بنام آنان انجام شده است. در عین حال، جنبش کمونیستی مدرن در بازسازی خود باید حق برخورد انتقادی به نظریات مارکس و لنین را برای خود حفظ کند. پایه کمونیسم مدرن، معاصر و رادیکال باید بر تحلیل از موقعیت سرمایه داری کنونی بویژه خصیلت سوداگری مالی آن، وضعیت طبقات و ارایه پروژه ساختار سوسیالیستی قرن بیست و یکم بنا شده باشد. از نقطه نظر ساختار سیاسی، سوسیالیسم باید از دمکراسی وسیع و مستقیم بی گرانته دفاع کند. احزاب سیاسی، انجمن ها، نهادها، سندیکاها باید حضور فعال در صحنه زندگی سیاسی جامعه سوسیالیستی ایفا کنند. آنچه که ما در گذشته 'دمکراسی بورژوایی' می نامیدیم باید کاملاً جایگاه خود را در جامعه سوسیالیستی حفظ کند. این بورژوازی نبود که 'دمکراسی بورژوایی' و 'دمکراسی پرولتری' را به دو تعریف و دو دنیای کاملاً جداگانه تقسیم کرده بود. اصطلاح دمکراسی بورژوایی ساخته و پرداخته ی چپ ها بود تا با تحقیر دمکراسی، انحصار قدرت را در دست حزب واحد توجیه کنند.

- ۱- دیالکتیک تیک طبیعت، انگلس، ادیسون سریال ص ۶۹
- ۲- دیالکتیک تیک طبیعت، انگلس، ادیسون سریال ص ۲۱۳
- ۳- مجموعه آثار لنین جلد ۳۶ ص ۶۰۵
- ۴- مجموعه آثار لنین، دفترهای فلسفی جلد ۳۸ ص ۳۴۲
- ۵- ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی، استالین
- ۶- ایدئولوژی آلمانی، مارکس، انگلس ص ۵۴، ۵۷، ۷۸
- ۷- اصول لنینیسم، استالین، کنفرانس در دانشگاه سوردولف اوایل آوریل ۱۹۲۴، ص ۱ تا ۷۶
- ۸- تاریخ حزب کمونیست شوروی، چاپ مسکو ۱۹۶۰، ص ۵۸۴
- ۹- تاریخ حزب کمونیست شوروی، چاپ مسکو ۱۹۶۰، ص ۵۸۷
- ۱۰- اتحادکار شماره ۴۵

بقیه از صفحه ۱۲
تکاتی درباره بحران چپ ...

- ۲- جنبش چپ دوره انتقالی خود را طی می کند و کرایشات نوین روند شکل گیری و تکامل خود را طی می کند. تشکل ما نیز بمثابة جزئی از این جنبش چنین روندی را طی می کند.
- پیشرفت و گسترش و احیا چپ در ایران در شکل جنبشی محتمل تر به نظر می رسد.
- ۳- شکاف بین جنبش چپ در داخل و خارج یک واقعیت عینی است و تشکل ما به مثابه یک تشکل خارج حوزه اصلی فعالیت اش در مرحله کنونی در خارج از کشور است.
- بر پایه این نگرش جهت گیری ما در راستای غلبه بر بحران به شکل زیر می تواند فرمول بندی شود:
- ۱- تلاش برای گسترش همکاری و همیاری بین نیروهای چپ، (تشکل های سیاسی، محافل و افراد) در کلیه عرصه ها و تمامی سطوح، برای تسریع روند شکل گیری و تکامل کرایشات نوین و پیشرفت و احیا مجدد جنبش از اهمیت درجه اول برخوردار است.
- ۲- مبارزه تئوریک به مثابه یکی از عرصه های اصلی مبارزه در دوره کنونی بویژه از اهمیت اساسی برخوردار گشته است.
- ۳- در شرایط فعلی، محدود کردن این همکاری ها در چارچوب طرحی سراسری و مرکزی عملی نبوده و پیش برنده نیست. از این رو ضمن تلاش برای گسترش همکاری ها و همیاری ها از 'بالا'، بر ابتکار ارگان های مختلف، تشکل های کشوری و شهری و رفقایمان در پیش برد این همکاری ها تاکید می کنیم.
- ۴- مبارزه آزادانه نظری بین کرایشات دوری خود ما و کرایشات در حال شکل گیری و تکامل در کل جنبش چپ، ضرورتی است که ما در جهت فراهم آوردن زمینه های مناسب برای آن تلاش می کنیم.
- ۵- تلاش برای از بین بردن شکاف بین جنبش چپ در داخل و خارج از وظائف اصلی به شمار می آید. در مرحله فعلی و در گام نخست، گسترش پیوندهای فکری-سیاسی و تاثیرپذیری و تاثیرگذاری متقابل، از اهمیت درجه اول برخوردار است. که روند پیشرفت خود، زمینه پیوندهای تشکیلاتی رافراهم تر خواهد کرد.
- دو تصمیم گیری مشخص در رابطه با جهت گیری فوق:
- ۱- کنگره با تاکید بر جهت گیری های فوق، و ضرورت ایجاد تناسب منطقی بین فعالیت تئوریک و پراتیک، کمیسیونی را انتخاب می کند.
- این کمیسیون موظف است ضمن کنار تئوریک با همکاری رفقای تشکیلات، در جهت فعال کردن مبارزه تئوریک و گسترش همکاری ها و همیاری ها با سایر نیروهای چپ در این راستا تلاش کند. در همین رابطه انتشار نشریه تئوریک با همکاری سایر نیروهای چپ، برگزاری کنفرانس ها و گردمایی ها، به مثابه اشکال مشخص این همکاری ها، پیشنهاد می شود.
- ۲- در رابطه با جمع بندی و انتقال تجارب همکاری ها در عرصه های مشخص، ایجاد کمیسیون هایی مفید می باشد. کنگره وظیفه تشکیل این قبیل کمیسیون ها را به کمیته مرکزی واگذار می کند.

"چپ و وظائف ما"

ناهید - مهدی

اشتباهات جنبش چپ آن هم به طور صوری اشاره نموده اند ولی هرگز وارد این بحث نمی شوند که چرا جنبش چپ دچار این اشتباهات و انحرافات گردید و نقش طیف فدایی در این انحرافات چه بود. این رقفا تاریخ ۲۰ ساله ایران را به سه مرحله تقسیم می نمایند و در هر مرحله بدون پرداختن به کاستی های جنبش چپ به یک سری علت های جسته و گریخته اشاره نموده و به خیال خود بررسی را به کمال می رسانند و دست آخر نتیجه ای را که می خواهند ارائه می دهند که گویا می بایست در مقاطعی از رفم های اجتماعی به نفع مردم پشتیبانی نمود. زهی سعادت رقفا در ابتدا در شناخت شرایط اشاره می نمایند که جنبش چپ ایران همواره در طول تاریخ مبارزه خود بدنبال حوادث روان بوده است. البته این کاملاً درست است ولی خواننده انتظار دارد که حال بدیل این ماجراجویی جنبش ارائه گردد ولی خود رقفا به عنوان راه گشا بدیل این انحراف را باز هم بدنبال حوادث دوییدن پیشنهاد می نمایند. سپس در مرحله بندی مبارزات مردم ایران بعد از قیام در مرحله اول بعد از بررسی انگیزه های مردم در مقابل حاکمیت کوتاه چند جمله سطحی به اشتباهات چپ می پردازد در حالی که بهتر می بود یا اصولاً چنین مرحله بندی را نمی نمود و یا این که واقعا به انحرافات چپ بخصوص بزرگ ترین سازمان آن پرداخته تا بدین وسیله بتواند علل شکست جنبش را روشن نماید و بدنبال آن نقش انحرافات چپ در به انحراف کشاندن مبارزات توده ها را مشخص سازد. این که نداشتن چشم انداز و برنامه مشخص از طرف جنبش چپ برای بعد از سرنگونی اولین قدم انحرافی بود و یا شعار همه با هم جنبش چپ بدون در نظر گرفتن اختلافات منشی و روشی، عدم شناخت واقعی جنبش چپ از خمینی و مذهب و اصولاً جمهوری اسلامی، بدنبال حوادث افتادن و صرفاً بدنبال شعار توده ها روان شدن و چه و چه... همه و همه تأثیرات منفی خود را در مبارزات مردم بجای نهاد.

به نظر ما این مرحله بزرگ ترین درس برای آیندگان بود ولی افسوس که بعد از ۲۰ سال امروزه رقفا ما باز هم همان تکرار اشتباهات را مرتکب شده با این فرق که آن زمان همه حداقل در یک امر متحد و مشترک بودند و آن هم سرنگونی رژیم سلطنتی بود ولی امروزه نظرات حتی نسبت به آن دوره هم تقلیل پیدا می نماید و تلبور آن را در مقاله وظائف ما بخوبی می بینیم. در آن زمان تحت شرایط حاکم، تشکیلات سیاسی امکان یافتند بخش عظیمی از ورشمنگران را که از زیر زنجیرهای دیکتاتوری نجات پیدا نموده بودند، حول خود متشکل سازند و با این رشد بادکنکی برنامه خود را تلبور خواست ها و منافع اقشار و طبقاتی از جامعه دانسته و خود را نماینده ایدئولوژی پرولتاریا خوانده و دیگران را انحراف از این مهم. در حالی که آن چه تاریخ نشان داد این بود که این خط کسی ها نه حاصل یک پروسه برخاسته از برخورد های طبقاتی در روند مبارزه طبقاتی بلکه همان شرایطی است که در بالا به آن اشاره نمودیم یعنی شمره اوضاعی که سیاسی شدن مد روز بود و وجهه خاصی پیدا نموده بود. یعنی به طور واضح بگویم برای بررسی این دوره نباید اسیر بررسی نظرها های تنوریک- سیاسی نیروهای چپ شد. بلکه بررسی موقعیتی که چپ

خفتان جمهوری اسلامی از بین بد و بدتر مجبور به انتخاب یک طرف برای دهن کجی به طرف دیگر بوده و در حقیقت کارد را از طرف غیرتیز برگردن می کشند ولی آیا جنبش چپ بعنوان پیشرو مجبور به این انتخاب است و یا این که تقلیل مبارزه طبقاتی و اصولاً مبارزه بر علیه نظم موجود را فقط در حوزه مسائل روزمره مردم دیدن و شعار سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی را کم کم تقلیل و تبدیل به شعارهایی چون نان و مسکن و آزادی کردن راه حل می باشد؟

به نظر ما این شیوه برخورد از عقب مانده ترین روش هاست چون سه قول روزالسوگزامبورگ "کارگران و زحمتکشان بهتر از هر کسی با حقایق و واقعیت های زندگی مادی آشنا می باشند و وظیفه ما دامن زدن به مسائل تنوری و کار در مورد آن می باشد پس اگر و وظیفه خود را پرداختن تام به مسائل روزمره مردم نمی دانیم می بایست در پی دست یافتن به آن سازمان دهی باشیم که علاوه بر حل مسائل مختلف، مسائل روزمره مردم را هم مثل نان، مسکن، آزادی در چشم انداز خود داشته باشد.

برای پرداختن به انحرافات جنبش چپ در ابتدا باید به نحوه نگرش جنبش در حیطه تنوری و پراتیک و پیوند این دو با هم پرداخت.

مارکس در تر هشتم درباره ی فوریخ می نویسد "کلید حل تعقلی همه آن رموزات غیبی که تنوری را به عرفان می کشاند، پراتیک انسان و درک این پراتیک است" تنوری اگر قرار باشد موثر گردد می بایست به بیان پراتیک اجتماعی یا بیان آگاهانه پراتیک انقلابی تبدیل گردد.

به طور مثال: برای سازمان دهی طبقه کارگر وظیفه جنبش چپ است در ابتدا به شناخت تنوری ها و بدیل های مربوط به سازمان دهی کارگری بپردازد. نظرات پلشویسم، آناشویسم و سوسیال دمکراسی و کمونیست شورایی و غیره را با دیدی باز مورد مطالعه و بررسی نموده سپس در رابطه با آن به پژوهش پراتیک های سازمان کارگران در طول تاریخ پرداخته (مشخصاً روسیه از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷) مجارستان ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۶، انگلستان ۱۹۲۶، چکسلواکی ۱۹۶۸، شیلی ۱۹۷۳، پرتغال ۱۹۷۵ و ایران ۱۹۵۷ تا به امروز...

سپس با پژوهش و نقد شکل گیری شوراه و سازمان دهی کارگری در ایران در طول تاریخ معاصر، نقطه های ضعف و جدائی و اشتراک را پیدا نموده و جمع بندی نماید. اگر اعتقاد دارد که در نظرات گذشته انتقاد و یا انحراف وجود دارد بدیل آن را ارائه داده و راه گشا باشد نه این که طبق مد روز نظرات خود را مثل لباس تغییر دهد، روزگاری بلند بدنبال اردوگاه سوسیالیسم و انترناسیونالیسم کارگری دیده و هر گونه تغییر و تحولی را صرفاً بر مبنای کلیشه برداری بررسی نماید و روزگاری دیگر که این اردوگاه منفجر می شود به جای بررسی اصولی آن از آن وربام انتاده بدون هر گونه استدلال منطقی و برخورد به گذشته خود تمام آن باورها را به زیر سوال ببرد (مقاله خط مشی ما). نویسنده مقاله نه در آن زمان استدلالی داشت که چرا سرسختانه دفاع می نماید و نه امروز دلیلی محکم ارائه می دهد در هر حال از بحث خارج نمی شویم رقفا ما در مقاله وظائف ما به

با نگاهی عمقی به مقاله "درباره وظائف ما" ارائه شده از طرف اکثریت کمیته مرکزی سازمان، به نکته های بسیار قابل توجهی برخورد می نمایم، که به نظر ما باز هم ناشی از ضعف ما و عدم توان جنبش چپ "که ما هم بخشی از آن هستیم"، در جوایگویی به نیازهای جامعه و تجزیه و تحلیل درست و مشخص از شرایط لحظه ای و سیاسی جنبش مردم در ایران می باشد.

رقفا ما در این نوشته به زعم خود با بررسی شرایط جامعه و به موازات آن حرکت جنبش چپ از قیام تا به امروز، راه حلی برای تمامی نابسامانی های گذشته جنبش چپ و در نهایت آلترناتیوی برای پیوند با توده ها در شرایط مشخص بعد از ۲ خرداد پیدا نموده اند. در حالی که این نوشته بار دیگر ثابت نمود که این رقفا نه تنها درس از گذشته نگرفته اند بلکه باز هم با بدنبال حوادث افتادن به انحراف دیگری درون جنبش چپ جهت می دهند.

آنچه مهم است این که جنبش کمونیستی همان طور که رقفا اشاره نموده اند یکی از حساس ترین دوران خود را می گذارند. در زمانی که جنبش در بسیاری از نقاط دنیا با شکست مواجه شده است در زمانی که روشنفکران متمایل به سوسیالیسم علمی و م-ل در شدیدترین پراکندگی و تشتت بسر می برند و بخش عظیمی از این نیروها دچار انفعال و سرخوردگی گشته اند، درست در این زمان نقش آن دسته از نیروهای جنبش که معتقد به ناگزیری فروپاشی نظام سرمایه داری و ضرورت استقرار سوسیالیسم می باشند، در برخورد به وضعیت موجود جامعه و جستجوی گره گاهی که بتواند مشکلات جنبش مردم را از زوایای مختلف باز کند، اهمیت بسیاری می یابد. بنظر ما هر حرکت سیاسی جدیدی که خواهد شرایط فعلی جهان و ایران را بررسی نماید می بایست در ابتدا به نقد گذشته خود برخاسته تا بتواند راه آینده خود را از حرکت های کور و سیاست های انحرافی گذشته متمایز سازد تا بدین وسیله بتواند دورنمایی برای بیرون رفتن جنبش چپ از وضعیت آشفته فعلی جنبش ارائه دهد. آن چه که تجربه تا کنونی نشان داده است این که اکثریت فعالیت سال های اخیر جنبش چپ به شکل یک دور تسلسل حرکت هایی بوده است که در درون خود باقی مانده و قادر به فراتر رفتن نبوده است، سازمان های درون جنبش چپ برنامه ها و وظائف مختلفی را به جنبش ارائه نموده اند که این برنامه ها در جریان فرساز و نشیب های اجتماعی هیچگونه فرصتی برای محک خوردن نداشتند و در بطن خود عقیم مانده اند.

در این رابطه ما شاهد اتحاد عمل ها، وحدت ها، تشکیل سازمان های جدید و احزاب و اعلام تلاش در ایجاد جبهه و غیره و غیره و از طرف دیگر انشعابات و انحلال سازمان ها و غیره... بوده ایم و جالب اینجاست که این دور تسلسل همچنان ادامه دارد.

ولی آنچه که کاملاً پیداست این که تا زمانی که نتوانیم به طور واقعی به تحلیل شکست ها و ناموفقیت های جنبش چپ بپردازیم، هر برنامه جدیدی ناگزیر سرنوشتی جز سرنوشت گذشته نخواهد داشت.

به اعتقاد ما به جای این که اسیر احساسات لحظه ای شویم و یا بدنبال این یا آن حادثه روان گردیم می بایست به این نکته توجه نمایم که مردم ایران در شرایط ترور و

آزادی را از نیروهای طرفدار کارگران و زحمتکشان گرفته و خود را در زیر چتر آن پنهان نموده و بکوشند ماهیت ضد مردمی و ضددمکراتیک و ارتجاعی خویش را از چشم توده های زحمتکش پنهان نمایند. وظیفه چپ است که این بار برای مردم جامعه روشن سازد که جناح های مختلف رژیم به سر سفره ای بسیار غنی نشسته اند و برای چاپیدن دسترنج آنان به سرو کله همدیگر می زنند ولی در نهایت زمانی که موجودیت جمهوری اسلامی بخطر بیافتد دست از آستین همدیگر در خواهند آورد. انتخابات دوم خرداد مسلماً قدرت مردم را به نمایش گذارد اما متأسفانه نتیجه این قدرت به نفع بخش دیگری از رژیم قرار گرفت. مردم میان بد و بدتر، بد را انتخاب نمودند.

و اما مرحله سوم از دوم خرداد به بعد. رقفا همین طور در این مرحله اشاره می کنند که "مردم در انتخابات نشان دادند که بسیار هشیار هستند"، بله رقفا ما اعتقاد داریم مردم ما نه تنها در دوم خرداد بلکه در طی ۲۰ سال گذشته همواره با مبارزات خود در اقصا نقاط ایران هوشیاری خود را به معرض نمایش گذاشتند. تظاهرات مختلف در جنوب تهران - در جاده ساوه در غرب ایران در خراسان - تبریز و... همه و همه نشانه مبارزه و هوشیاری مردم بر علیه جمهوری اسلامی و دسیسه های این رژیم بوده و هست ولی همان طور که در بالا اشاره شد این بار بخشی از ارتجاع با زیرکی پرچم را از دست ما گرفته و آگاهانه هوشیاری مردم را به نفع اهداف خود سمت و سو داد. آن چه قابل توجه است که ماه های بعد از دوم خرداد این را به خوبی برای مردم ثابت نموده است که هیچ چیزی تغییر ننموده و نخواهد نمود. جناح خاتمی نه توان آن را دارد و نه اصولاً خواهان تغییر وضعیت مردم می باشد در این میان جناح های رژیم چون سگان زخمی بر روی عنان این مرز و بوم خمیده و تنها منافع خود و اربابان خود را تأمین می نمایند. مرادوات خاتمی با آمریکا و انتخاب او به عنوان رئیس کنفرانس کشورهای (تو بگو ارتجاعی) اسلامی از همه بدتر وضعیت زنان سنگنثار زنان در ماه های گذشته و تأکید خاتمی بر اجباری نمودن چادر به عنوان حجاب و... نشانگر این مسئله است که ارتجاع تلاش دارد اسلام دمکراتیک را در مقابل اسلام ولایت فقیه علم نماید تا موجودیت جمهوری اسلامی را از خطر نجات دهد.

نه رقفا دل به هیچ زرفرمی در درون جمهوری اسلامی خوش نخواهیم نمود. شما خود بهتر از ما می دانید که آن زمان که کل نظام در خطر باشد خامنه ای و خاتمی در یک لباس ظهور می نمایند. مشکلات اقتصادی سیاسی زحمتکشان ایران نه بدست خاتمی و نه بدست هیچ فردی درون این رژیم حل نخواهد گردید. در ثانی زمزمه های زرفرم طلبی را سال هاست که زرفرمیست ها و دشمنان طبقه کارگر می نمایند.

وظیفه نیروهای چپ نه اسیر حادشه و احساسات شدن بلکه آگاه کردن مردم از حیل های ارتجاع و سمت و سو دادن اتحاد و همبستگی مردم و شناخت و رو کردن انواع این حیل ها و دسیسه ها توسط رژیم اسلامی می باشد. ما می بایست برای مردم ایران روشن سازیم که امثال خاتمی ها نه قادرند و نه اصولاً خواهان دمکراسی و آزادی در جامعه می باشند. چون وجود این دو اصل یعنی نفی جمهوری اسلامی و نفی جمهوری اسلامی یعنی مرگ خاتمی ها و امثالهم می باشد.

تبادل نظر و مبارزه ی ایدئولوژیکی هم در رابطه با خروج از این وضعیت چیزی جز ادامه همان شیوه های قبلی نبوده زیرا این کپی برداری از اصول عام م.ل و تبدیل آن به محور مبارزه ایدئولوژیکی مانع از آن شده بود تا نیروهای م.ل به مطالعه جدی اوضاع و احوال ایران و کردستان بنشینند. و دور تسلسل در این سردرگمی ها چیزی جز رشد کردن دگماتیسم و دور شدن از واقعیات جامعه و در نتیجه رشد انحرافات بعدی که منجر به فاجعه های گوناگون در کردستان از طرف نیروهای چپ موجود در آن جا گردید نبود. این مسئله همان قدر که گریبان گیر نیروهای چپ پرتاب شده به کردستان شده بود از طرف نیروهای بومی چون حزب دمکرات و کومله هم وضعیت بهتری دیده نمی شد. در هر حال آن چه در آن مرحله مهم بود این که نیروهای سیاسی با هر کیفیت و کمیتی قادر نبودند اوضاع و احوال اجتماعی را تجزیه و تحلیل درست نموده و با تکیه بر استراتژی و تاکتیک انقلاب و وظائف خود را پاسخ گویند از طرف دیگر تمام هاداران جنبش چپ که طی شرایط ذکر شده در طوفان جامعه بعد از سال های ۶۰ به حال خود رها گردیده بودند بخشا دستگیر و زندانی و اعدام و بر خا دچار سرخوردگی و سردرگمی گردیده و هر گونه امیدی را برای چشم اندازی روشن از دست دادند. مردم عادی هم که زیر فشار سنگین اقتصادی به نفس های آخر رسیده بودند در مسیر اعدام ها و خفقان و فشار هر گونه امیدی را از نیروهای سیاسی از دست داده و کمر آنان زیر بار سیاسی اقتصادی در حال خورد شدن بود. آن چه که می بایست مورد توجه قرار گیرد این است که جامعه در هر حال در حرکت است مسلماً در نبود نیروهای سیاسی مبارزات تنها و تنها لحظه ای و خودجوش و خودبخودی ادامه پیدا می نماید و این طور هم بود. تظاهرات های مختلف گوشه کنار ایران به خوبی نشان داد که مردم زیر ستم ایران هیچ توهمی نسبت به جمهوری اسلامی نداشته و ماهیت کل رژیم برای کوچک و بزرگ مشخص شده بود. شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی دیگر شعار نیروی پیشرو نبود بلکه شعاری بود عمومی در کوجه و خیابان. مسلماً همان طور که گفتیم مردم عادی همیشه سعی داشته و دارند میان بد و بدتر یکی را انتخاب نمایند و این طور هم شد عده ای از مردم کشور ما که در ابتدا دچار یاس گردیده و نسبت به مسائل سرنوشت ساز جامعه بی تفاوت، در میان این اوضاع بدنیال پیامبران دروغینی می گشتند تا آن ها را از چنگال رژیم جمهوری اسلامی نجات دهد. و این اوضاع و احوال شرایط را مناسب نمود تا بخشی از جناح های رژیم جمهوری اسلامی که خود روزی از دشمنان قسم خورده آزادی های اجتماعی بودند و هستند برای این که در آینده خطرناک بر خر مراد باشند خود را به هیبت دمکراسی و آزادی آراسته و طسوری وانمود نمودند که می خواهند مردم را از چنگال ددمنش آخوندها نجات دهند و خالی بودن عرصه جامعه از نیروهای چپ فضایی را به وجود آورد تا کفه ترازو به نفع این جناح های ارتجاعی تغییر نموده و خود را به مثابه فرشته نجات مردم جابزنند. مردم هم که دقیقاً ۲۰ سال پیش به دنبال خمینی دنبال معبودهای گم شده خود می گشتند و دیری نگذشت که مجازات تلخ آن را چشیدند امروزه دوباره دچار آن اشتباه گردیده و فکر می کنند که "چاقو می تواند دسته خود را ببرد" به این لحاظ چپ جامعه ما نباید اجازه دهد که ارتجاع پرچم دمکراسی و

به صورت بادکنکی رشد نموده یعنی هجوم بخش وسیعی از روشنفکران جامعه به طرف سازمان های سیاسی بخصوص سازمان چریک های فدائی خلق ایران با در نظر گرفتن شکل گیری خود این سازمان ها، درک خرده بورژوازی را از میبانی و مفاهیم کلی م.ل به نمایش گذارد، و از آنجا که خود سازمان های چپ توانمندی و امکان دادن رهنمود منطبق بر م.ل را نداشتند قادر نبودند به تربیت سیاسی این نیروها بپردازند. این مسئله و پابند بودن فقط به اصول عام م.ل و عدم انطباق آن با شرایط جامعه، درک و تعریف غلط از وضعیت نیروهای طبقاتی جامعه، درک ناصحیح از رابطه تئوری و پراتیک، عدم روابط سالم تشکیلاتی حاکم بر این تشکیلات ها، درک نازل از سانترالیسم دمکراتیک، درک خرده بورژوازی از م.ل و همان طور که اشاره شد عدم شناخت از جمهوری اسلامی و نداشتن برنامه از همه مهم تر، انشعاب بزرگ ترین سازمان سیاسی آن زمان یعنی انشعاب اکثریت اقلیت، بیوستن بخش اعظم سازمان چریک ها به صف ضدانقلاب و خیانت های حزب توده و اکثریت به سازمان های سیاسی و مردم همه و همه اثرات مخرب خود را در جنبش بجای نهاد. و در نتیجه از آنجا که سازمان های سیاسی در آن مقطع خود هنوز سردرگم بودند و شناخت درست از ماهیت رژیم نداشته مسلم است که مردم عادی هم دچار این توهم باشند. این انحرافات و اشتباهات سازمان های سیاسی باعث گردید که رژیم جمهوری اسلامی در اندک زمانی چهره خود را نشان داده و تمامی دستاوردهای قیام را یکی بعد از دیگری از مردم گرفته و گروه های سیاسی را یک روزه در سال شصت انگشت به دهن و حیران سازد و بار دیگر در سال ۶۰ نشان داده شد که جنبش چپ ایران درک صحیح از موقعیت اجتماعی ایران نداشته و به آسانی می توانست در مسیر حوادث قرار گیرد (جالب اینجاست که رفقای ما در مقاله ای با نام برگی از تاریخ به جای باز کردن این انحرافات به خاطره نگاری انشعاب اکثریت و اقلیت پرداخته و به خیال خود گره ای را از جنبش باز می نمایند.)

و اما مرحله دوم یعنی از سال ۶۰ به بعد همان طور که در بالا اشاره شد ضعف ها و انحرافات بخصوص جنبش چپ باعث گردید تا رژیم ددمنش هر چه سریع تر چهره عریان خود را نشان داده و به سرکوب وسیع جنبش های خود بخودی پراکنده در شهرهای مختلف پرداخته و دست به دستگیری و زندان و اعدام مبارزین ضد رژیم بزند. نیروهای چپ هم که در اثر سال های اول انقلاب به سرعت رشد نموده و با توجه به ضعف هایی که در بالا اشاره گردید هاداران را در این شرایط به حال خود رها نموده، از آنجا که پیش بینی این اوضاع را نمی کردند تشکیلات به طوز باز و علنی زیر ضرب رژیم رفته بود سر را به کردستان کشیده و هزاران هزار فعال و هوادار سیاسی را زیر حمله تیز جمهوری اسلامی به حال خود رها نمودند و اقدام به تمرکز نیروهای کلیدی خود در امن ترین نقطه یعنی کردستان نمودند. از اینجا دوباره "تجزیه و تحلیل" شرایط جدید شروع گردید اکثریت این سازمان ها سعی نمودند "با جمع بندی از گذشته" و رهنمودهایی را برای حرکت آینده اعلام دارند ولی باز هم در روند زندگی سیاسی خود در طی آن چند سال نشان دادند که نه تنها توانایی بررسی ایرادات و انحرافات را نداشته بلکه حتی قادر نبودند بحران ها و نابسامانی های تشکیلاتی خود را پاسخ گویند. بحث و

برای یکبار هم که شده دست از سردرگمی و توهم پراکنی برداشته و از گذشته درس بگیریم. بخاطر بسپاریم همان طور که در پیرویه انقلاب بدنبال خمینی رفتن ضربه بزرگ خود را به ما و مردم ایران وارد نمود رفتن بدنبال خاتمی ها هم نسخه ای جز ۲۰ سال گذشته نخواهد داشت. وظیفه کمونیست هاست که همواره کارگران و زحمتکشان را آگاه سازند که اصلاح طلبی در انواع صور خود با تکیه بر رفرم های گوناگون، مبارزه مردم ما و جنبش برحق آنان را به کجراه و شکست می کشاند. مبارزه و افشا انواع پایگاه ها و جریان های مبلغ این نظرات و اقدام های ضدکارگری آنها در خدمت آشتی طبقاتی از وظائف ماست.

به این لحاظ ما می بایست بجای این که در اوضاع کنونی ایران بدنبال مردم روان شویم و اسیر احساسات لحظه ای گردیم سعی نماییم مردم ایران را آگاه سازیم که تنها راه خلاصی از مشکلات اقتصادی و سیاسی و کلا روزمره آنان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است و نه هیچ. مسلما مردم با اتحاد خود نشان دادند که این امر را بخوبی قادر خواهند بود انجام دهند اما متاسفانه فقدان نیروی پیشرو و عدم تشکل سازمانده، این اتحاد را به نفع یک جناح از رژیم به اتمام رساند. اینجاست که وظیفه ما آغاز می گردد یعنی اثبات این مهم که هیچ رفرمی نمی تواند در محلوله جمهوری اسلامی وضعیت (کارگران- زحمتکشان- زنان...) را از آن چه که هست بهتر نماید. البته قصد ما به هیچ وجه کم بها دادن به قدرت توده ها نیست بلکه برعکس از آنجا که به این قدرت اعتقاد داریم تلاش داریم رقا را متقاعد نماییم که می بایست از سیستمی جلوگیری نماییم که باعث شود مردم به رای ۹۹٪ دپروز خمینی و ۹۹٪ امروز خاتمی گرفتار گردند. دعوای خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی، منتظری و... بر روی شدت و ضعف عملکردهای آنان در استحکام پایه های نظام جمهوری اسلامی است. برخی از این جانوران بوی ترک را در پایه های نظام استشمام نموده اند و با تمام قدرت سعی دارند رقیب احق را از این خطر آگاه سازند و آن چه آنان را دوباره متحد می سازد موجودیت نظام جمهوری اسلامیست و آن چه ما را با مردم کشورمان متحد می سازد سرنگونی این پایه های ظلم و ستم است.

اگر امروز در ایران سطح فرهنگ و موسیقی و کتاب و هنر رشد نموده است بدین مفهوم نیست که رژیم گویا تحمل هر گونه هنر و خلاقیت را دارا می باشد بلکه برعکس این رژیم همواره بسا بستن روزنامه ها و دستگیری هنرمندان ثابت نموده است که تنها فرهنگی که بر او غالب است فرهنگ عاشورا و عزاداریست. روشنفکران جامعه ما از پیرویه پیام تا به امروز همواره تلاش نموده اند با سلاح فرهنگ و هنر و موسیقی و شعر هر چند سانسور شده و نیم بند روحیه اجتماع را حفظ نمایند و تمام تلاش های رژیم برای کور کردن این شاخه تاکنون عقیم مانده است. حال چاره ای ندارد که چنین نشان دهد که گویا خودخواهان ترقی و رشد فرهنگ مردمی است. ولی غافل است از این که طی ۲۵۰۰ سال دیکتاتوری در ایران تمام رژیم های مختلف چه آخوندی و چه غیرآخوندی آنچه را که توانستند بر مردم ما وارد آوردند ولی نتوانستند روحیه و خلاقیت آنان را نابود سازند.

ما اعتقاد داریم هر قشری در جامعه نقش حساس خود را در این شرایط به عهده خواهد داشت. مردم (کارگران

و زحمتکشان) بازوی توانای آن، روشنفکران روحیه و نیروی عاطفی آن و کمونیست ها نیروی فکری و راهنمای آن خواهند بود. مخدوش کردن این وظائف راه جامعه را به طرف جامعه ای عاری از ستم کند خواهد نمود. البته این به آن مفهوم نیست که ما نیروهای چپ انتظار داشته باشیم که در فردای انقلاب قدرت سیاسی را بدست خواهیم گرفت زیرا که بنه عقیده ما تنها و تنها کارگران و زحمتکشان جامعه می باشند که با مبارزه قطعی خود قادر خواهند بود کاخ ستم را به زیر کشیده و قدرت سیاسی را به دست بگیرند ما تنها نقشی را که خواهیم داشت این که به این مبارزه سمت و سوی درست داده و همراه با آنان مبارزات انقلابی را در راه رسیدن به سوسیالیسم به پیش بریم اما پیش شرط این مهم در ابتدا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است و نه شکلی دیگر.

راه حل ما برای برون رفت از معضلات جنبش چپ. ۱- صرف مرزبندی با گذشته نظری یا تشکیلاتی نمی تواند مینا و مبدا حرکت هدفمند جهت پاسخگویی به این معضلات باشد چرا که پرداختن به انحرافات خود محتاج پیرویه است و این پیرویه در کنکاش رویدادهای طبقاتی است که روند تکاملی خود را طی می کند و گرنه تنها نوشتن ساعت ها در این باره و کنفرانس گذاشتن هیچ حقیقتی را بیان نخواهد کرد. تغییر اوضاع فعلی نه بیانی صوری از انحرافات و اشتباهات گذشته، بلکه خودمحتاج پیرویه عمل تغییر بوده و گذشتن از این پیرویه عملی خارج از حیطه ی عمل مبارزاتی امکان پذیر نیست و اگر بیان هم بشود به غیر از تسویری صرف نخواهد بود چرا که تئوری خلاق و بالنده همیشه موازات پراتیک انقلابی رشد می کند. زدودن ضعف ها و انحرافات و کاستی ها و پالایش نظرات از هر گونه ناخالصی فقط و فقط در کنار پراتیک مبارزاتی امکان پذیر است.

۲- حال که خارج از کشور بسر می بریم و از پیرویه عملی در داخل بنور هستیم موظفیم در ابتدا باورهای فکری و تئوری خود را مشخص نموده و معلوم سازیم در چه مجموعه ای بسر می بریم آیا هنوز پایبند به اصول م.ل هستیم درک ما از ماتریالیسم تاریخی چیست. بذیل های خود را نسبت به بنیان های فکری سنتی مشخص نموده و بجای عام برخورد نمودن وارد بحث تنوریک با سایر نیروهای چپ گردیده و مباحث تنوریک سنتی را تجربه و تحلیل دوباره نموده و نقاط اشتراک و اختلاف نظری خود را با دیگران مشخص نماییم.

۳- بعد از روشن شدن مبانی فکری خود به عنوان یک مجموعه درون تشکیلات خود به بررسی شرایط و موقعیت طبقه کارگران ایران و نقش ما در این مبارزات پرداخته و با شناخت ضعف های گذشته خود و تاثیرات منفی ضعف های ما بر جنبش کارگران، نقاط قدرت و ضعف جنبش را شناسایی و بکوشیم یکبار برای اولین و آخرین بار تاریخ ۵۰ سال گذشته جنبش کمونیستی ایران و علل شکست آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

۴- نقاط اشتراک و افتراق خود را با نیروهای اتحاد عمل ما (بطور مشخص ۴ جریان) مشخص نماییم و روشن سازیم با جریانی مثل حزب دمکرات در آینده چه خواهیم کرد چه نقطه نظر مشترکی الا مبارزات جاری مردم ما را با این سازمان پیوند می دهد.

۵- درک خود را از سرنگونی، با نیروهای متحد برای سرنگونی روشن ساخته و مشخص نماییم آیا تنها شعار

سرنگونی محور پیوند ما است و یا چشم اندازی فراتر از آن خواهیم داشت.

وظائف جاری ما در خارج از کشور

۱- از آنجا که ارگان های سازمانی به سختی و یا تقریباً در حد صفر به دست مردم ایران می رسد سعی نماییم از طریق وسائل ارتباط جمعی دنیا (روزنامه - رادیو- تلویزیون) صدای خود را به گوش مردم ایران رسانده و بدینوسیله در افشا کردن دسیسه های جناح های رژیم کوشا باشیم.

۲- از آنجا که از مبارزات عملی مردم بنور هستیم تلاش نماییم صدای مبارزات کارگران و زحمتکشان را به جهانیان رسانده و با فشار به مراجع بین المللی در راه افشا و انزوی جمهوری اسلامی در دنیا کوشا باشیم.

۳- جریانات و سازمان های رفرمیست و فرصت طلب را (چون حزب توده- اکثریت و لیبرال ها و سلطنت طلب ها و مجاهدین و...) که در به انحراف کشیدن مبارزات مردم و خیانت به منافع مردم در ۲۰ سال گذشته از هیچ قدرتی دریغ نموده اند را افشا و ایزوله نماییم.

۴- با مبارزات روزمره خسود در خارج از کشور و همکاری با سازمان ها و جریان های انقلابی و دمکراتیک خارجی دسیسه های ارتجاع و امپریالیسم را در ایران و منطقه افشا و از مبارزات حق طلبانه و خلق ها و مردم جهان بخصوص خلق های تحت ستم در کشورهای خاور میانه پشتیبانی نماییم.

کمیته آلمانی سازمان، به مناسبت سالروز اعلام موجودیت کومه له، پیامی را ارسال داشته که بخشی از آن درج می شود.

پیام بمناسبت سالروز اعلام موجودیت کومه له

رفقای سازمان کردستان حزب کمونیست ایران- کومه له

با درودهای انقلابی!

ما سالروز اعلام موجودیت کومه له را به شما کادرها، اعضای کومه له و تیز به جنبش انقلابی زحمتکشان کردستان صمیمانه تبریک می گوئیم.

آن چیزی که این روز را با شکوه تر می سازد، عجیب شدن اعلام موجودیت کومه له با نام رفیق شهید محمد حسین کریمی است. این مسئله خود بیانگر عزم راسخ کومه له در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوبگر بورژوازی است.

ما ضمن تبریک مجدد این روز، بر این عقیده هستیم که مبارزه کومه له علیه رژیم جمهوری اسلامی و در ابعاد سازماندهی مبارزات جاری کارگران و زحمتکشان در جهت رسیدن به مطالباتشان، همسویی ما را حول اتحاد عمل های پایدار سیاسی تحکیم خواهد کرد.

خانه از پای بست ویران است

ایوب تنهایی

سیاسی، تاکید مکرر ایشان بر حفظ نظام جمهوری اسلامی و دفاع از مقام رهبری و ولی فقیه بوده است. در زمامداری چند ماه اخیر ایشان، دستگیری زندانیان سیاسی سابق، ترور نیروهای حزب دمکرات کردستان ایران در کردستان عراق، حمله به گردهمایی های قانونی، دستگیری شخصیت های مذهبی، تدوam اعدام ها، تشدید تعرض جناح غالب حکومت و ده ها نمونه دیگر از اینگونه، بیانگر واقعیت و عملکرد چند ماهه آقای خاتمی و دولت ایشان است.

خاتمی در برنامه کار خویش برخی نرمش ها و اقدام به اصلاحات در چهارچوب قانون در قیاس با ارتجاعی ترین جناح رژیم را نوید می دهد. البته نتیجه برخی امیدواری هایی را در بین مردم ایجاد می کند. ولی واقعیت نشان می دهد که هیچگونه تعادل و توازن بین جناح آقای خاتمی و جناح غالب وجود ندارد، تصمیم نهایی با ولی فقیه و جناح غالب است. البته تفاوت های بسیار اندک بین خاتمی و جناح غالب می شود قایل شد. ولی باز واقعیت امر این است، هر فرد دیگری نیز در چهارچوب همان نظام نمی تواند کاری را به طور جدی پیش ببرد. آنجاست که انتظار و باور به اصلاحات در چهارچوب نظام کاری بسیار خطا و نادرست می باشد. در این میان برخی جریانات درون اپوزیسیون دل به استحاله رژیم بسته و نقطه امیدی پیدا کرده و مردم زحمتکش را امیدوار می سازند، به نظر کار بسیار نادرستی می کنند.

برخی دیگر از جریانات درون اپوزیسیون ضمن اعتقاد راسخ به سرنگونی رژیم اشاراتی به مسئله رفم دارند، که موجب اغتشاش ذهنی در بین مردم می شود، که باز به نظر می رسد، کار نادرستی است. بنابراین انتظار هر گونه تحولی جدی با توجه به عملکرد و ماهیت رژیم اسلامی و توهم پراکنی نسبت به ظرفیت و امکان اصلاحات و رفم در چهارچوب آن کار بسیار نادرست و خطای بزرگی است.

در این تردیدی نیست باید از هر گونه رفم و اصلاحات که رژیم به هر دلیلی مجبور می شود تن به آن دهد، استفاده نمود در عین حال ضمن افشا رژیم در تمامیت اش، از حرکت مستقل مردم با طرح خواسته هایشان، دفاع کرد. در نتیجه، هر گونه تغییر و تحول جدی در اثر مبارزات مردم زحمتکش، که موجب تحقق خواست های اساسی مردم و دستیابی آنان به آزادی های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بشود، جز از طریق سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت اش میسر نیست.

روزگار می گذراند. در عوض عده قلیلی بویژه تازه به دوران رسیده ها از برکت همان سیاست های اقتصادی از طریق بند و بست و شیوه های تجاری آسان اندوخته های غیرقابل تصور به جیب زده اند. فقیر فقیرتر و غنی غنی تر گشته است. میلیاردها قرض نصیب مملکت شده است. به لحاظ فرهنگی اقتصادی و سیاسی جامعه ما سالیان سال به عقب برگردانده شده است. مبنای اساس برنامه آقای خاتمی بنابه اعتراف خود ایشان از برنامه رفسنجانی که جامعه را به فقر و بدبختی سوق داد، بحران رکود و تورم را همه گیر کرد، فراتر نمی رود. خود را ادامه دهنده خلف همان سیاست های رفسنجانی می داند که نتیجه ای جز تشدید بحران بیار نیآورده و طبیعی است با تدوام بحران هیچگونه بهبود جدی در وضعیت معیشتی مردم زحمتکش صورت نخواهد گرفت. در بودجه دولت خاتمی برای سال ۱۳۷۷، شاهد کاهش و قطع ادامه برخی طرح های عمرانی هستیم؛ که این امر خود، باعث افزایش قیمت ها و تورم خواهد شد و در واقع جز فقر و بدبختی برای مردم چیز دیگری به ارمان نخواهد آورد.

به لحاظ سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در طول دو دهه گذشته آنچنان دست به کشتار وسیع و سرکوب و جنایات و محرومیت از ابتدایی ترین حقوق و فشار بر زنان... زده است که روی دیکتاتورهای فردی جهان را سفید کرده است. از آنجایی که ولی فقیه مافوق اراده ها و قدرت هاست، ولی فقیه بنابه اصل ۱۱۰ قانون اساسی هر لحظه اراده کند، می تواند رئیس جمهور و هر مقام دیگر را عزل کند. فرماندهی کل نیروهای مسلح، نصب و عزل کلیدی ترین پست ها و مقامات مملکتی در دست ایشان است. با این وصف خاتمی و حامیان داخلی و خارجی اش با وعده اجرای قانون اساسی، استقرار جامعه مدنی (که بعدا تبدیل به جامعه مدنی اسلامی شد) و استقرار عدالت اجتماعی... مردم زحمتکش بتنگ آمده را که نزدیک به دو دهه در اثر اجرای همان قانون اساسی زیر فشار قرار دارند، امیدوار می کنند. حال سؤال این است رژیمی که در طول دو دهه گذشته جز سرکوب و کشتار، اختناق و جنایت، فقر و سیه روزی بیار نیآورده است، بدست خاتمی بعنوان رئیس جمهور در چهارچوب همان

نظام می تواند مرحله ی نوینی را آغاز نماید؟

اگر نگاهی کوتاه به کارنامه چند ماهه آقای خاتمی بیاندازیم، در می یابیم که ایشان رسالتی جز تشدید بحران نمی تواند داشته باشد. در عرصه اقتصادی مینای برنامه خاتمی همان برنامه رفسنجانی است و بودجه سال ۱۳۷۷ نمود آن

در انتخابات دوم خردادماه، خاتمی بعنوان رئیس جمهور با طرح یکسری شعارهای مردم پسند و اصلاح طلبانه در چهارچوب قانون اساسی انتخاب و پس از تنفیذ حکم او از طرف "رهبر عالیقدر" برمسند قدرت ریاست جمهوری می نشیند. مردم بالاچار از میان بد و بدتر بد را انتخاب می کنند. محافل داخلی و بین المللی با بوق و کرنا بدلیل مجموعه منافع شان تلاش دامنه داری را آغاز می نمایند. تا با امیدوار ساختن مردم به بهبود وضع موجود، گویا خاتمی قادر است اقداماتی غیر از آنچه که در دو دهه ی گذشته از طرف رژیم جمهوری اسلامی بر مردم زحمتکش میهنمان گذشته است انجام دهد. در انتخابات فوق، برخی جریانات درون اپوزیسیون بناگزیر به تاکتیک تحریم روی آوردند. جریانات رادیکال و چپ انقلابی بدرستی انتخابات را تحریم می نمایند. مشارکت وسیع مردم و حضورشان در انتخابات را هر یک از جناح های حکومتی وسیله ای برای تثبیت موقعیت شان در درون قدرت بکار گرفتند. با زیر سوال رفتن ولایت فقیه و خامنه ای تضاد درون حکومتی بالا گرفت. ارتجاعی ترین نیروهای رژیم بویژه پس از موضع گیری منتظری و آذری قمی به دفاع از "ولایت فقیه" پرداختند.

از طرف رئیس قوه قضائیه و همدستانش تعرض و تهدید و تصفیه حساب ها، و بگیر و ببندهای مخالفین ولایت فقیه از جمله شهرداری های منطقه ای تهران شروع می شود.

خاتمی با وعده اجرای قانون اساسی و استقرار جامعه مدنی، خدمت به مردم، اجازه آزادی فعالیت احزاب در چهارچوب قانون اساسی و اجرای عدالت اجتماعی قدم به میدان مبارزه می گذارد. در عین حال در موضع گیری هایش مکرر به حفظ نظام جمهوری اسلامی و دفاع از مقام رهبری و ولایت فقیه تاکید می کند. اگر به سیاست های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته نگاهی بیاندازیم، مشاهده خواهیم کرد، چه تفاوت هایی برنامه آقای خاتمی با گذشته دارد. رژیم جمهوری اسلامی با بی لیاقتی تمام و با پیش برد سیاست تخریبی تعدیل اقتصادی بدستور اربابان صندوق بین المللی پول، وضعیت اقتصادی کشورمان را چنان بحرانی نمود که مردم برای گذران زندگی معیشتی روزمره دچار مشکلات وحشتناک هستند، حقوق و دستمزد کارگران و کارمندان زحمتکش بحدی پایین آمده که جویگری حداقل گذران زندگی نیست. میلیون ها جوان بیکارند، اعتیاد و فحشا بطور نجومی بالا رفته است. فقر و بدبختی و فلاکت بحدی است که حداقل ۷۰٪ مردم و زحمتکشان در زیر خط فقر

مبارزه برای رفوم یا مبارزه برای سرنگونی رژیم؟

شپین

مقابل خامنه ای است یا نیست؟ و آیا امیدواری های رفیق مصطفی مدنی و دیگر رفقایمان که آشکارا در این مورد داد سخن می دهند گواه بر حمایت باز هم می گویم 'نسبی' از خاتمی در مقابل خامنه ای هست یا نه؟ آیا مسخره نیست که استراتژی ما سرنگونی یک حکومت باشد به نام جمهوری اسلامی، و تأکید ما حمایت نسبی از رئیس جمهور این حکومت باشد بنام خاتمی، گیرم که خاتمی علنا خواستار بعضی تغییرات جزئی در شیوه ی اداره امور باشد؟ انتخاب موضع بر اساس رخدادهایی شبیه حادثه دوم خرداد ما را از انتخاب شیوه صحیح مبارزه منحرف خواهد کرد. توده مردم راه خود را دارند و جریانات سیاسی راه و وظائف خود را. رفیق مصطفی مدنی و دیگر رفقای همفکر او دارند ما را با مواضع فرخ نگهدار و حزب توده یگانه می سازد.

خواندن این گونه مقالات مرا به یاد گذشته می اندازد. زمانی که ما یک سازمان سیاسی چپ دنباله روی مردم بودیم و شعار مرگ بر انجمن حجیه و دفاع از خمینی را سر می دادیم. بیاد می آورم سال ها قبل را که بخاطر ضد امپریالیست بودن این آخوندها ما را پشت سرشان به صف کردند و چه بهای سنگینی را بخاطر این شیوه مبارزه مان پرداخت کردیم. آیا کافی نبود؟ امروز هم بخاطر رفرمیست بودن و لیبرال بودن جناب خاتمی باز هم ما را پشت سر این آخوندها به صف می کنند؟ رفقای عزیز بهتر است مبارزه برای رفوم خاتمی را فراموش کنیم. جمهوری اسلامی را فراموش نکنیم. مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی خواست سازمان ماست و مهمتر از آن وظیفه سازمان ماست. پس بهتر است بجای دفاع از خاتمی بفکر آگاه کردن، متشکل و حرکت اصولی با مردم باشیم، و نه دنباله روی مردم.

افتادن پشت سر مردم و برای مطالبات روزمره ی آنها مبارزه کردن، در بهترین شکل آن رفرمیسم و در بدترین شکل آن اپورتونیسم است. توجیه و بهانه تراشی بخاطر اینکه 'فقط برانداختن دولت ما و رای مردم، الزاما به قدرت منتخب مردم و پاسخکو به مردم منجر نمی شود' دلیلی برای غلطیدن به سیاست سازشکارانه و طرح شعار مبارزه برای رفوم نمی تواند باشد. هیچ کس منکر این نکته نیست که وجود ابزارها و قدرت هایی که وابسته به دولت نیستند در مهار دولت و قدرت در جامعه موثرند و آن را مشروط می سازند. اما تأیید این نکته یا مبارزه کردن برای آن از طرف یک سازمان سیاسی، زمین تا آسمان فرق دارد. به طور مشخص ما می توانیم از وجود کانون صنفی نویسندگان در ایران حمایت کنیم اما به عنوان یک سازمان سیاسی در راه ایجاد چنین کانونی مبارزه نمی کنیم، بلکه بسیار کلی تر از آن برای ایجاد فضایی مبارزه می کنیم که تشکیل کانون نویسندگان و امثال آن در آن جامعه پلامانع است. مبارزه برای ایجاد کانون صنفی نویسندگان از طرف سازمان سیاسی علاوه بر اثرات سو' آن در نظام جمهوری اسلامی (استفاده جمهوری اسلامی از این بهانه برای سرکوب کانون صنفی) سازمان سیاسی ما را از راه اصلی آن یعنی مبارزه برای سرنگونی رژیم منحرف می سازد.

و اما در بند سوم، اعتقاد راسخ کمیته مرکزی به اینکه در نظام جمهوری اسلامی رفوم را منتفی نمی دانند محور اصلی است و اینکه باید برای ایجاد رفوم در آن مبارزه کرد و یک نتیجه گیری کلی از جریان انتخابات دوم خرداد و بعد از آن که اکنون مبارزه بر علیه ولایت فقیه و تصریح بر جمهوریت در مقابل ولایت شعار عاجل تأکیدی ماست، و یا بطور دقیق 'شعار ما امروز باید الغای ولایت فقیه و برسمیت شناختن حق انتخاب مردم باشد'. برای تحقق این شعار آیا کمیته مرکزی مجبور به حمایت (حتی اگر شده نسبی) از خاتمی در

(در مورد مطالب ارائه شده از طرف کمیته مرکزی سازمان با عنوان "انتخابات دوم خرداد، شعارهای تاکتیکی و وظائف ما")

مطلب کلا در سه بند ارائه شده است که بند اول مقدمه ای است برای طرح شعارهای جدید یا به عبارت دقیقتر شعارهای تاکتیکی. اما این مقدمه کاستی عمده ای دارد و آن این که در توضیح شعارهای تاکتیکی و استراتژیک، تصریح بر این نکته که شعارهای تاکتیکی لزوما تابع شعارهای استراتژیک می باشند فراموش شده است. تاکتیک ها نمی توانند در تضاد با استراتژی اتخاذ کردند و می بایست در خدمت استراتژی قرار گیرند. شعار جدید سازمان (کمیته مرکزی) یا به قول رفقا، نه شعار جدید که فقط تصریح این شعار، که دفاع از رفوم در حکومت اسلامی و حتی مبارزه کردن برای رفوم در تضاد با شعار استراتژیک سازمان، 'سرنگونی جمهوری اسلامی'، نمی باشد که بدان خواهیم پرداخت.

بند دوم، ما در چه شرایطی هستیم یا دقیقتر در چه شرایطی قرار داریم؟ اگر منظور رفقا از این 'ما' نه یک سازمان سیاسی به نام اتحاد فدائیان بلکه مردم ایران باشد، تحلیلی است که می توان بر بسیاری از نکاتش مهر تأیید زد؛ این که ما مردم به قدرت اتحاد خود پی بردیم و ما مردم فهمیدیم که امکانات جدیدی برای استفاده از این نیرو بوجود آورده ایم. آنچه در بند دوم به فراموشی سپرده شده است فرق بین یک سازمان سیاسی با برنامه ی مشخص، با توده ی مردم است. توده مردم البته برنامه مشخص کار ندارند. بلکه مترصد فرصتی هستند که نارضایتی خود را اعلام کنند و اگر توانستند امکانات جدیدی به چنگ آورند. هر چند که این امکانات بسیار ناچیز و موضعی بوده باشد. اما جریانات سیاسی برنامه مشخص دارند و تاکتیک های خود را با توجه به استراتژی مورد نظر معین می کنند.

اطلاعیه مطبوعاتی زیر در دفاع از پناهیویان ایرانی مقیم ترکیه منتشر شده است که جهت اطلاع چاپ می شود
از متقاضیان پناهندگی سیاسی در ترکیه پشتیبانی کنیم! جان آنها در خطر است!

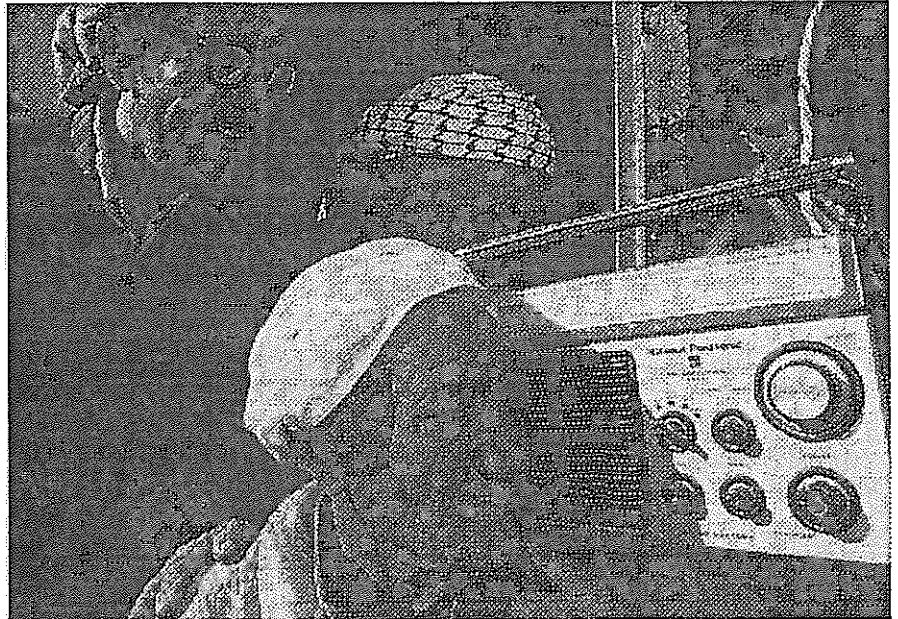
دولت ترکیه به دنبال آخرین قرارداد مشترک امنیتی با جمهوری اسلامی مبنی بر استرداد مخالفین سیاسی، فشار خود را بر پناهیویان ایرانی مقیم ترکیه افزایش داده است. ده ها نفر بازداشت و به عراق و ایران بازگردانده شده اند و موج دستگیری پناهیویان هم چنان ادامه دارد. برای اعتراض به اقدامات غیرانسانی دولت ترکیه و در دفاع از پناهندگان در تاریخ ۹۸/۳/۲ تظاهراتی به دعوت کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (آخن)، کانون دفاع از آزادی در ایران (بن) و تلاش - کانون حمایت از مبارزات مردم ایران (کلن) در مقابل کنسولگری ترکیه در شهر کلن - هورت - برگزار گردید. این آکسیون اعتراضی از سوی سازمان ها و تشکل های زیر مورد حمایت قرار گرفت:

- تشکل برای سیاست سوسیالیستی
- نشریه سوسیالیستی
- تجمع کمونیست های بین المللی
- تشکل برای آزادی و همبستگی - کلن
- کانون فرهنگی آذربایجان - کلن
- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - کلن
- مرکز اطلاعاتی برای خلق های آزاد
- آلترناتیو سوسیالیستی
- تجمع سوسیالیست های انقلابی / بین الملل چهارم
- حزب سوسیالیست دموکراتیک آلمان
- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - کلن و بن

مردم عراق در تنگنای گشمکش های امریکا ورژیم صدام

نیروهای عراق در کویت، متوقف نشد و فراتر از مصریه مذکور - به رغم مخالفت دیگر اعضای شورای امنیت و حتی مخالفت آشکار همان دول غربی که با اصطلاح برای آزادی کویت در کنار متحدین به صف شده بودند - و بمثابة یک اقدام تنبیهی تا عمق خاک عراق گسترش یافت و نه فقط بخش اعظم پایگاهها، تأسیسات و مراکز نظامی، امنیتی و مخابراتی عراق، بلکه قسمت بزرگی از کارخانجات نیروگاهها و مؤسسات اقتصادی و صنعتی، پلها، بیمارستانها، مراکز آموزشی، مناطق مسکونی و حتی پناهگاههای شناخته شده را با وحشیگری بی سابقه در هم کوبید. تازه اینجا بود که تقاضای دولت شکست خورده عراق، مبنی بر قبول همه هزینه های ماجراجویی دیوانه وار خود از جمله پرداخت غرامت جنگی به دولت کویت و همه طسرفهای حقیقی و حقوقی زیان دیده از این ماجرا جوئی، پذیرفته شد. بدنبال، عراق اجبارا متعهد شد تا بعنوان طرف شکست خورده و برای اثبات حسن نیت، با فرستادگان ویژه شورای امنیت، جهت نابودی کلیه سلاحهای نابودکننده جمعی و پیشرفته خود، موشکهای دور برد (با برد بیش از ۱۵۰ کیلومتر) و پایگاههای پرتاب و تأسیسات صنایع مورد استفاده در تهیه و تکمیل پروژه های مربوطه همکاری نموده و جزئیات کلیه برنامه های تکنولوژیک و نظامی از جمله تحقیقات اتمی و بیولوژیک خود را جهت بازرسی و اعمال کنترل دائمی، در اختیار کیمسیون خلع سلاح قرار دهد. این کشور همچنین پذیرفت تا درآمد ناشی از فروش محدود و مشروط نفت آن، به صندوقی تحت نظارت سازمان ملل ریخته شود تا بعد از کسر درصد معینی از آن بعنوان اقساط مربوط به غرامتها و هزینه های عملیات تفتیش و خلع سلاح، مابقی زیر نظارت سازمان ملل به خرید و توزیع مواد اولیه غذایی و داروئی اختصاص یابد.

در این ماجرا، امپریالیزم آمریکا علاوه بر آنکه پیش و تا آخرین سنت، تمامی هزینه های لشکرکشی و اقدامات جنگی، از جمله هزینه آزمایش قدرت تخریب و کارائی آخرین ابزارهای نظامی خود را از خزانه کویت، عربستان و سایر کشورهای عرب خلیج دریافت داشت، بعنوان



نیروها و تجهیزات را که برای انجام عملیات "رعد صحرا" به منطقه کسبل داشته است، همچنان در مواضع خود بعنوان چماقی جهت تضمین اجرای تعهدات توسط عراق نگاه خواهد داشت و هزینه های مربوطه را به حساب سازمان ملل و صندوق درآمدهای نفتی عراق خواهد گذاشت. در پشت ظاهر این داد و ستد ساده، نکاتی نهفته است که توجه به آن دلایل ناکامی آمریکا را در کسب حمایت بین المللی برای اجرا کردن نقشه عملیات نظامی خود، روشن می سازد.

مهمترین این دلایل عبارت است از تراکم تضادهایی که در برخورد با بحرانهای موجود بین المللی، برپژه، بحران عمده خاورمیانه یعنی مسائل اعراب و اسرائیل، میان آمریکا و انگلیس از یک سو و سه عضو دیگر شورای امنیت، باضافه اکثریت قابل توجهی از اعضای سازمان ملل، ملی چند سال گذشته شکل گرفته و هرروز گسترش می یابد.

هنگامی که در سال ۱۹۹۱ ارتش آمریکا با اتکا به مصریه شورای امنیت و به هزینه صندوق مالی کشورهای نفتی عرب، فرماندهی عملیات موسوم به طوفان صحرا را به دست گرفت، ظاهرا قرار بود فقط به اشغال کویت توسط عراق پایان داده شود. اما این عملیات حتی بعد از در هم شکستن

روز یکشنبه ۲۲ فوریه بدنبال امضای یک توافقنامه میان دبیرکل سازمان ملل متحد و وزیر خارجه عراق در بغداد مردم عراق و بطور کلی همه مردم منطقه، موقتا از کابوس دهشتناک یک ماجراجویی جنگی جدید نجات یافتند. طبق توافقنامه مذکور دولت عراق قبول کرد تا طبق تعهدات قبلی خود، دست بازرسان شورای امنیت را، بدون قید و شرط، در ادامه تفتیش برای یافتن و نابودی سلاحهای نابودکننده و کشتار جمعی در سراسر عراق از جمله کلیه کاخهای هشتمگانه و مراکز مربوط به نهاد ریاست جمهوری باز گذارد. در مقابل دبیرکل سازمان ملل نیز وعده داد تا هیئتی مرکب از دیپلماتهای منتخب خود را برای نظارت بر کار ماموران تفتیش کنونی در جریان بازرسی از کاخهای ریاست جمهوری اعزام دارد.

بدین ترتیب دولت عراق که مرزهای حیثیت حاکمیت آن به کاخهای رئیس جمهور، محدود می شد، به ادامه بازرسی تن داد و دولت آمریکا نیز بهانه ای را که در پیشش آن می خواست قابلیت های ویرانگر آخرین دست آوردهای تکنولوژی جنگی خود - از جمله بمبهای هدفیاب - را در مهمترین عملیات نظامی دوران پس از جنگ سرد آزمایش کند، از دست داد. با اینهمه،

تنها برنده جنگ یاد شده سفره رنگین باز سازی کویت و تقویت سراسر آبر حجم انبارهای تسلیحاتی شیخ نشین های منطقه را ، تیسول انحصاری شرکت های نظامی، صنعتی، تجاری و مالی خود قرار داد. سایر متحدان آمریکا از این جنگ با دست خالی و دهانی بسته در ورطه انتقادات روز افزون محافل سیاسی و اجتماعی کشورهاشان رها شدند و جهان سرمایه داری نخستین طعم سلطه قطب واحد و نظم نوین آمریکائی را مزه کرد.

از طرف دیگر، در حالیکه نیروهای نظامی اکثر کشورهای عرب از جمله سوریه و مصر در صفوف متحدین و بعنوان جزئی از نیروهای زیر فرمان ژنرال شوارتسکف، در عملیات موسوم به آزادی کویت انجام وظیفه می کردند، اعتراضات گسترده ای در میان مردم این کشورها نسبت به عراق استقرار آمریکا در منطقه و نیز نسبت به میارهای دوگانه سازمان ملل در برخورد به عراق و مقایسه آن با مماشات در قبال اسرائیل بوجود آمده بود.

با اتکا به چنین شرایطی و در حالیکه صدها هزار سرباز آمریکایی و متحدان غربی آن در عربستان، بحرین و دیگر کشورهای عربی خلیج بسنگر می گرفتند و ناوگانهای جنگی یکی بعد از دیگری وارد آبهای منطقه می شدند و موشکهای خود را بسمت عراق هدف گیری می کردند و هواپیماهای بمب افکن مستقر بر روی ناوها و دهها فرودگاه در پایگاههای نظامی آمریکا اعم از ترکیه، پاکستان، جزایری در اقیانوس هند و یونان آماده پرواز جنگی می شدند، دولت غیرمذهبی و بشی عراق از یکسو شعار "اله اکبر" را بر پرچم خود نشانند و با اشاره به اشغال عربستان توسط "لشکران کفار" خطاب به مسلمانان، دعوت به "جهاد برای آزادی کعبه" و "اقصی" کرد و از سوی دیگر با توسل مسئله فلسطین، طرح خروج همزمان نیروهای خود از کویت و عقب نشینی اسرائیل از خاک کشورهای عرب به رسمیت شناختن حقوق مردم آواره فلسطین برای بازگشت به میهن خود و تشکیل دولت مستقل آنها را پیشنهاد کرد. بقیه "مردم دنیا" را هم که نگران تکلیف نفت منطقه می دید، نوید نفت ارزان داد و آنها را برای دریافت نفت مجانی به فرستادن کشتیهای نفتکش خود به بنادر کویت و بصره، دعوت کرد. ادر همین اوان بود که بخشی از سردمداران حکومتی و دستجات حزب اله و بسیج در تهران به مقایسه صدام حسین و حر ریاحی پرداختند و او را سرداری که به اسلام روی آورده خواندند)

دارالفتوی عربستان و مصرمشکل پیچیده حضور "جنود غیر مسلمان" را با این توضیح که اولاً آنها برای یاری مسلمانهای کویت آمده اند و ثانیاً در سنگرهای پشت به قبله مسلمانان مستقر هستند و

سلاحهایشان را بسمت خارج از خانه خدا نشانه رفته و حالت "هجمه" ندارند، پاسخ داد. اما جورج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا و در پاسخ به مانور تبلیغاتی صدام حسین ، در رابطه با مساله اعراب و اسرائیل ، وعده داد تا بلافاصله بعد از پایان دادن به "غائله کویت" کنفرانسی برای حل مساله اعراب و اسرائیل تشکیل گردد.

با شکست عراق ، سازمان آزادی بخش فلسطین ، بدلیل موضع گیری در حمایت از این دولت ، در ضعیف ترین وضعیت بین المللی خویش، یعنی در موقعیت متحد نیروی شکست خورده قرار داشت . بر عکس اسرائیل با وجود آنکه حتی مناطق مسکونی آن بارها توسط موشکهای دوربرد عراقی مورد حمله قرار گرفت ، در ظاهر به تحریکات صدام پاسخ نداد و برای حفظ آبروی متحدین مستقیماً وارد عمل نشد. و باین ترتیب نقش تعیین شده خود را در جنگ ایفا کرده و در جبهه نیروهای فاتح جا داشت .

فرصت برای تدارک خیمه شب بازی موسوم به کنفرانس مادرید مغتنم شمرده شد. جایگاه سازمان ملل متحد در این کنفرانس از روی موقعیت آن در همان جنگ تعیین شد. تنها در حد ناظر و نه در جایگاه داور و مرجع رسیدگی. بویژه آنکه دهها مصوبه سازمان ملل که اسرائیل را به پایان دادن بدون قید و شرط به اشغال نظامی خاک اعراب و پذیرش حقوق فلسطینیها فرامیخواند توسط این دولت پایمال شده بود.

- حضور روسیه، که هنوز زیر آوار فروپاشی قدرت اتحاد شوروی دست و پامیزد، در جایگاه ریاست مشترک این کنفرانس در کنار آمریکا، تنها می توانست کاریکاتور مسخره ای از یک میزبان واقعی را نمایندگی کند.

- چین، ژاپن و اروپا فقط در همین حد اجازه سخنرانی یافته بودند که آمادگی خود را برای پشتیبانی سیاسی و اقتصادی از "روند صلح" اعلام کنند.

همه چیز مطابق میل اسرائیل و باب طبع آمریکا پیش رفت. هیچکس به عدم حضور مستقیم سازمان آزادی بخش فلسطین کوچکتر اعتراضی نداشت. فقط چند فلسطینی سرشناس از مناطق اشغالی کرانه غربی و نوار غزه، که تا آن وقت هیچ سمتی در سازمان آزادیبخش نداشتند، به عنوان همراه و در جایگاه هیئت نمایندگی اردن، حضور یافتند، تا از تصمیماتی که برای فلسطینیها و سازمان آزادی بخش گرفته میشد و در واقع جوهر اصلی کنفرانس را تشکیل میداد، اطلاع یابند. سازمان آزادیبخش فلسطین تنها زمانی از طرف آمریکا و اسرائیل به عنوان طرف مذاکره مستقیم به بازی گرفته، در مراحل بعد رسماً به مذاکره دعوت شد که شعار نابودی اسرائیل را، از

منشور خود حذف کرد و اسرائیل را به رسمیت شناخت، به انتفاضه پایان داد و متعهد شد تا در باره حق بازگشت آوارگان سال ۱۹۴۸ سکوت کرده و فعلاً به نوعی خودگردانی در اجزائی کوچک از کرانه غربی رود اردن و نوار غزه به عنوان یک مرحله آزمایشی در زمینه حفظ امنیت مرزهای اسرائیل و احترام به موجودیت آن، کردن نهد و حل مسئله قدس را از فهرست درخواستهای فوری خود حذف کند. طی نشستهای در اسلرو و واشنگتن طسرحانهائی کلی و قابل تفسیر، با پادرمیانی انحصاری آمریکا، توسط نمایندگان "ساف" و اسرائیل تدارک شد. رنگ آمیزی تبلیغاتی در باره کره گشائیهای معجزه آسای آمریکا در زمینه آشتی دادن "آشتی ناپذیرترین" تضادهای منطقه و چاشنی انسانی زدن به ملغمه ای که نسافی پایه ای ترین حقوق فلسطینیها است و نیمی از آنان را بکلی از دایره محاسبه حذف می کرد، به تمام و کمال، برگزار شد. "مراسم تاریخی" یکی بعد از دیگری در کاخ سفید به بعمل آمد. رسانه های خبری به کمک ماهواره ها زمان را و جهان را متوقف کردند تا خبر و تصویر مستقیم دست دادن عرفات و رابین و امضای قرارداد "صلح" توسط مسئولان امور خارجه "ساف" و اسرائیل و به تبع آن مراسم دریافت مشترک جایزه صلح نوبل توسط عرفات و رابین را به میلیاردها نفر در سراسر جهان گزارش کنند. اما در عمل و با اتکا به همان متون قابل تفسیر و میانجی شریک دعوا و با توجه به عدم توازن قدرت طرفین مذاکره، طی چند سال گذشته، در زندگی مردم فلسطین تنبیری حاصل نشده است. چه آن زمان که رابین افکار عمومی بین المللی را با حرجه صلح طلبی رنگ می کرد و چه بعدها که ناتنهاو به وعده های خود در قبال رای دهندگانش در زمینه بهم زدن توافقات اسلرو و مادرید عمل می کرد و اساساً این قراردادها را با حق مالکیت انحصاری قوم یهود بر سرزمینی که از نیل تا فرات وسعت دارد مغایر می داند، بیلان واقعی کار، تا جائیکه به مردم فلسطین و بازبانی حقوق پایمال شده آنان و زندگی فارغ از دلهره سرکوب و تحقیر توسط نیروی تجاوزگر ارتش اسرائیل و شبه نظامیان تروریست ساکن شهرکهای اسرائیلی، برمی گردد، وضع همان است، که بود. جز آن که دستگاه اداری "ساف" تحت عنوان حکومت خود مختار، اداره امور محلی چند منطقه جدا از هم را بعهده گرفته است، و که هر کدام به نوبه خود در محاصره نظامی اسرائیل قرار دارند و برای رفت و آمد بین آنها باید از نقاط تفتیش اسرائیلیها رد شد و ساعات منع تردد مورد نظر آنها را رعایت کرد، به عهده دارد.

البته باید اعتراف کرد که ساکنان این مناطق از موهبت داشتن پلیس و بوروکراسی فاسد و دستگاه سرکوب و زندان و شکنجه خودی،

همتراز با سایر کشورهای عرب، برخوردار شده اند.

در زمینه اقتصادی نیز به گزارش بانک جهانی، "پشتیبانی اقتصادی اروپا و کمکهای مالی اعراب، از آغاز شکل گیری روند "صلح"، تا کنون، به حدی ناچیز بوده، که هیچ گام اساسی در زمینه بهم زدن معادله اتکالی قطعی اقتصاد مناطق خودگردان به اسرائیل برداشته نشده است و فلسطینی ها خود را پیش از پیش مغبون می دانند. همین وضع برآنتاب در مورد دو کشور سوریه و لبنان هم صدق میکند.

در این میان اسرائیل، مرفق شدد باقیمانده یکپارچگی ظاهری جبهه اعراب در قبال خود را از هم بپاشد. زیرا "ممنوعیتها" در زمینه ایجاد رابطه با اسرائیل از قاموس رسمی اعراب حذف شد، بخش مهم اعضای اتحادیه دول عرب به میمنت طرح ناقص الخلقه صلح، اسرائیل را به رسمیت شناختند، تحریم سیاسی و اقتصادی آن را پایان داده و گامهای مهمی در عادی سازی روابط خود با آن داشتند، دفتر منافع اقتصادی و ضابطه‌های سیاسی و فرهنگی آن در پایتخت بسیاری از این کشورها دایر شد و برخی از این دولتها مانند اردن تا حد ایجاد هماهنگی امنیتی و حضور در مانور نظامی مشترک با آن، پیش رفتند. با اینهمه بحران همچنان بر جای خود باقی است. در واقع بازی "صلح" که با افت وخیزهایی چند، تا مرگ رابین ادامه داشت، با روی کار آمدن ناتنهاو عملاً متوقف شد و به سرور از جایگاه اولیتهای ظاهری سیاستگذاران امریکائی نیز تا آنجا کنار گذاشته شد که در مقایسه با بحران افتضاحات جنسی آقای کلینتون، حتی در کنفرانس مشترک عرفات و رئیس جمهور آمریکا نیز آنقدر فاقد اهمیت بود، که خبرنگاران را انگیزه‌ای برای طرح یک سوال در رابطه با آن نمانده بود. بعدها یک روزنامه اسرائیلی به طنز نوشت: تاکنون فکسر میکردیم سرنوشت فلسطینی‌ها بدست یک پیر زن یهودی بنام مادالین اولبرایت سپرده شده است. غافل از اینکه یک دوشیزه زیبای یهودی بنام مونیکا لایبسنکی کارائی بیشتری دارد.

طرح شکایت این زیبا رو اگر چه اخبار مربوط به پذیرائی سرد واشنگتن از ناتنهاو را که بخاطر نشان دادن چهره آشکار سیاست صهیونسم، کاسه کوزه موجود کورزادی بنام "پروسه صلح" را به هم ریخته و اسباب شرمندگی گردانندگان نظم نوین را فراهم کرده بود، تحت الشعاع قرار داد، اما بنوبه خود سهم معینی نیز در نجات صدام از جهنمی که کلینتون با عنوان "رعد صحرا" برایش تدارک دیده بود، بازی کرد.

طی چند سال گذشته، دولت عراق بالاچار بخش

مهمی از تعهدات خود را در رابطه با شرایط خفت بار مندرج در مصوبات تنبیهی سازمان ملل انجام داده است، تا جائیکه برای نمونه، گفته می‌شود، کمیته مامور از بین بردن سلاحهای دارای قدرت تخریبی وسیع، به انتهای کار خود نزدیک شده است، با این همه هرگاه در جریان این بازرسیها و حتی بر سر اشکال پیشبرد تصمیمات و یا در اعتراض به زیاده‌رویهای ماموران امریکائی کمیته تجسس، - نه پیرامون مسائل پایه‌ای - کوچکترین اختلافی بوجود آمده و یا عراق به خود جرات داده تا با تکیه بر فضای بین المللی موجود، به دلیل ناامیدی نسبت به روند "صلح" از یکسو و تشدید بحران میان جناح بندیهای امپریالیستی بر سر تقسیم حوزه‌های نفوذ و عرصه‌های بهره جویی، در وضعیت خود تغییری بوجود آورد و از سنگینی بار محاصره و انزوای خود بکاهد و یا برای مصرف داخلی و جهت تحمیق هرچه بیشتر توده‌های عرب و بویژه مردم عراق که قربانیان درجه اول سیاستهای او هستند، دست به مانورهای اعتراضی بزند و مثلاً کار کمیته‌های بازرسی را تا رفع موارد اختلاف متوقف کند، اقدام وی بعنوان سرکشی در برابر اراده بین المللی بحساب آمده، چماق مصوبات سازمان ملل و بازوی نظامی آن یعنی حمله نظامی آمریکا بالای سرش به حرکت درآمده است. در حالیکه همین سازمان ملل طی بیش از ۵۰ سال تجاوز مکرر اسرائیل به تمامی میثاقها و موازین آن، سکوت کرده و همین آمریکا هر کجا که کشورهای عرب و بویژه فلسطینیها به این تجاوزات اعتراض کرده و یا از سازمان ملل، برای وادار کردن اسرائیل به اجرای تعهداتی که خود امضا کرده است، استمداد جسته اند، همواره از آنها خواسته شده تا حداقلهای خود را تنزل دهند و به درک سیاست به مفهوم هنر ممکن فراخوانده شده‌اند. از دید واشنگتن وقتی طسرف نقض کننده میثاقهای بین المللی عراق باشد، "پرنسیپهای مقدس" را باید به ضرب "طوفان و رعد صحرا" حمایت کرد و عراق آن غول هولناکی می‌شود که ذخیره اسلحه باکتریولوژیک و شیمیائی آن برای نابودی کره خاکی کفایت دارد و خطرناک می‌شود. همان اسلحه ای که پیش از اشغال کویت، استفاده از آن نه فقط در جنگ با ایران، بلکه حتی برای سرکوب مخالفان داخلی رژیم عراق، بویژه خلق کرد، آزاد بود و ساختن آن بدون کمک امریکائیا و دیگر متحدان غربی برای عراق میسر نمی‌شد، - در حالیکه اگر طرف متجاوز اسرائیل باشد، سازمان ملل کور و کر میشود و میثاقها و اصول بین المللی رنگ میبازد و محلی از اعراب ندارد.

این دوگانگی در برخورد به نقش سازمان ملل توسط آمریکا و تاثیر آن در برانگیخته شدن افکار عمومی بین المللی، و موج انزجاری که نسبت به

ماجرای جوی این دولت، در بهانه کردن اقدام عراق در جلوگیری از تفتیش کاخهای ریاست جمهوری، زمینه را برای ماشور قوی تر رقبای آمریکا در مرکز تصمیم گیری شورای امنیت فراهم کرد و نتیجه اش آن شد که اینبار بطور بیسابقه ای آمریکا در تحمیل راه حل خود نا کام شد.

گذشته از چین و روسیه که با اتکا به روابط دیرین خود با عراق برای بازگردادن عراق به وضعیت عادی روز شماری میکنند، و در بسیاری موارد بویژه بحران اعراب و اسرائیل منافع متضادی را دنبال میکنند، فرانسه نیز صرفنظر از آن که در بین کشورهای اروپائی بلحاظ روابط اقتصادی با عراق قبل "بحران کویت" بالاترین موقعیت را دارا بود و از موقعیت کنونی عراق بیشترین "زبان" را دیده است، مدتهاست که در راس یکد گرانش اروپائی، بویژه با توجه به زایل شدن "خطر کمونسم"، دلیلی نمیبیند که سرنوشت منافع خود، در خوان ینمای خاور میانه را، به دست نیروئی بسپارد که شراکت با آنها، برایش جز یافتن حصات بین المللی در تحقق منافع انحصاری خود، معنای دیگری ندارد. برعکس، در رویای بازیابی پیوندهای گذشته، حتی الامکان میکوشد تا مگر با استفاده از امکانات راهبایی دیپلماتیک در قبال بحران عراق - سازمان ملل، سهم بیشتری در معادلات بین المللی، برای خود دست و پا کند.

بویژه آنکه نمونه‌های بارزی از سود آوری چنین سیاستهای "مستقلی" هم پیش چشم داشته باشد. (نمونه سیاست دیالوگ انتقادی در مورد ایران و حمایت عمومی اروپا از نادیده گرفتن مقررات مربوط به قانون دامانو توسط شرکت نفتی توتال، در معاملات بزرگش با جمهوری اسلامی و حتی اعلام این موضوع که در صورت اعمال تحریم علیه شرکتهای اروپائی با حربه دامانو...)

در یک کلام اگر در سال ۱۹۹۱ و در آستانه تدارک حمله به عراق، آمریکا با تبلیغات گزاف خود درباره این کشور، به عنوان چهارمین قدرت نظامی دنیا، امر را حتی بر خود صدام نیز مشتبه می‌کرد تا بیشتر بر حماقت خود اصرار ورزد، اگر در آن زمان چنین گفته می‌شد که عراق در آستانه دستیابی به اسلحه اتمی قرار دارد و صاحب زرادخانه بزرگ سلاحهای شیمیایی و میکربی است و اروپاییان به طمع غنایم جنگی، به فرمان آمریکا تن سپردند، اما از یکسو پس از پنج هفته بمباران گسترده، هم آمریکا و هم متحدان وی اعتراف کردند که این غول خودساخته را به زانو در آورده‌اند و از طرف دیگر پس از هفت سال که از شروع کار کمیته تفتیش و خلع سلاح می‌گذرد، همین کمیته اعلام کرد که همه سلاحهای غیرمتعارف عراق از بین رفته و همه چیز تحت کنترل قرار گرفته است.

بقیه در صفحه ۲۴

بحران خلیج دلایل واقعی

پاتریک سیل

کارشناس امور خاورمیانه

آشکار از آن سخن گفته نمی شود. خلاصه این مفهوم جدید عبارت از این است که واشنگتن در برخورد با 'دولتهای سرکش' یا گروههای تروریستی، دیگر معتقد به این مسئله نیست که اقدام مقابله گرانه پاسخ کافی و مناسبی به ضرورت مقابله با گسترش سلاحهای تخریب و کشتار جمعی است. بلکه به طور مشخص به ضرورت ایجاد شبکه مطمئنی جهت

اصطلاحاتی نظیر تضمین امنیت استخراج و فروش نفت، ثبات آرامش در بازار صادرات و حمایت از کشورها و حکومتهای دوست و هم پیمان خود استفاده می کند. با اینهمه پیام آشکار آمریکا این است که خود را تنها مرجع حافظ امنیت خلیج بشمار آورد. و این 'وظیفه' را دلبستگی آن به امنیت کویت یا امارات یا عربستان سعودی تضمین نمی کند بلکه تنها و تنها

قبل از انجام سفر موفقیت آمیز کوفی عنان به بغداد گذشته از افکار عمومی بین المللی ضد جنگ در سطح رسمی نیز مخالفت گسترده ای با تهاجم نظامی علیه عراق شکل گرفته بود. بسیاری از دول اروپایی به اضافه افکار عمومی جهان از جمله بخشی از افکار عمومی آمریکا و بویژه تمام افکار عمومی در سراسر کشورهای عرب با حیرتی همراه با اضطراب به سخت سری عنان گسیخته دولت آمریکا در قبال عراق نگاه می کرد.

اما انگیزه های واقعی سیاست آمریکا و هدفهای عملی این دولت چه بود. آیا هدف سرنگونی صدام حسین بود یا می خواست با بمباران گسترده عراق و نابود کردن همه امکانات تکنولوژیک آن این کشور را به عصر حجر برگرداند. یا چه بسا در پی تقسیم عراق بود و یا اینکه قصد داشت همه امکانات عراق در زمینه تولید سلاحهای کشتار جمعی از جمله تخصصهایی که در میان تکنوکراتهای عراقی وجود دارد نابود کند.

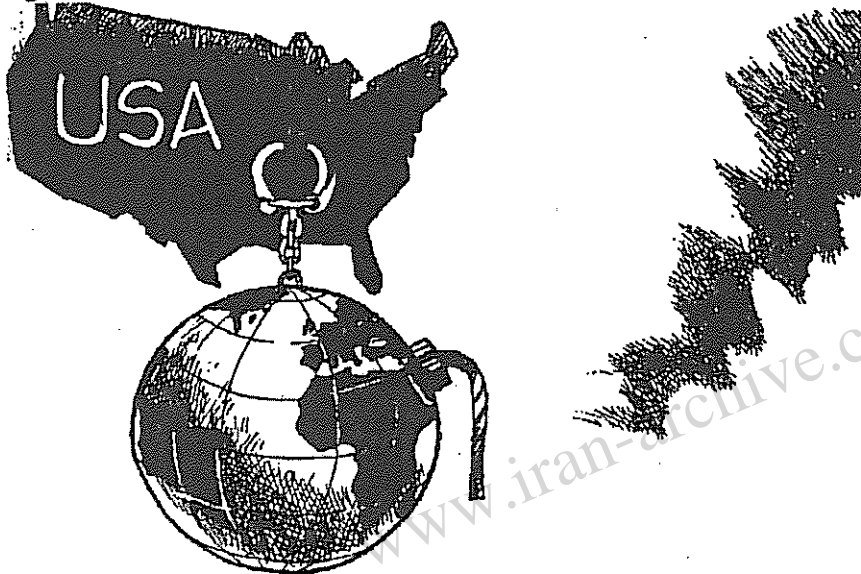
هرچند پاسخ بسیاری از این قبیل سوالات نه آن زمان روشن بود و نه حتی اکنون روشن است، اما می توان با توجه به شناخت از سیاستهای آمریکا اساسیترین انگیزه های آن را به شرح زیر دریافت و بررسی کرد.

- ادامه تسلط و سیطره بر خلیج و منابع نفتی آن
- جلوگیری از گسترش تولید سلاحهای بیولوژیک
حمایت از حق بلامنازع اسرائیل در زمینه تولید و انبار کردن سلاحهای کشتار جمعی در خاورمیانه.

سلطه بر خلیج

اکنون دیرزمانی است که آمریکا بر تداوم سیطره و تسلط سیاسی و نظامی خود بر خلیج به عنوان امری حیاتی در خدمت 'منافع ملی' خود می نگرد که باید با تمام امکانات از جمله با زور از آن دفاع کند و این همان انگیزه ای است که اعزام نزدیک به نیم میلیون سرباز آمریکایی به منطقه خلیج را در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۰ و تهاجم ویرانگر علیه عراق را به بهانه پایان دادن به اشغال کویت توضیح می دهد.

اهمیت خلیج به اندازه کافی روشن است. این منطقه ۶۵٪ از ذخیره نفت جهان را در دل خود جای داده است. هم اکنون ۳۰٪ تولید نفت جهان در این منطقه صورت می گیرد و آمریکا به عنوان بزرگترین نیروی جهان سرمایه داری اجازه نخواهد داد که سلطه بی همتایش در این نقطه به مخاطره افتد حال این خطر چه از جانب 'دوست' باشد چه از جانب 'دشمن'. پس تکلیف حکومتی از جهان سوم مثل عراق روشن است. طبیعی است که آمریکا تا جایی که بتواند از تحریک افکار عمومی و به تبع آن حکومتهای موجود در منطقه دوری جوید بنابراین آشکارا از بسط سیطره و تحکیم سلطه خود سخن نمی گوید بلکه بجای آن از



مراقبت و بازرسی مدارم و نیز در صورت لزوم انجام عملیات بازدارنده و پیش گیرنده برای نابودی این نوع اسلحه می اندیشد. واشنگتن همچنین فکر می کند که مراکز تجمع و سکونت انبوه در آمریکا اکنون با خطر سلاحهای شیمیایی یا باکتریولوژیک مواجه است و هم اکنون بحثهای بسیار مهمی در سطح پنتاگون سیا و دفتر بررسیها و تحقیقات فدرال برای یافتن راههای مناسب جهت مقابله با این خطر مرکبار یعنی جلوگیری از انتشار این دو نوع اسلحه در جریان است.

برای نمونه عملیات سال ۱۹۹۵ گروه افراطی مذهبی 'اوم' در متروی توکیو توجه بسیاری را به این مسئله جلب کرد و دشواری فوق العاده ای را در زمینه حفظ امنیت در شهرهای بزرگ بر ملا ساخت.

معروف است که سلاح شیمیایی و باکتریولوژیک (بمب اتمی) است، علت این شهرت همانا سهولت نسبی دستیابی به آن است یعنی اینکه برای تهیه آن احتیاجی به مراکز صنعتی بزرگ نیست. آگاهان بر این باورند که سلاحهای بیولوژیکی حامل ویروسهای انتراکس از گاز سارین که در سلاحهای شیمیایی به کار میرود بسی خطرناکتر است و طبق تحقیقات انجام شده توسط دفتر ارزشیابی تکنولوژیک آمریکا، می توان با پرتاب یک بمب ۱۰۰ کیلوگرمی از یک هواپیما بر فراز شهر واشنگتن موجب مرگ جمعی از یک تا ۳ میلیون نفر شد.

انگیزه 'منافع ملی' آمریکاست که ابقای منافع نفتخیز را در حیطه نفوذ بلامنازع آمریکا ملزم می سازد. سلطه آمریکا در منطقه ضامن حفظ امنیت آن در زمینه منابع انرژی است. زیرا آمریکا ۲۹٪ از مجموع واردات نفتی خود را از خلیج تأمین می کند. چنین سلطه ای در عین حال ابزار موثری در برخورد به هم پیمانهایی نظیر ژاپن و یا بسیاری از کشورهای صنعتی که تا حد زیادی به نفت منطقه متکی هستند میباشد یعنی سلطه محتکرانه آمریکا بر سرانوش نفت مهمترین عامل تأمین هژمونی آن در جهان است.

به این ترتیب می توان انگیزه آمریکا را در زمینه عدم تزلزل در برابر خطری به اسم عراق شناخت و دریافت که به چه دلیل می خواهد صدام حسین را به زانو درآورد و یا حتی در صورت امکان بکلی حذف کند. بنابراین آمریکا کاملاً خود را آماده کرده است تا در صورت نیاز، چه در پوشش تصمیمات سازمان ملل و زیر چتر حمایتی آن و چه بدون آن دست به اقدام بزند.

۲- خطر تروریستی اسلحه شیمیایی و باکتریولوژیک
اما دفاع از تحکیم سلطه بر خلیج تنها انگیزه در ترسیم سیاست آمریکا در برخورد به بحران کویتی را تشکیل نمی دهد. موضع آمریکادار برابر عراق در عین حال بیانگر مضمون جدیدی از برخورد در قبال مصالح امنیتی این دولت است که در حال حاضر به صورت

پرسش این است که اگر یک گروه تروریستی بخاطر کشتار تعداد زیادی از شهروندان کشورش توسط حمله نظامی ارتش آمریکا، تصمیم به انجام یک عمل انتقامی بگیرد و نخواهد مسئولیت آن عمل را رسماً بپذیرد. چگونه می شود با آن مقابله کرد. تصور کنید که این گروه تروریستی بتواند به آزمایشگاههای سلاحهای باکتریولوژیک متعلق به یک 'دولت سرکش' مثل عراق دست یابد، چه خواهد. و این همان کابوسی است که سیاستگذاران آمریکا می بایست خود را برای مقابله با آن تجهیز کنند. بنابراین ترس آنهم چنین ترسی دیگر از انگیزه های اصلی سیاست آمریکا در قبال عراق را تشکیل میدهد. آمریکا نابودی کامل برنامه تسلیحات بیولوژیک عراق را با چنین استدلالی پیش میرود. حال اگر این امر از طریق گروههای تحقیقی و مفتشهای شورای امنیت باشد چه بهتر اگر نه ابایی ندارد که در این زمینه به زور متوسل شود و دست به اقدام نظامی بزند. تاکید آمریکا بر مفهوم فوق نشان می دهد که 'سیاست پیشگیری' و اقدام بازدارنده جایگزین سیاست مقابله در استراتژی آمریکا در زمینه مقابله با گسترش سلاحهای کشتار جمعی شده است. حمایت از موفقیت انحصاری اسرائیل در زمینه برخورداری از سلاحهای کشتار جمعی

اهرمهای فشار صهیونیستی و حامیان اسرائیل در رأس نیروها و عوامل تحریک کننده در زمینه استفاده از نیروی نظامی علیه عراق قرار دارند. آنان خواستار یک تهاجم گسترده مشابه عملیات سال ۱۹۹۱ هستند یعنی تهاجمات گسترده علیه پدافند هوایی و کارد ریاست جمهوری و دیگر هدفهای نظامی و کاخهای ریاست جمهوری که مشکوک به داشتن انبارهای سلاحهای بیولوژیکی هستند و همچنین مؤسسات غیرنظامی حیاتی مانند پلها و مراکز تولید انرژی هستند. آنان همچنین خواستار قتل شخص صدام حسین به عنوان هدفی می باشند که وجودش نه تنها برای مردم عراق بلکه برای همه همسایگان این کشور و جهان خطرناک است. تفکر پنهان در پس این نقشه عبارت از این است که هر ضربه ای به یک کشور عربی و یا همه کشورهای عرب نهایتاً در خدمت منافع اسرائیل قرار دارد.

عراق و رهبر آن همواره به عنوان شیطانی خطرناک و دولتی غیرقانونی و فاقد هرگونه حق و حقوق که مستحق هیچگونه حمایت بین المللی نیست تصور می شود و بمباران عراق در حد شلیک گلوله به طرف یک سگ وحشی به حساب می آید که اقدامی در خدمت به جهان متحدان بشمار میرود. کینه جویی نسبت به عراق و ایجاد وحشت نسبت به آن، بویژه در اسرائیل به اوج حماقت می رسد تا جایی که اهالی این کشور را با یادآوری خاطره حمله موشکهای اسکاد در سال ۱۹۹۱ جهت دستیابی به ماسکهای ضدحمله شیمیایی و بیولوژیک به صف میکند. آخرین نظرسنجیها نشان می دهد که بیش از ۷۰٪ اسرائیلیها طرفدار حمله وسیع آمریکا به عراق هستند.

زیر فشار تبلیغاتی آمریکا فقط معدودی می توانند به این نکته توجه داشته باشند که عراق کنونی حتی برای کشورهای ضعیف منطقه هم نمی تواند خطر مهمی به

حساب آید چه رسد به کشوری چون اسرائیل. این کشور شکست خورده و درهم کوبیده شده، به سختی قادر است قوت لایموت اهالی اش را تأمین کند. از نظر نظامی نیروی چندانی به حساب نمی آید زیرا بخش مهم جنگ افزارهایش نابود شده و توانایی او در زمینه ساخت وسایل نظامی از بین رفته است از سال ۱۹۹۰ نیز به تکنولوژی جدیدی دست نیافته است و تا حدی می توان آنرا خلع سلاح شده به حساب آورد تا جایی که عملاً حتی قادر به دفاع از خویش در برابر همسایگان نمی باشد چه برسد به اینکه بخواند با دول بزرگ مقابله کند.

درست آن است که خلع سلاح عراق و محروم کردنش از ملزومات دفاع در حالیکه همسایه های این کشور درگیر مسابقه تسلیحاتی هستند، تغییرات چشمگیری در توازن قوای منطقه به وجود آورده است. اکنون میتوان گفت که خطری که بطور واقعی امنیت و آرامش در منطقه خلیج را تهدید میکند همان میزان ضعف فعلی عراق و خطر از هم پاشیده شدن این کشور است و نه نیرومند بودن آن.

همچنین باید توجه کرد که دلیل واقعی بحران کنونی ابداً این نبود که گویا عراق همسایگان خود یا هر نیروی دیگری را به مخاطره انداخته است بلکه عبارت بود از عدم مراعات برخی مفاد حاشیه ای در رابطه با اقدامات بازرسان شورای امنیت در چارچوب تصویبنامه ای که بعد از جنگ خلیج بدان متعهد شده بود. بنابراین جایی برای مبالغه در ایجاد هراس نسبت به عراق آنهم در حدی که بتوان بوسیله آن یک جنگ جدید را توجیه کرد وجود ندارد.

چنین استنباط می شود که دلیل اصلی این موج هیستریک در تشویق آمریکا به اقدام نظامی علیه عراق این است که اسرائیل و طرفدارانش می خواهند با 'مجازات' عراق درس عبرتی هم به دیگر کشورهای داده شود که حق انحصاری اسرائیل در برخورداری از یک زرادخانه سلاحهای استراتژیک را مورد تردید قرار می دهند. این است مضمون پیامی که اسرائیل در سال ۱۹۸۱ با بمباران هوایی کوره های اتمی در حال تکمیل عراق آشکارا به دولتهای منطقه داد. یعنی اینکه به هیچ دولت دیگری حق داشتن اسلحه اتمی نخواهد داد. و امروز این آمریکا است که همان پیام را به نیابت از اسرائیل تکرار می کند، منتها در مورد سلاحهای بیولوژیکی و بالستیک.

انگیزه های سه گانه فوق در پیوند با هم و مکمل همدیگرند. به عبارتی تحکیم سلطه آمریکا در خلیج، در گرو برتری نظامی اسرائیل نسبت به اعراب است و در عین حال نقطه اشتراک آنها نیز جلوگیری از گسترش سلاحهای استراتژیک و با قدرت تخریبی گسترده می باشد. از همین رو در جریان بحران کنونی همدخوانی منافع و اهداف آمریکا و اسرائیل تا بدانجاست که مشکل می توان فهمید طرحهای نظامی مربوط به اقدام محتمل جنگی واقعا در کجا پایه ریزی شده است، تل آویو یا واشنگتن.

ترجمه از الحیات، ۲۵ فوریه ۹۸

بقیه از صفحه ۲۲

مردم عراق

در چنین شرایطی، بعد از امضای توافقنامه میان دبیرکل سازمان ملل و رژیم عراق، و تأیید آن از طرف شورای امنیت، آمریکا می تواند مدعی آن باشد که سیاست اعمال فشار و زور آن کارساز بوده و دولت صدام را بالاخره، ناکزیر به رعایت مصوبات شورای امنیت کرده است. فرانسویها و روسها، می توانند به موفقیت خود ببالند که مانع از ماجراجویی دیگری از جانب دولت آمریکا شده و همان مقاصد شورای امنیت را از طریق مذاکره و مصالحه حاصل کرده اند. رژیم عراق نیز می تواند بر طبل تبلیغاتی اش بکوبد که بالاخره آمریکا را وادار به عقب نشینی کرده است. اما هرچند که امضای چنین توافقنامه ای، فعلاً از یک لشکرکشی دیگر و خونریزی مردم بیگانه و در مانده عراق جلوگیری کرده و بدین لحاظ موفقیتی برای تمامی خواستاران صلح و افکار عمومی جهانی محسوب می شود، این وضعیت پایدار نیست. در وهله اول، بدین جهت که آمریکا در تعقیب سیاستهای سلطه جویانه خود در منطقه همواره دنبال بهانه های تازه ای برای قدرت ناسی، تهدید و حتی اقدام به لشکرکشی خواهد بود. اما فراتر از این، تا زمانی که، در پی تحولات بعد از پایان جنگ سرد و جنگ خلیج فارس، ثبات نسبتاً پایداری از تقسیم منطقه به حوزه های نفوذ قدرتهای بزرگ امپریالیستی پدید نیامده است، همه این قدرتها (و همچنین قدرتهای منطقه ای) در همدستی و یا مقابله با آن در کشاکش حفظ و بسط حوزه نفوذ اختصاصی خود با یکدیگر خواهند بود و از این جهت نیز تمامی منطقه را در حالتی از بی ثباتی، بحران، تهدید به جنگ و خونریزی نگه خواهند داشت.

در این میان، توده های محروم و ستمدیده عراق که نه فقط زخم بزرگ کشتار و ویرانی جنگ در سال ۱۹۹۱ را بر پیکره خود دارند بلکه بار طاقت فرسای فقر و محرومیت بیسابقه ناشی از تحمیل هفت سال محاصره اقتصادی را هم متحمل می شوند، در تنگنای فزاینده منگنه ای قرار گرفته اند که یکسوی آن رژیم تبهکار عراق و سوی دیگرش ماجراجوییهای امپریالیسم آمریکا و رژیمهای وابسته بدان است. مردمی که دشمنان و یا قدرتهای بیگانه با آنها، در بنداد یا واشنگتن و یا نیویورک و یا، به درجات محدودتر، در آنکارا، تهران و ریاض در مورد حیات و سرنوشت آنها، فارغ از هرگونه اظهار نظر و مشارکت آنها، تصمیم می گیرند و معامله می کنند، مردمی که تنها با پایان دادن به شرایط حاکم و اعمال حق حاکمیت دموکراتیک و مستقل خودشان، می توانند از این زندگی فلاکتبار و سرنوشت سیاهی که برایشان تدارک دیده شده است، رهایی یابند.

کنگره پنجم "اکثریت" و جهت گیری آن

فرید

نظام فکری و ارزشی صورت گرفت. و ظاهراً ۹۵ درصد کنگره با رای به قطعنامه دیدگاهها، به سوسیالیسم بعنوان یک نظام فکری و ارزشی رای داده اند.

طبق تعریف کنگره اکثریت، سوسیالیسم یک نظام فکری و ارزشی است و این ارزش های سوسیالیستی می توانند در بطن نظام سرمایه داری شکل بگیرند و سوسیالیسم برپایه این ارزش ها 'گسترش' می یابد و از سرمایه داری 'فرا' می رود. به همین دلیل هم، برنامه اکثریت، مبارزه برای تحقق ارزش های سوسیالیستی است.

البته بحث این که سوسیالیسم چیست، بحث جدیدی نیست. کما این که تعریف ارائه شده از سوی کنگره اکثریت هم، چندان جدید نیست. حتی می شود گفت، آزمایش شده هم هست. مباحث جدید در تعریف مجدد از سوسیالیسم طی سال های اخیر و بعد از مشخصا فروپاشی 'سوسیالیسم واقعا موجود' به این مفهوم نیست که به بن بست رسیدن تلقی خاصی از سوسیالیسم که بعد از انقلاب اکبر در روسیه، عملی و نهایتاً به شکست انجامید، الزاماً به مفهوم درستی گرایش مقابل آن که خود نیز چندان توفیقی در 'فرا' رفتن از سرمایه داری بدست نیاورده است، می باشد. واقعیت این نیست که فقط احزاب کمونیست در 'ساختمان سوسیالیسم' درماندند، بلکه احزاب سوسیال دمکرات هم با 'ارزش های سوسیالیستی' چیزی از سرمایه داری 'فرا' نرفتند. و اگر درست این است که این یکی موفق بوده است و باید این بار سر خود را به سوی آن کج کرد، همین را هم باید با صراحت گفت، وگرنه نمیشود گفت هم مبارزه طبقاتی عینی و واقعی است، هم تفکیک جامعه به طبقات و 'برخوردارگی گروهی صاحبان سرمایه از رفاه بسیار' و 'در مقابل کارگران و رنجبران بی بهره از امکانات تولید و محروم از یک زندگی انسانی' واقعیت دارد و خود را در صف همین محرومان دانست و اعلام کرد که علیه سرمایه مبارزه میکنم، ولی فاقد تصور یک نظام اقتصادی و اجتماعی دیگر و فقط معتقد به ارزش ها و افکار دیگری هستم که بر پایه آنها، یک نظام ارزشی به نام سوسیالیسم 'گسترش' خواهد یافت و از سرمایه داری 'فرا' خواهد رفت.

۱- اکثریت و سوسیالیسم

سرمایه داری فقط نظام ارزشی و فکری نیست. قبیل از هرچیز یک نظام اقتصادی و اجتماعی، با ارزش ها و افکار خاص خود است. شکل گیری ارزش های سوسیالیستی در سرمایه داری به مفهوم آن است که نیروی اجتماعی خواستار نه فقط 'فرا رفتن از سرمایه داری'، بلکه رهائی از آن، خود را برای تحقق چنین واقعیتی آماده می سازد. نیروی سوسیالیسم، نه در بیرون از سرمایه داری، بلکه در جامعه ای با مناسبات سرمایه داری رشد می کند و در مبارزه با آن مناسبات نیز، اندیشه ایجاد مناسبات دیگری را مادیت می بخشد. بنیان های مناسبات دیگری را پی می ریزد، ارزش های خاص خود را در برابر ضدا ارزش های سرمایه داری برجسته تر و برجسته تر می سازد ولی جنبش سوسیالیستی، فقط این ارزش و یا فقط مبارزه برای آنها نیست. جنبش سوسیالیستی، جنبشی برای نه فقط تحکیم ارزش های سوسیالیستی، بلکه تغییر در تمامی عرصه های زندگی جامعه، اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است و کسی که برای چنین تحولی مبارزه می کند، از همین امروز باید رسیدن به سوسیالیسم را در صدر برنامه خود قرار دهد، نه صرفاً تحقق این یا آن ارزش را.

تبدیل سوسیالیسم فقط به نظام ارزشی و مبارزه برای سوسیالیسم، به مبارزه برای ارزش ها در عمل تفاوت چندانی با تبدیل اندیشه سوسیالیستی به آرمانی دست نایافتنی و غیرواقعی ندارد. نتیجه هردو، حذف سوسیالیسم از برنامه عمل سیاسی است.

۲- کنگره اکثریت و جمهوری اسلامی

مهم ترین تغییر در کنگره، در برخورد سازمان اکثریت به جمهوری اسلامی، صورت گرفته است. تاکنون سازمان اکثریت، از فرمول هائی مثل پایان دادن به جمهوری اسلامی و غیره استفاده می کرد، در این کنگره صراحتاً گفته شده است

کنگره پنجم سازمان اکثریت در دی ماه گذشته برگزار شد. در این کنگره برای اولین بار میهمانانی از احزاب و سازمان های دیگر نیز حضور داشتند.

کنگره پنجم سازمان اکثریت، چندین سند و نیز قراردادهائی را به تصویب رسانید. اسناد این کنگره عبارت اند از 'دیدگاه ها و آماج های سازمان'، 'برنامه سازمان برای دمکراسی و عدالت اجتماعی'، 'اوضاع کنونی و سیاست های سازمان' و سندی 'برای تامین حقوق زنان'. مهم ترین قرار این کنگره، نادرست دانستن تحریم انتخابات از طرف شورای مرکزی سابق این سازمان، درعین تاکید بر درستی ضددمکراتیک دانستن انتخابات و افشای آن و نیز نادرست ارزیابی کردن نامه شورای مرکزی این سازمان به خامنه ای است.

از نقطه نظر ارزیابی جهت گیری آتی این سازمان، سه سند 'دیدگاهها و ...'، 'برنامه برای دمکراسی و عدالت اجتماعی'، 'اوضاع کنونی و سیاست های ما' حائز اهمیت اند. این اسناد در عین تداخل در یکدیگر، بطور جداگانه بخشا تنظیم و یا در مورد دو سند آخر، در جریان کنگره، دوباره از هم تفکیک شده اند.

سازمان اکثریت در مورد چرایی این تفکیک ها، توضیحی نداده است. فرق بین 'دیدگاهها و آماج های' یک سازمان با برنامه آن، نه در گزارش کنگره روشن شده است و نه قبل از آن کسی در این زمینه بحثی ارائه کرده است. کما این که در مورد تبدیل شدن، یکی از دو قطعنامه ای که قبل از کنگره ارائه شده بودند، بعد از تصویب کلیت آن به دو قطعنامه، هیچ برهانی مطرح نشده است.

جریان کنگره نشان دهنده آن است که سازمان اکثریت تلاش نموده است، با ارائه یک مجموعه اسناد در زمینه های مختلف، سیما خط مشی سیاسی خود را روشن تر کند و نیز بعنوان یک سازمان چپ و طرفدار سوسیالیسم عرض وجود کند.

برای روشن شدن حد موقفیت یا عدم موقفیت این سازمان در این تلاش، باید به اسناد این کنگره مراجعه کرد.

در سند 'دیدگاهها و آماج ها' سازمان اکثریت، خود را سازمانی مدافع دمکراسی، پیشرفت، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم اعلام می کند. اکثریت در این سند، مبارزه طبقاتی را امری عینی و واقعی ارزیابی کرده و در مبارزه ای که هم اکنون در نظام سرمایه داری جهانی میان کار و سرمایه در جریان است، خود را در اردوی کار می داند و در جامعه تفکیک شده ما به طبقات کوناگون، دفاع از منافع کارگران، زحمتکشان روستا، روشنفکران و همه مزدبگیران و کارورزان جسمی و فکری جامعه معاصر را جانمایه برنامه خود می داند. دفاع از منافع ویژه زنان، جوانان و اقلیت های ملی را رکن دیگر برنامه اش می شناسد. برای توسعه و تجدد و حفظ محیط زیست مبارزه می کند و سوسیالیسم را، آرمان والای خود، بمثابة تجسم چنین ارزش ها و تمایلات انسانی می داند.

اما مهم ترین ویژگی این سند، نه اعلام اعتقادات اکثریت در عرصه های فوق الذکر، که دادن تعریف جدیدی از سوسیالیسم در زنجیره اعتقاد به این ارزش هاست.

اکثریت می گوید، سوسیالیسم برای ما نه یک غایت تاریخی، بلکه مبارزه ای هدفمند برای فرارفتن از مناسبات سرمایه داری است و بلافاصله اضافه می کند که: 'به نظر ما ارزش های سوسیالیستی در بطن جامعه سرمایه داری شکل می گیرد و سوسیالیسم می تواند بر پایه آنها گسترش یابد'. به همین دلیل نیز سازمان اکثریت، 'مبارزه برای تحقق این ارزش ها را نه کار فردا، بلکه وظیفه امروز می داند'.

بنا به گزارش کنگره پنجم اکثریت، بحث در همین عرصه نیز، مهم ترین بحث کنگره درباره سند دیدگاهها بوده است. در گزارش گفته شده است: 'بیشترین اظهارنظرها روی تعریف از سوسیالیسم بمثابه یک نظام اجتماعی- اقتصادی و یا یک

حتی 'فدرال' که دولت مورد نظر اکثریت چنین نیز نیست، هست یا نه، این حق پیشاپیش و عمداً مسکوت گذاشته شود.

کنگره اکثریت، مساله ملیت ها در کشور ما را به 'امور محلی ملیت ها' متزل داده است. حتی از حکومت 'فدرال' مورد نظر خود هم که مسلماً متشکل از نه مناطق خودمختار که دولت های خودمختاری می تواند باشد، عقب نشست در این عرصه هم تناقض خود را وارونه و به ضرر یک راه حل دمکراتیک حل نموده است.

نیرویی که خود را مدافع دمکراسی و 'آرزش' های سوسیالیستی می داند، از به رسمیت شناختن حق ملیت های ساکن کشور ما، در تعیین سرنویشت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود طفره می رود و این حق را مشروط به فقط 'خودمختاری' در 'اداره امور محلی' انتخاب 'مجلس' یا 'شورای محلی' خلاصه می کند و گویا با اتکا به همین ادارات 'محلی' 'خودمختار' یا مجالس و شوراهای 'محلی' نیز می خواهد دولت فدرال در ایران ایجاد نماید.

امروز دیگر، با توجه به تمامی واقعیت های تاریخ معاصر کشور ما، بخصوص دوران حیات ۱۶ ساله جمهوری اسلامی، بر هیچ کس پوشیده نیست، نه فقط به لحاظ اصولی، بلکه عملاً نیز دمکرات بودن به پاسخ صریح و روشن به مساله ملی در ایران گره خورده است. از انقلاب مشروطیت تا کنون، همیشه مجالس ایالتی و ولایتی رسمیت داشته اند، شوراهای محلی جزو قانون اساسی جمهوری اسلامی هستند، اما نه در دوران حکومت پهلوی و نه در طول حاکمیت جمهوری اسلامی، مجلس یا شورایی تشکیل شده است که بتواند از حقوق دمکراتیک مردم در مناطق ملی دفاع کند. مجلس ملی در آذربایجان و تشکیل جمهوری در کردستان در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ را باید یک استثنا در شرایط مساعد آن روز ارزیابی کرد. واکنش حکومت مرکزی در قبال آنها را هم نباید فراموش کرد. کما این که هیچ تضمینی وجود ندارد که امثال اکثریت، که از همین امروز برای ملیت ها حد و حدود تعیین می کنند، فردا به تشکیل مجالسی تن بدهند که واقعا تصمیم گیرنده باشند و اراده این ملل را نمایندگی کنند.

سازمان اکثریت که در هر فرصتی، گوشه می کند این سازمان طرفدار تحولات از طریق 'مسالمت آمیز' است، آیا متوجه نیست که حد 'مسالمت' اش، مثل حد 'دمکراسی' اش، زمانی که مساله ملیت ها به میان می آید، بسیار محدود می شود و اصولاً به ضد خودش تبدیل می شود و از همین امروز راه را برای ادامه خشونت در مورد آن ها اگر نکوتیم هموار می سازد، حداقل باز می گذارد.

شرط دمکرات بودن، کردن نهادن به قواعد دمکراسی در تمامی زمینه ها، احترام گذاشتن به دمکراسی در هر صورت آن، حتی علیرغم انتظار خود است. اولین قاعده دمکراسی، اراده آزاد مردم در تعیین سرنویشت جامعه است. نمی توان این اراده را به دلخواه تعیین کرد. مثلاً گفت از فردائی که قرار شد آزادی انتخاب وجود داشته باشد، همه می توانند انتخاب کنند که چه مسیری را در پیش بگیرند، اما ملل تحت ستم نباید حق داشته باشند تصمیم بگیرند، آیا اصولاً می خواهند یا دیگران حداقل با ستم ندیدگان، در یک صف واحد قرار بگیرند و چگونه و چه شرطی برای آن دارند. این که کسی خواستار اتحاد داوطلبانه تمام ملل ساکن ایران باشد، یک چیز است، اما به بهانه حفظ 'اتحاد' حقوق دیگران را به رسمیت نشناختن یک چیز دیگر و کاملاً متفاوت است و اکثریت با امتناع خود از به رسمیت شناختن حقوق دمکراتیک ملل ساکن ایران، عدم پای بندی خود به دمکراسی را به نمایش می گذارد.

که کشور ما نیازمند حکومتی دمکراتیک در شکل جمهوری به جای جمهوری اسلامی است و ما برای چنین هدفی مبارزه می کنیم. هرچند هنوز صراحتاً از هدف استقرار یک حکومت دمکراتیک در شکل جمهوری به جای جمهوری اسلامی سخنی نرفته است، بلکه در قالب 'نیاز کشور ما'، بر چنین ضرورتی مهر تأیید گذاشته شده است. اما در همین حد هم، کنگره پنجم یک گام به پیش برداشته و بر آشتی ناپذیری یک حکومت دمکراتیک با جمهوری اسلامی مهر تأیید زده است.

اما در همین زمینه هم، وقتی پای سیاست های عملی به میان می آید، سازمان اکثریت دوباره در شکاف میان جناح های حکومت گرفتار می شود. در قطعنامه 'اوضاع کنونی و سیاست های ما' گفته می شود:

'سمت اصلی مبارزه ما در شرایط کنونی افشاگری و بسیج نیروها علیه ولایت فقیه و جناح خامنه ای است ما این جناح را عامل عمده استمرار استبداد در کشور و مانع اصلی استقرار آزادی های سیاسی می شناسیم ...'

در این که 'سمت اصلی' مبارزه متوجه جناحی باشد که عامل عمده استمرار استبداد و مانع اصلی استقرار آزادی های سیاسی است، کسی نمی تواند ایرادی بگیرد، اما اگر سمت دیگر این مبارزه، متوجه 'استقبال' از 'اقدامات مثبتی' باشد که 'برای تحقق آزادی های سیاسی و فرهنگی و به سود مردم توسط خاتمی و دولت وی صورت می گیرد'، نمی شود گفت که چنین سمت گیری هائی با هر اندازه تأکید بر 'انتقاد'، از مواضع و سیاست های نادرست خاتمی، ادامه خواست اکثریت در جایگزینی حکومتی دمکراتیک به جای جمهوری اسلامی است. نمی توان هم به استقبال کسانی در درون یک حکومت شتافت که در عین دم زدن از استقرار جامعه مدنی، آن هم از نوع اسلامی آن، از ولایت فقیه هم 'دفاع' می کنند و هم ضد ولایت و حکومت مذهبی بود.

تحولات فکری و سیاسی در بین بخشی از نیروهای درون و پیرامون حکومت طی چند سال گذشته یک واقعیت است. همانطور درافتادن آنها با استبداد فقهائی و همسوئی شان با این یا آن وجه از مبارزات مردم. اما بدنبال و جبهه 'مثبت' در این تحولات گشتن، چندان مقاربتی با مخالفت با حکومت اسلامی ندارد و مردم فقط نیروی اصلی تحول در کشور نیستند، بلکه تنها نیروی تحول اند و کنگره اکثریت با این 'اصلی' و فرعی کردن ها چه در برخورد با جناح های رژیم و چه در مواجهه با مردم، در عمل جا را برای وارد کردن عوامل دیگر در معادلات سیاسی خود باز می گذارد، که در بسیاری عرصه ها، همین فرعی ها به سهولت به اصلی مبدل می شوند.

کنگره پنجم اکثریت، علیرغم رای اولیه به یکی از دو قطعنامه ای که پیش از کنگره منتشر شده بودند، با تقسیم همان قطعنامه به دو قطعنامه دیگر، در واقع هر دو دیدگاه را به تصویب رسانده است. که قبل از کنگره در قالب دو پلاتفرم متفاوت مطرح گشته بودند، اما در جریان کنگره در چارچوب دو قطعنامه، با دو نام متفاوت، ظاهراً بعنوان یک خط مشی درآمده اند.

۳- اکثریت، دمکراسی و مساله ملی!

کنگره جا به جا بر اعتقاد اکثریت به دمکراسی تأکید نموده است، از جمله در سند 'دیدگاهها ...' گفته شده است:

'سازمان ما، قدرت را ناشی از اراده مردم می داند و به مردم سالاری بر پایه رای و انتخاب آزادانه مردم ... معتقد است.'

در سند 'برنامه برای دمکراسی ...' آمده است:

'در تمام انتخابات باید حق رای مستقیم، مخفی و برابر ... تضمین شود. اما همین کنگره، در برخورد به مساله ملی، یک گام هم از مواضع سابق اکثریت عقب تر گذاشته، آزادی 'اراده مردم'، در مناطق ملی را در 'خودمختاری' یا دیگر اشکال دمکراتیک اداره محلی ملیت ها' خلاصه کرده است.

اعلام اعتقاد به این یا آن اصل کلی در زمینه دمکراسی، کار چندانی شاقی نیست، پایبندی به آن در عمل حائز اهمیت است. به رسمیت شناختن 'انتخاب آزادانه مردم' نمی تواند مشروط به اراده هیچ نیرویی باشد و یا در مورد 'انتخاب دولت' به رسمیت شناخته شود. اما در این که اصلاً کسی حاضر به شرکت در چنین دولتی

کمک مالی

به خاطر کرامیداشت پانزدهمین سالگرد شهادت چریک فدایی خلق مهرداد چمنی و دیگر همزمانانش مهرداد شاهمرادی - کریم حسینی - حیدر بابایی - ارسلان نجفیان، بخشی از هزینه چاپ این شماره نشریه از طرف دنیا - چ تقبل شده است

نگاهی به
پنجمین کنگره اکثریت

آزاد

سیاست "اتحاد و مبارزه"
برای چندمین بار؟

پنجمین کنگره اکثریت در ماه گذشته برگزار شد. اسناد این کنگره اخیراً منتشر شده است. همان گونه که انتظار می رفت، این کنگره بدنبال انتخابات دوم خرداد، بیشترین وقت را به این مسئله و سیاست های اکثریت در این رابطه اختصاص داد. سند 'اوضاع کنونی و سیاست ما' ضمن ارائه تحلیلی از شرایط سیاسی- اجتماعی بعد از انتخابات به طرح سیاست های اکثریت در این مورد می پردازد. نوشته حاضر تنها به بررسی این سند می پردازد. اهمیت این مسئله در این است که این سند، جهت گیری حال و آینده این سازمان را تعیین می کند.

تحلیل اوضاع

سند با این جمله 'انتخابات دوم خرداد ۷۶ سرآغاز یک دگرگونی بزرگ در اوضاع سیاسی ایران شد' آغاز می شود. در ادامه با اشاره به بحران اقتصادی و روش های غیردمکراتیک حکومت می افزاید که مردم بیش از پیش ناراضی شده و زمینه اعتراضات در اشکال گوناگون جریان داشت.

انتخابات فرصتی داد تا 'مردم در این شرایط بسیار غیردمکراتیک با حمایت از آقای خاتمی و خنثا کردن نقشه ی جناح خامنه ای به ولایت فقیه 'نه' گفتند و اراده سترگ خویش را در پیکار برای آزادی و نجات از استبداد به نمایش گذاردند' در پی این، سند تأکید می کند که 'گسترش رویارویی میان مردم و ولایت فقیه' عامل افزایش تنش در درون نیروهای جمهوری اسلامی شده و 'شکافی بزرگ در بین آنان پدید آمده است. جناح حاکم- مرکب از مدافعان سرسخت ولایت و ولی فقیه- در برابر مردم، اپوزیسیون و منتقدین درونی بر تلاش های خود برای حفظ موقعیت خویش و جلوگیری از هرگونه اصلاح جدی در ساختار حکومت می افزاید. در برابر آن، گروهی دیگر از نیروهای جمهوری اسلامی خواستار تغییرات و اصلاحاتی در ساختار و کارکرد حکومت هستند.

بدین ترتیب، در قدم اول، از نظر سند کنگره ای اکثریت، جامعه ایران در حال حاضر به دو جناح تقسیم شده است طرفداران 'ولایت فقیه' و مخالفان آن که شامل مردم، اپوزیسیون و منتقدین درونی می شود اما این تحلیل نه اتفاقی که باهدف معینی صورت گرفته است. در اینجا سند هیچ تمکیکی بین مخالفان نمی کند و این طیف وسیع را یک جا در یک بلوک قرار می دهد.

سند در دنباله می افزاید 'سیر رویدادها نشان می دهد که شکاف میان جریان های مخالف در درون جمهوری اسلامی گسترش می یابد و بر شمار و توان منتقدین درون حکومت افزوده می گردد... بخش بزرگی از نیروهای جمهوری اسلامی و نیز نیروی عمده ای از روحانیت به مصاف با جناح حاکم کشیده شدند. با چنین تحلیلی از سیر رویدادها سند نتیجه می گیرد که 'مردم خواهان تغییر وضع موجود هستند. ولی فقیه و جناح حاکم نمی توانند همان سیاست های قبلی را پیش ببرند' و در نهایت 'وضع موجود پایدار نیست و جامعه آستان روی دادهای جدی است'. اگرچه اکنون سال ها است اکثریت از کاربرد فرمول های قدیمی مارکسیستی- لنینیستی خودداری کرده و با تمام قوا سعی می کند که از آنها دوری جوید، ولی ظاهراً اکنون به تئوری قدیمی و فرمول معروف 'بالایی ها نمی توانند حکومت کنند، پایینی ها نمی خواهند حکومت شوند' مجدداً نیاز افتاده است. تنها با تغییری در آن و به اصطلاح آن را به 'روز درآورده اند'.

فرمولبندی سند در ابتدا می گوید که مرم خواهان تغییر وضع موجود هستند و نه خواهان برداشتن حکومت، دوم آنکه ولی فقیه و جناح حاکم و نه حکومت اسلامی، نمی توانند همان سیاست های قبلی را پیش ببرند و نه این که نمی توانند دیگر حکومت کنند. در این حکم اکثریت به ظرافت هر گونه تشبیه به سرنگونی و ویا پایان دادن به حکومت اسلامی را، کنار زده است. اکثریت اگر تا امروز نه شعار سرنگونی، که پایان دادن به حکومت راز راه های مسالمت آمیز مطرح می کرد، پس از این کنگره این نیز به کناری گذاشته می شود. پایان دادن به حکومت اسلامی نه، پایان دادن به اقتدار یک جناح خاص، این است نتیجه گیری کنگره اخیر اکثریت. بر طبق این تحلیل اولاً جناح حاکم و ولی فقیه، حکومت اسلامی نیستند ثانیاً اینان نمی توانند سیاست های قبلی را پیش ببرند. ولی در مورد اینکه می توانند سیاست های جدیدی را اتخاذ کنند یا نه، سند سکوت کرده است. از آنجا که اکثریت پیشگو نیست، طبعاً هر گاه ولی فقیه و جناح حاکم سیاست های جدید خود را اتخاذ کردند، می توان در مورد آنها اظهار نظر کرد.

بدین ترتیب آن فرمول بندی قدیمی که ناظر بر شرایط انقلاب بود، امروز با دست کاری و اصلاحاتی، ناظر بر یک مرحله تحول رفرمیستی در سطح نیروی حاکم بازسازی شده است. اکثریت بر اساس تحلیل بالا سعی می کند تا نقش فعال در این مرحله تحول بازی کند 'محور نبرد گسترده در جامعه ی ما در تقابل مردم، نیروهای سیاسی آرایخواه و روشن فکران با ولایت فقیه است'. دشمن مشترک تعیین می شود، ولایت فقیه. جبهه هم مشخص است، همه مخالفان. آنچه باقی می ماند سیاست و وظائف است.

سیاست و وظائف

'سنت اصلی مبارزه ما در شرایط کنونی افساگری و بسیج نیروها علیه ولایت فقیه و جناح خامنه ای است.

ما این جناح را عامل عمده ی استمرار استبداد در کشور و مانع اصلی استقرار آزادی های سیاسی می شناسیم.

دشمن اصلی ولی فقیه و جناح خامنه ای است. از آن مهمتر این جناح عامل عمده (پیش بینی برای آینده که اگر تحلیل درست از آب درنیامد، بگویند عامل عمده بود و نه تنها عامل) استقرار آزادی است.

جناح خامنه ای کیست؟ این هیولای آدم خوار از کجا آمده و چگونه به چنین جایگاهی رسیده؟ این جناح از فردای انقلاب به قدرت رسید یا به تدریج کسب قدرت کرد؟ جناح های مقابل چه کسانی هستند؟ ...

برطبق این حکم سند کنگره، جناح ضددمکراسی و آزادی جناح خامنه ای است. در نتیجه جناح مقابل باید جناحی باشد آرایخواه و دمکرات منش یابدترین حالت مخالف دمکراسی و آزادی نیست. این جناح تاکنون کجا بوده و ناگهان از کجا سر بیرون آورده که دیگران از آن خبری نداشتند؟

تا آنجا که شناخت از تحولات جمهوری اسلامی اجازه می دهد، جناح های جمهوری اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب و کسب قدرت توسط خمینی وجود داشتند. در تمام این هیجده سال درگیری بین آنها بر سر کسب مطلق قدرت جریان داشت. این جناح ها اخیراً متولد نشده اند. جناح خامنه ای پس از مرگ خمینی و در فاصله چند سال اخیر با کنار زدن رقیبان پایه های قدرت خود را محکم کرد. جناح مقابل، قبلاً در راس قدرت بود و به تدریج بخش عمده ای از قدرت خود را از دست داد. تا آنجا که حافظه یاری می کند و شواهد متعدد تاریخی نشان می دهد، هیچ یک از جناح های اسلامی، ویژگی آزادی خواهی و دمکرات منشی نداشتند. اتفاقاً بیشترین تهاجم به آزادی های بدست آمده از انقلاب وسیع مردم، دستگیری و زندان و شکنجه و کشتار آزادی خواهان و مبارزان در دوران قدر قدرتی همین جناح های به اصطلاح مخالف جناح حاکم صورت گرفته است. فکر نمی کنم برای نسل کنونی نیازی به آوردن نمونه و مثال باشد. مگر آنکه حافظه ها به این سرعت وقایع همین یک دهه قبل را از یاد برده باشند.

سوال این جا است که چگونه کنگره اکثریت موفق شد به این جناح ها چهره آزادی خواه و دمکرات منش بدهد. برطبق کدام تحلیل و نمونه روشن، بر طبق کدام پراتیک این جناح ها، ناگهان همگی آنها آزادی خواه شدند و جناح خامنه ای عامل عمده دیکتاتوری شد. طبیعی است با چنین تحلیلی و با بزرگ کردن دیکتاتورها و آدم کشان دیروزی به آزادی خواهان و دمکرات های امروزی است که می توان دست همکاری به سوی آنها دراز کرد.

سیاست "اتحاد و مبارزه"

'ما از اقدامات مثبتی که برای تحقق آزادی های سیاسی و فرهنگی و به سود مردم توسط خاتمی و دولت وی صورت گیرد استقبال می کنیم و از مواضع و سیاست های نادرست او انتقاد می کنیم. * * *

نامه وارده

دوستان!

بعد از سال‌ها دوری و یاس، بعد از مدت‌ها قطع ارتباط ناگزیرم با شما عزیزان، دارم این یادداشت را برایتان می‌نویسم تنها باین انگیزه که احساس درد و شادیم را با شما در میان گذاشته باشم. احساس درد، زیرا در تمام این سال‌ها با نگرانی دنبال کرده‌ام سردرگمی‌ها و پراکندگی‌ها و شکست و شکست‌ها را. شادی، زیرا هر تحول کوچک، هر جهش و تکان در میان مردم، و هر حرکت امیدبخش در میان شما و دیگر رفیقانمان در دیگر پاره‌های این پیکره‌ی خواستار سعادت و نیکی‌خستی مردم، چراغ روشن این سال‌های درسدی و غربت من بوده است.

از ترکیه تا اینجا چند سالی را با امید پی گرفتم داستان بی‌فرجام وحدت و پیوستگی "سه جریان" را و با تلخی تجربه کردم تنگ نظری‌ها و جاه طلبی‌های کسانی را که گویی کعبه‌ی آرمان‌های انسانی‌شان تنها توافق بر سر یک تعریف واحد از این یا آن مضمون و موضوع بود! و بعد خسته تر از بار گرانی از شکست‌ها و کژاندیشی‌ها و کجروی‌های دیروز و امروز، و سرخورده تر از استمرار آن همه خطا و اصرار و پافشاری بر تداوم آنچه که نباید می‌کردیم و کردیم، و آنچه می‌باید می‌کردیم و نکردیم، و سرانجام همانند هزاران درد آشنایی دیروز و امروز از خانواده‌ی بزرگ فدایی بریدم.

در ماه‌های اخیر بنظر می‌رسد که فریاد درد و رنج مردم به گوش‌های ناشنوی بسیاری رسیده، نه اصلاح کنم حرفم را: وجدان خفته‌ی ما به بیداری چشم گشوده ست و بعد از سال‌های طولانی رخوت و خودبینی تلاش داریم خانه‌ی ویران پندارهای بی‌حاصل را بتکانیم. تلاش داریم به خود آیم و همراه شویم با مردمی که همه چیزشان در جهنم تبهکاری‌های غول‌های از اعماق قرون برآمده سوخته ست.

پنهان نکنم: بعد از آن همه بی‌اعتمادی، بعد از آن همه تخم بی‌اعتمادی و بدبینی را در دل‌های خویش و دیگری کاشتن، بعد از آن همه بدگفتن و بد شنیدن و اتهام زدن‌های ناروا به یاران دیروز در قالب باصطلاح مبارزه‌ی ایدئولوژیک، گناه تردید می‌دارم که احساس اکنون درست باشد! یعنی از خود پرسش می‌کنم که نکند در چند ماه اخیر هم هیچ اتفاقی نیفتاده باشد و این آرزوی منست که خواستار تغییر و تحولی ست!

بهر رو امید دارم که بازگویی بسیاری حقایق تلخ گذشته به بهانه‌ی نوشتاری با عنوان "برگی از تاریخ" و پیرامون "انشعاب اقلیت و اکثریت" گشایشی باشد در کار و هدف و آرمانی که سال‌ها عاشقانه در پی آن منزل به منزل آمده‌ایم. آرزو دارم که نشست‌ها و برخاستن‌ها و تدارک بحث و بررسی و کار مشترک با کسانی که تا دیروز در آسمان‌ها بدنبال خواسته‌های زمینی‌شان بودند و امروز آموخته‌اند و یا بهتر بگویم آموخته‌ایم که برای نجات خواهران و برادرانمان به "سرنوشتی انقلابی ج.ا." فکر کنیم، تنها به فکر کردن‌های مجرد بیهوده نیانجامد، از آن دست اتحاد عمل‌هایی که "چهار جریان" چندین سالست تنها بر روی اطلاعاتی‌های مشترک می‌کنند!

دوستان!

سال‌ها می‌گفتیم که در نبود امکانی برای تشکل و سازمانگری و بدلیل خفقان ستم‌شاهی و تفکر چریکی بی‌باور به کار سیاسی در میان مردم و... خمینی بر امواج مردم سوار شد و آن را به کوزاوه برد اما امروز چه؟! امروز هم خفقان دینی را داریم ولی باور داریم که باید تا دیر نشده کاری بکنیم. امروز بعد از ۱۸ سال لابد باید رسیده باشیم به این حداقل که لشکر عاصی مردم براه افتاده ست و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم.

چندین نسل از ما تباه شده اما مانده‌ایم. چندین نسل از یاران ما پرپر شده اند اما صدا و پیغام انسانی‌شان با ماست. همه می‌دانیم که هزاران کودک و نوجوان ایرانی دارند در آن ویرانه‌ای که خمینی و جمهوری او بر آن سایه انداخته جان می‌کنند. همگی می‌دانیم که تا به حال بهای سنگینی داده‌ایم به خاطر توهانات و کژاندیشی‌های گذشته مان. مردم ما باور کرده‌اند خود را و با گوشت و پوست خورد چشیده‌اند طعم شکست و فریب را اما باز آمده‌اند تا جبران کنند خطاهای کرده‌را. و ما پرچم داران جهانی بهتر برای همه می‌باید قدمی به پیش برداریم.

ایکاش این صدای درد کسی را نیبازد اما دردمندان دلی را بلرزاند تا دست‌های پیکار برای بهروزی مردم و میهن مان خویشتن را بجویند. این صدا شعر منست به یارانم شکسته ام در پاره‌های این کالبد شیفته و پریشان:

گوش دار گیسو پریشان!

من غل جادوی بختک شکست دیروز را شکسته

ام

من به نسیم و بهار گفته‌ام

که باز شکوفه و باران را خواب دیده‌ام.

غلام

آذر ۷۶

ظاهراً جنبش ما قصد ندارد از تاریخ درس بگیرد. نه از تاریخ دور، که تاریخ بسیار نزدیک، همین ده-پانزده سال گذشته. سیاست پیشنهادی اکثریت، همان سیاست اتحاد-مبارزه قدیمی است که پس از انشعاب اکثریت و کشف راه رشد غیرسرمایه داری، بکار بسته شد. حداقل در آن زمان حکومت در راه 'ترقی اجتماعی' ارزیابی می‌شد. امروز چه؟ دولت خاتمی و جناح وی، اگر در راه 'ترقی اجتماعی' نیست (سخت است چنین ادعائی کردن) ولی برطبق تحلیل اکثریت می‌توان نتیجه گرفت که در راه 'اشاعه آزادی و دموکراسی' است. بر اساس کدام تحلیل از خاتمی، دولت و جناح طرفدار وی چنین تحلیلی ارائه و براساس آن سیاست اتحاد و مبارزه پیشنهاد می‌شود. نتایج اسف بار سیاست اتحاد و مبارزه با خمینی را کسی فراموش نکرده است. البته اکثریت هرگز صریح و روشن این سیاست و نتایج دردناک آن را به بررسی و نقد نکشید و با سکوت سعی کرد تا از کنار آن بگذرد. یکبار دیگر در زمان رفسنجانی این سیاست بزرگ شد. ولی توخالی در آمدن رفسنجانی و سیاست‌های لیبرالی وی باعث شد تا بی‌سروصدا 'اتحاد و مبارزه' به صندوق خانه روانه شود. امروز مجدداً همان سیاست این بار در همراهی با خاتمی و جناح وی به کار گرفته می‌شود.

چالب این جا است که در ادامه از تناقض خاتمی صحبت می‌شود. 'خاتمی از یکسو از استقرار جامعه‌ی مدنی سخن می‌گوید و از سوی دیگر از ولایت فقیه دفاع می‌کند. این دو با هم مغایرت دارد. ما باید همواره این تناقض را نشان دهیم این خاتمی نیست که تناقض دارد، بلکه اکثریت است که موضع متناقض می‌گیرد و برای خروج از بن بست تناقض را به گردن دیگری می‌اندازد. اولاً خاتمی و جناح وی هیچ تناقضی در گفتارشان ندارند. چرا که ابتدا باید فهمید جامعه مدنی آنها چگونه جامعه‌ای است. صرف تکرار لغت 'جامعه مدنی' از یک فرد دموکرات و آزادمنش نمی‌سازد. جامعه مدنی مورد نظر این جناح، جامعه مدنی اسلامی است. جامعه‌ای مبتنی بر قوانین اسلام و ولایت فقیه یکی از ارکان آن. این 'جامعه مدنی' برای آنانی است که به اسلام، قوانین اسلام و ولایت فقیه التزام دارند، حتی اگر آن را قبول نداشته باشند.

در جامعه مدنی آقای خاتمی، قوانین اسلام حاکم است. مدنیت اسلامی حاکم است بدون بررسی و تجزیه و تحلیل جامعه مدنی آقای خاتمی و جناح طرفدار وی، صحبت از آن کردن، بیشتر خودفریبی و کلاه شرعی گذاشتن سر سیاست 'اتحاد و مبارزه' است.

نکته دوم آنکه روشن نیست این تناقض به سمت کدام جهت حل خواهد شد. به سمت جامعه مدنی مورد نظر آقای خاتمی یا سمت ولایت فقیه. بدون داشتن حداقل تحلیل و شناخت از روند این تناقض سیاست حمایت و همراهی ضمنی با جناح خاتمی را پیش بردن، یک قمار سیاسی است.

قمار سیاسی که نتیجه برد و باخت آن چندان تفاوتی با هم ندارد، یا 'ولی فقیه' پیروز می‌شود یا 'جامعه مدنی اسلامی'.

اکثریت اگر چه مداوم از مردم و همراهی با آنان دم می‌زند، ولی همیشه سیاست نظر به بالا را محور فعالیت‌های خود قرار می‌دهد. در این تحولات اخیر نیز، حرکت مردم نه برای تحول انقلابی و بنیادی در جامعه، که برای رفم و تعمیر در حکومت تحلیل می‌شود.

بر اساس تحلیل کنونی، چندان دور نیست که، اکثریت رسماً اعلام کند که در چهارچوب قانون اساسی 'جمهوری اسلامی حاضر به فعالیت قانونی است.

تظاهرات در کانادا علیه هیئت اعزامی رژیم اسلامی

به دعوت انجمن مهاجرین و پناهندگان بریتش کلمبیا - کانادا و دیگر فعالین اجتماعی و سیاسی، در اعتراض به حضور هیئت تجاری ایران به کانادا در تاریخ جمعه ۲۷ فوریه ۱۹۹۸ تظاهراتی در مقابل هتل محل اقامت هیئت ایرانی برگزار گردید. در این حرکت اعتراضی که بیش از ۱۰۰ نفر شرکت داشتند، شعارهایی در محکومیت تقص حقوق بشر و تروریسم جمهوری اسلامی و در محکومیت دولت کانادا بخاطر روابط اقتصادی و سیاسی با جمهوری اسلامی سر داده می شد. همچنین پلاکاردهایی در رابطه با محکومیت تروریسم رژیم اسلامی، همراه با تصاویری از تقص خشن حقوق بشر در ایران بوسیله شرکت کنندگان حمل می شد.

در همین حال پلیس کانادا و نیروهای امنیتی بشدت از محل اقامت هیئت ایرانی محافظت نموده و تظاهرکنندگان را تحت نظر داشتند.

لازم به توضیح است که هیئت ایرانی متشکل از ۲۰ نفر از معاونین و مدیران کل و مشاورین وزارتخانه های نفت، معادن، فلزات، نیرو، صنایع و مقامات بانکی در طول سفر خود از شهرهای مونترئال، تورنتو، کالگاری و ونکوور دیدار نموده و توسط شورای تجاری ایران و کانادا و اتحادیه سازندگان و صادرکنندگان سیمانرایی در رابطه با گسترش روابط اقتصادی، برپا نمودند.

حجم مبادلات ایران و کانادا در سال گذشته بیش از یک میلیارد دلار بوده است که به این ترتیب، ایران بزرگترین شریک تجاری کانادا در خاورمیانه می باشد.

مراسم گرامی باد ۱۹ بهمن "حماسه ی سپاهکل"

در بیست و هفتمین سالگرد سپاهکل، ۱۹ بهمن، نهاد سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ونکوور - کانادا مراسمی را جهت گرامی داشت آن در ۱۴ فوریه برپا داشتند. این مراسم ابتدا با پیام سازمان در ونکوور شروع و شامل شعر، سرود، سخنرانی و پرسش و پاسخ بعد که با استقبال گروهی از ایرانیان مقیم ونکوور روبرو گردید. در این مراسم گروه های مختلف سیاسی نیز با برپا داشتن میز کتاب و نشریه حضور داشتند.

سخنران مهمان این مراسم رفیق پرویز نویسی از اعضای کمیته مرکزی سازمان بود که سخنانی را حول اوضاع سیاسی ایران، تحولات جاری و وظائف، حول اتحاد عمل ها و همکاری ها با دیگر نیروهای اپوزیسیون ایراد داشت. در بخش پایانی این مراسم سوالات متعددی از جانب حاضرین در مراسم مطرح گردید که رفیق پرویز نویسی بدان ها پاسخ داد. این مراسم از ساعت ۶ عصر تا ۱۰ شب به طول انجامید.

گزارشی از برگزاری مراسم ۱۹ بهمن در نروژ

در رابطه با بیست و هفتمین سالروز بنیانگذاری جنبش فدایی، واحد نروژ سازمان در روز ۷ فوریه با برپایی نمایشگاهی که نشاندهنده بخشی از تاریخ سازمان بود مراسمی را در اسلو برگزار نمود. دعوت رفتاری سازمان از مردم برای دیدار از این نمایشگاه با صمیمیت قابل توجهی روبرو شد و دهها نفر با حضور خود و در محیطی رفیقانه از این تلاش قدردانی نمودند.

واحد نروژ سازمان بهمین مناسبت اطلاعیه ای با عنوان "بیست و هفتمین سالروز بنیانگذاری جنبش فدایی گرامی باد" منتشر نمود. در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

"تاریخ مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران علیه نظم سرمایه، تاریخی است که در برگ برگ آن تجارب بسیاری نهفته است. تجاربی که درس گیری از آموزش ها و خطاهایش همیشه امکانی بوده است برای فعالین جنبش چپ و انقلابی میهنمان و رهنمونی است برای مبارزات توده ها در راستای استقرار مناسباتی که در آن شرط آزادی هر فرد شرط آزادی جامعه باشد. مبارزاتی که بتواند تامین گر منافع اکثریت جامعه باشد و از این رو در هر مقطع تاریخی ما شاهد فزاینده ای از این تلاش ها بوده ایم.

۱۹ بهمن ماه ۱۳۴۹ نیز نبردی از اینسان بود که قلب حاکمیت دیکتاتوری و سرمایه را نشانه گرفت. نبردی که متاثر از جنبش انقلابی و رادیکالی بود که در آن سال ها در تمامی گیتی شکل گرفته بود. ارزیابی از شرایط حاکم در ایران جنبشی را بنیان گذاری نمود که در درجه اول توانست یاس و سکونی را که تسلیم طلبی رهبران سنتی جنبش سال ها بود که بوجود آورده بودند را در هم بشکند. جنبشی که با عشق به توده های کار و زحمت، در دفاع از منافع استثمار شوندهگان و محرومان جامعه از

اطلاعیه

حمله به مقرهای مجاهدین در عراق

طبق اخبار منتشره، جمهوری اسلامی، یکبار دیگر، مقرهای مجاهدین در خاک عراق را مورد حمله قرار داده است. طی بمباران های اخیر، پنج نفر از مجاهدین خلق جان خود را از دست داده اند. جمهوری اسلامی تاکنون بارها حریم مرزهای دولت عراق را زیر پا نهاده و زیر گوش امریکا و متحدین آن در خلیج فارس، هواپیماهای آن تا قلب خاک عراق پیش رفته و به بمباران محل استقرار اپوزیسیون پرداخته اند. بدون آن که مورد مواخذه مجامع بین المللی قرار گیرد و کسی به شکایات در این زمینه وقعی نهد.

ما حمله به مقرهای مجاهدین در خاک عراق را، ادامه آشکار ترور و کشتار مخالفین رژیم، در خارج از مرزهای کشور دانسته و آن را محکوم می کنیم. ما از همه مجامع بشر دوست و سازمان های ذیصلاح بین المللی خواهان محکوم نمودن این قبیل اقدامات دولت اسلامی و فشار برای قطع آنها هستیم. ما معتقدیم سکوت در برابر تجاوزات آشکار سران جمهوری اسلامی، به حریم دیگر کشورها و برای سرکوب مخالفین، فقط مایه تشدید بحران در منطقه نمی شود، بلکه موجب تشویق مرتجعین حاکم بر کشور ما، به ادامه نقش مخرب خود در ادامه صدور هرچه بیشتر تروریسم در سطح منطقه و در هر کجای جهان که برایشان میسر باشد، خواهد شد.

آرمان ها و ارزش های انسانی سوسیالیسم به دفاعی جانانه پرداخته بود. جنبشی که با حضور خود در کوچه و خیابان و کارخانه فریاد شورش توده ها را به گوش قداره بندان سلطنت می رساند. بهایی سنگین که با مبارزه و شهادت هزاران فدایی پرداخته شد. هزاران انسان مبارزی که توانستند با حضور خود سنگر این مقاومت توده ای را تداوم بخشند. انسان هایی که حتی هنر زیبا مردن را به هنرمندانه ترین شکل آن می دانستند. سنتی انقلابی و زیبا که با اعتماد توده ها پیوند خورد و به بار نشست. در بخش دیگری از آن آمده است:

"امروز نیز دیکتاتوری و سرمایه به شکل حاکمیتی مذهبی بار دیگر توده ها را به زنجیر کشیده است. زندان و شکنجه و کشتار هزاران هزار انسان مبارز در دستور کارشان قرار دارد و قتل عام و نسل کشی ادامه دارد. رژیم جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده بود که باید نسلی را که در دهه ۵۰ آموزش دیده، در انقلاب ۵۷ اعتماد توده ها را به آنها دیده بود هر چه زودتر از میان می برد. هزاران هزار انسان و کادر مبارزی که می توانستند سازمان گران اقدامات انقلابی توده ها باشند.

وحدت و فائق آمدن بر پراکندگی نیروهای چپ انقلابی درس بعدی است که می باید از این تجربه آموخت. وحدت نیروهای چپ مهمترین گام برای دخالت فعال در مبارزات داخل کشور خواهد بود. اما این وحدت نه تنها به اراده و نمایش اشتیاق مفرط به اتحاد بلکه تلاش ورزیدن برای تقویت آن مبارزاتی است که در نهان و آشکار در کشور جریان دارد و تقویت تشکل یابی و سازمان گری جمعی خواهد بود. اجتناب از لغزیدن به دایره بزرگ نمایشی ها و اغراق ها و پافشاری بر ایجاد یک آلترناتیو انقلابی - دموکراتیک در مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی وظیفه ای است که نه فردا بلکه امروز در دستور کار ما باید قرار داشته باشد.

نامه سرگشاده زیر توسط ۵۵ مشکل فعال در اروپا و استرالیا منتشر شده که برای اطلاع خوانندگان درج می شود.

خطاب به ریاست محترم کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد
عالیجناب

ما انجمن های امضاکننده زیر با توجه به این واقعیت که حقوق بشر و ابتدایی ترین حقوق سیاسی و مدنی در ایران اسلامی همواره لگدمال می شود ، بر آن شدیم تا با ارسال این نامه اعتراض خود را نسبت به برگزاری کنفرانس منطقه ای حقوق بشر سازمان ملل متحد در ایران به شما ابراز داریم . در شرایطی که مجمع عمومی سازمان ملل در نشست ۱۵ دسامبر ۱۹۹۷ خود بار دیگر مراتب نگرانی خود را از ادامه زیرپا گذاشتن حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران و بویژه تعداد زیاد و رویه افزایش اعدام ها و نیز افزایش موارد شکنجه و سایر رفتارها و احکام بی رحمانه غیرانسانی و پست همچون شلاق زنی ، قطع عضو و اعدام در ملاعام در این کشور ابراز داشته است ، انتخاب تهران بعنوان محل برگزاری این کنفرانس بی اعتنائی به سرنوشت قربانیان رژیم اسلامی و نیز قطعنامه های خود سازمان ملل در قبال این کشور است که با اکثریت قابل توجهی نیز به تصویب رسیده اند .

عالیجناب
ضمن ابراز خوشوقتی از تصویب قطعنامه هایی نظیر آنچه در بالا به آن اشاره شد ، از شما درخواست می کنیم تا رژیم اسلامی را تا تحقق آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و لغو کلیه احکام اعدام ، سنگسار ، قطع عضو ، شلاق زنی و نیز ترور مخالفین زیر فشار قرار دهید .

با احترام
۱۹۹۸/۲/۲

لیست امضاکنندگان به ترتیب حروف الفبای کشورها :

- آلمان
۱- کانون حمایت از دگراندیشی در ایران- دورتموند
۲- کانون مستقل سیاسی فرهنگی ایرانیان- لایپزیک
۳- کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران- برلین
۴- مرکز هنر در تبعید - کانون فیلم و تئاتر روند - زیکن
۵- انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی - واحد هانور
۶- کانون حمایت از مبارزات مردم ایران (تلاش) - کلن
۷- کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران- آخن
۸- کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلین
۹- کمیته اپوزیسیون ایرانی علیه ترور- برلین
۱۰- جمعیت دفاع از آزادی ایران- بن
۱۱- مرکز فرهنگی ره آورد - آخن
۱۲- کانون فرهنگی آئینه- فرانکفورت
۱۳- کانون فرهنگی اندیشه- هامبورگ
۱۴- کانون فرهنگی پیوند - زاربروک
۱۵- انجمن تئاتر ایران و آلمان - بن
۱۶- مرکز پژوهشی و فیلم سازی سینمای آزاد - زاربروک
۱۷- کانون فرهنگی اجتماعی خط
۱۸- کمیته دفاع از آزادی اندیشه ، قلم ، بیان و اجتماعات در ایران- هانور
۱۹- کانون پناهندگان سیاسی ایرانیان- هانور
۲۰- کمیته همبستگی با مبارزات مردم ایران- هانور
۲۱- انجمن بیداری ایرانیان- هانور
۲۲- شورای برگزارکننده بحث های آزاد در هانور
۲۳- کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران- برن
۲۴- کانون فرهنگی هنری ایرانیان (هنر در تبعید) - برلین

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران نسبت به این اقدام اعتراض کرده و خواستار آن است که آزادی حرکت و بیان آیت اله منتظری بدون قید و شرط به او بازگردانده شود . ما از همه انجمن ها و گروه های مدافع آزادی های سیاسی و مدنی دعوت می کنیم تا هم صدا با ما نسبت به ادامه اقدامات سرکوبگرانه روحانیت حاکم اعتراض کنند .

راهپیمایی روز جهانی زن (۸ مارس) در ونکوور - کانادا

بمناسبت روز جهانی زن ، در تاریخ شنبه ۷ مارس گروههایی و راهپیمایی با شرکت بیش از ۷۰۰ نفر در مرکز شهر ونکوور ، برگزار گردید .

این مراسم توسط کمیته ائتلافی روز جهانی زن سازماندهی شده بود . پس از خوشآمد گویی از طرف نماینده کمیته نماینده زنان بومی کانادا حول مسائل و مشکلات زنان بومی سخنانی ایراد نمود . بدنبال آن چند تن از زنان فعال اجتماعی پیرامون مشکلات اجتماعی و اقتصادی زنان در کانادا ، مبارزات جهانی زنان برای بدست آوردن حقوق اجتماعی خود و همچنین محکوم کردن سیاست های آمریکا در قبال عراق ، سخنرانی نمودند .

پس از اجرای چند سرود ، شرکت کنندگان در خیابان های اصلی شهر با حمل پلاکارد و دادن شعار ، راهپیمایی نمودند . سپس در یکی از سالن های شهر که در آن گروههای مختلف زنان میز کتاب و نمایشگاه برگزار نموده بودند ، اجتماع نمودند .

یکی از موارد بارز این روز حضور گسترده زنان از ملیت های مختلف (هندی ، افغانی ، ایرانی ، عراقی ، کانادایی ، امریکای لاتین و ...) در طول سازماندهی و تظاهرات این روز می باشد .

مراسم روز جهانی زن در پاریس

به همت گروهی از زنان فعال ایرانی وبا عنوان 'کمیته برگزاری ۸ مارس' (پاریس و حومه) ، مراسمی به مناسبت گرامی داشت روز جهانی زن در ۱۴ مارس برگزار شد .

در این مراسم که عده زیادی از هم میهتان شرکت داشتند ، ابتدا سخنرانی کوتاهی توسط 'ایران' راجع به تاریخچه این روز در جهان و ایران ، انجام گرفت سپس قطعاتی موسیقی توسط 'مایا' و 'مانی' عرضه شد . بعد افسانه خاکپور چند قطعه از اشعار خود را خواند . سرانجام 'مهناز متین' سخنرانی درباره جریان 'فمینیسم اسلامی' و مطبوعات که راجع به زنان در جمهوری اسلامی منتشر می شوند ، ارائه کرد و در همین زمینه بحث و پرسش وپاسخی صورت گرفت .

- ۲۵- حامی مستقل زنان ایران- آخن
۲۶- انجمن دمکراتیک ایرانیان- آخن
۲۷- کمیته تعقیب شدگان و زندانیان سیاسی -لایپزیک
۲۸- کانون فرهنگی نگاه- اسن
۲۹- مجمع ایرانیان دمکرات و آزادیخواه- مونیخ
۳۰- شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران- اشتوتگارت
۳۱- تلاشگران جامعه باز- فرانکفورت
۳۲- جامعه ایرانیان آزادیخواه- برلین
۳۳- جامعه ایرانیان دموکرات- کلن
۳۴- کانون سیاسی فرهنگی ایرانیان- هامبورگ
۳۵- کانون دفاع از جنبش دمکراسی در ایران- بوخوم
۳۶- کانون سیاسی فرهنگی - سوپکائو
۳۷- انجمن مطالعات فرهنگی و اجتماعی ایرانیان اتریش
۳۸- کمیته دفاع از خارجیان سیاسی تحت تعقیب- وین
۳۹- کمیته ادغام خارجیان- وین
استرالیا
۴۰- کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی در ایران- سیدنی
۴۱- انجمن بشردوستان ایرانیان
پلزیچک
۴۲- جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دمکراسی- بروکسل دانمارک
۴۳- کمیته دانمارکی دفاع از حقوق مردم ایران
۴۴- کانون فرهنگی اجتماعی ایرانیان- ادنسه سوئد
۴۵- کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید
۴۶- انجمن ایرانیان مقیم بوهله
۴۷- کمیته دفاع از آزادی و مبارزه با ترور و اختناق- کوئمبرگ
۴۸- کمیته دفاع از پناهندگان- آسپیل کبته ، گروه ایران- کوئمبرگ
۴۹- فرهنگسرای اندیشه- کوئمبرگ
۵۰- کانون دفاع از دموکراسی در ایران- مالمو
۵۱- جمعیت مبارزه برای آزادی زنان ایران
۵۲- کمیته حمایت از زنان کرد
سوئیس
۵۳- کانون دمکراتیک ایرانیان مقیم سوئیس
فرانسه
۵۴- انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران- پاریس
نروژ
۵۵- فرهنگسرای ایران

اطلاعیه زیر از طرف انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران منتشر شده است که جهت اطلاع خوانندگان چاپ می شود:

آیت اله منتظری تحت نظارت پلیس

یکی از فرزندان آیت اله منتظری در مصاحبه ای با بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه اظهار داشت که فشار مقامات امنیتی رژیم بر آیت اله منتظری افزایش یافته و او اکنون در خانه خود تحت نظارت پلیس قرار داشته و هر گونه ملاقاتی با او ممنوع است . به جز فرزندان او کس دیگری اجازه ملاقات ندارد و این حتی شامل پزشکان او نیز شده است . باید یادآوری کرد که منتظری از هنگامی که بر علیه اعدام های دسته جمعی سال ۶۷ موضع گرفت مورد خشم و غضب ولایت فقیه قرار گرفت و به حاشیه سیاست پرتاب شد .

امروز علیرغم تحولات اخیر در مناسبات جناح های حاکم ، آیت اله منتظری هم چنان مغضوب است و این نیز یکی از نشانه های حد و حدودی این تحولات در مناسبات واقعی قدرت میان جناح های حاکم است .

معرفی کتاب اسناد قیام تبریز

گزارش‌های درون تشکیلاتی اعضا و
هواداران

سازمان چریک‌های فدایی خلق -

شاخه تبریز

بهمن ناصری

چاپ هانوفر - آلمان

نوامبر ۱۹۹۷

بهمن ناصری که گزارش‌های درون تشکیلاتی فوق را منتشر کرده است در مقدمه گفته است: "این اسناد شامل گزارش‌های گوناگون از اعتصابات، زد و خوردهای خیابانی، رویدادهای سیاسی و گناه شایعات مربوط به حوادث سیاسی و قیام است." این گزارشات دوره زمانی بی‌را در برمی‌گیرد که جنبش اعتراضی نضج می‌گیرد و به قیام بهمن ۵۷ می‌انجامد (یعنی از مهر ۵۵ تا حوالی بهمن ۵۷). "اسناد قیام تبریز" روایت جنبش‌های دانشجویی، کارگری و توده‌های شهر تبریز در این دوره می‌باشد. این گزارشات را کسانی نوشته‌اند که خود از یکسو حضور مستقیم و فعال در این جنبش داشته‌اند و از سوی دیگر بدلیل عضویت و یا پیوند فکری با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نماینده و بیانگر این خط مشی در جنبش انقلابی فوق بوده‌اند. ویژگی منطقه‌ای این گزارشات گرچه نمی‌تواند نادیده انگاشته شود، اما بی‌تردید مانعی در پی‌گیری خصلت‌های عمومی جنبش توده‌ای ۵۷-۵۵ از منشور این گزارشات ایجاد نمی‌کند. بدین لحاظ "اسناد قیام تبریز" در واقع مواد خام قابل توجهی برای مروری به این دو ساله پر جنب و جوش و تکوین قیام و نیروهای اجتماعی و سیاسی حاصل از آن در اختیار می‌گذارد. درک قانونمندی‌هایی که بر جنبش کارگری و توده‌ای سال‌های ۵۷-۵۵ حاکم بوده و آن عملکردهایی که از یکسو به جریان خمینی فرصت دادند تا رهبری بلامنزاع جنبش انقلابی را به چنگ آورد تا ضرورتاً آن را به سنگلاخ کشد و از سوی دیگر رشد آگاهی طبقاتی و تشکل‌های صنفی و سیاسی نیروهای جنبش کارگری و توده‌ای را از این طبقات دریغ داشتند، از اهمیت بسیاری برخوردارند.

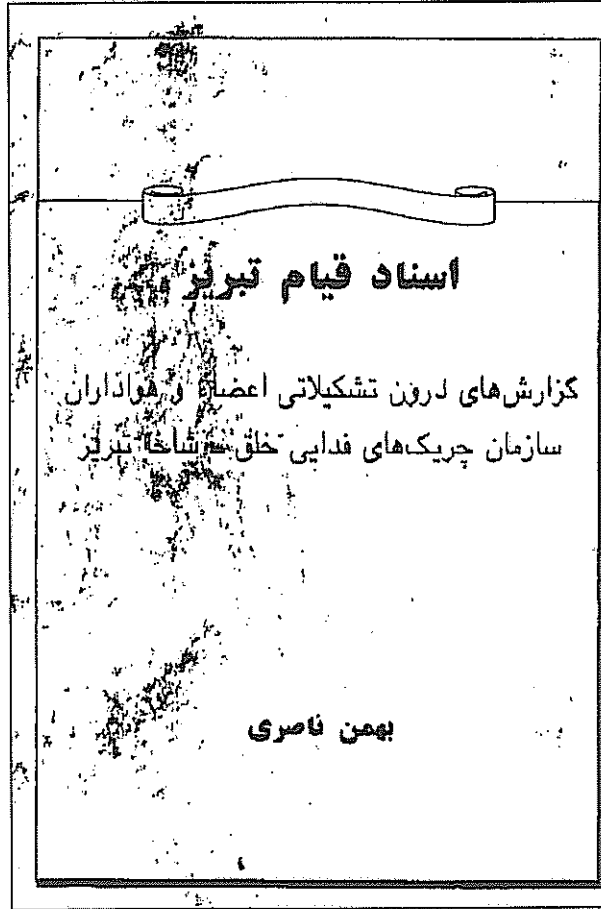
مواد خام گزارشات ارائه شده در "اسناد قیام تبریز" امکان تامل بر این قانونمندی‌ها و عملکردها را فراهم می‌سازد. جنبش دانشجویی که پیشقراول مبارزه ضد دیکتاتوری توده‌ای است، به موضع تهاجمی درمی‌آید، که مورد سرکوب وحشیانه قرار می‌گیرد. این سرکوب، توده‌های شهری و کارگران را متاثر و به اعتراض می‌کشد. اعتراضی که زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی دارد. خیزش آغاز می‌شود و ۲۹ بهمن ۵۶ تبریز روی می‌دهد. جنبش اعتراضی توده‌های

شهری تبریز که مورد سرکوب قوای مدافع دیکتاتوری واقع می‌شود، خود بر اعتراض و مبارزات کارگران می‌دمد. جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران مجتمع‌های بزرگی نظیر ماشین‌سازی و تراکتورسازی بر زمینه مطالبات صنفی دامن می‌گیرد و ماهها ادامه می‌یابد. از شکنندگی به استقامت می‌رسد. کارگرانی که سال‌ها از مقابله با یک کارگزار امنیتی دون پایه هراس دارند، به مقاومت در مقابل فرماندار نظامی تبریز با انواع و اقسام تجهیزات آن می‌رسند و از مطالبات خود دست برنمی‌دارند و بسادگی انواع دستبند‌های مقامات کارخانه را در شکست اعتصاب شان

خنثی می‌سازند، اعلامیه می‌خوانند، بحث می‌کنند، سخنرانی می‌نمایند و بمبور خواسته‌های سیاسی مطرح می‌کنند. با این مبارزات شاه می‌رود و خمینی می‌آید. چرا خمینی آمد؟ چرا با آمدن خمینی این جنبش‌ها فرو افتاد و تا مدت‌ها در توهم گرفتار شد و بعد هم هراس زده در لاک خود فرو رفت؟ آیا یک جنبش انقلابی به عظمت آنچه به قیام بهمن ۵۷ منجر شد حتی نمی‌توانست اولیه‌ترین حقوق دموکراتیک نظیر حق تشکل و اعتصاب را برای کارگران به ارمغان آورد؟

"اسناد قیام تبریز"، مواد خامی بدست می‌دهد تا به این سئوالات و سئوالات دیگری از این دست تامل شود. این گزارشات نشان می‌دهند که بر زمین بکر جنبش توده‌ای امکان پاشاندن بذر آگاهی بیش از هر زمان فراهم بود. اما چریک‌های فدایی خلق، در شرایطی به این سرزمین‌های بکر دست یافتند که علامت سواالی بزرگ‌تر از توانایی شان در مقابل شان قرار داشت دایره‌ای که چه باید کرد؟

گذشته چراغ راه آینده است. تامل بر "اسناد قیام تبریز" بی‌تردید برای آنانی که به آینده ایران می‌اندیشند، امری ضروری است.



بهمن ناصری

با همکاران و خوانندگان اتحاد کار

- ر. شهین و ر. ناهید از آلمان مطالبی به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن ارسال داشته‌اند با تشکر از رفقا، از درج این مقالات بدلیل دیر دریافت کردن معذوریم. از آنها در آینده استفاده خواهد شد.

- رفیق هادی قارچای نامه شما در انتقاد از مواضع کمیته مرکزی در مقاله انتخابات دوم خرداد شعارهای تاکیدی و وظایف ما دریافت شد. همان طوری که ملاحظه کرده‌اید، نظرات دیگر نیز در این زمینه منتشر شده و خواهد شد.

خوانندگان و همکاران اتحاد کار می‌توانند از این پس علاوه بر آدرس پستی، از طریق آدرس پستی الکترونیکی یا نشریه تماس به گیرند.

آدرس الکترونیکی نشریه

E-MAIL: etehade.kar@wanadoo.fr

همچنین همکاران نشریه چنانچه مطالب شان را با برنامه‌های فارسی، واژه‌نگار یا word فارسی تحت برنامه 3 یا 3.1 windows (شرکت محاسبه پارس) تایپ کنند، می‌توانند همراه با پیغام الکترونیکی مستقیماً برای نشریه ارسال کنند.

اطلاعیه

لاجوردی، جلاد اوین، برکنار شد!

شماره ۴۸

فروردین ۱۳۷۷

آوریل ۱۹۹۸

ETEHAD KAR
AVRIL. 1998
VOL 4. NO. 48

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود رابه آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اتریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

شماره تلفن سازمان
(۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

آدرس پستی الکترونیکی
etehade.kar@wanadoo.fr

خبرها حاکی از برکناری اسدا لله لاجوردی، از سرپرستی زندان هاست. او که در مقام دادستانی انقلاب، بخصوص بعد از ۳۰ خرداد ۶۰، هزاران نفر را شخصا شکنجه و اعدام کرده بود، سالها پیش از دادستانی کنار گذاشته شد. اما بلافاصله به سرپرستی کل زندانها، ارتقا مقام داده شد.

هیچ کس در کشور ما، چهره وقیح و جنون زده او را، که گاه و بیگاه و در کوران اعدام های دسته جمعی، بعنوان کارگردان این اعدام ها، با تبختر در صفحه تلویزیون ظاهر می شد، فراموش نخواهد کرد و بیش از همه، هزاران مادر و پدری که فرزندانشان، بدست او شکنجه و اعدام شده اند و هزاران کودکی که بدست او، بی سرپرست شده اند، یا در جلوی چشمان آنها، پدر و مادرشان را لاجوردی شخصا شکنجه کرده است، هرگز قادر نخواهند شد کابوس حضور شوم او را از خود دور کنند.

لاجوردی فقط یک چهره منفور و مایخولیانی در میان چهره های رژیم نیست. او تجسم ضمیر عریان همه سران جمهوری اسلامی و اصولا خود این رژیم و این نظام است. او سالها با افتخار به سازماندهی دستگیری ها و شکنجه ها و اعدام های بی سابقه در تاریخ کشور ما ادامه داد و همه رژیم و قبل از همه خمینی و دیگر سران درجه اول کنونی، او را تشویق نمودند و در مقطع پایان جنگ به یکی از آرزوهای لاجوردی که بارها در برابر هزاران زندانی آن را به زبان آورده بود، به قتل عام زندانیان سیاسی جامه عمل پوشاندند و 'پاکسازی' خونین او در اوین را، به سراسر ایران گسترش دادند و در عرض چند روز هزاران نفر را به جوخه های تیرباران سپردند.

دیروز سران رژیم لاجوردی را که کشتار در زندان ها را به شوی هر شبه تلویزیون رژیم تبدیل کرده و به سمبل نفرت مردم از دستگاه تبدیل شده بود، از اوین برداشتند، اما در راس تمام اوین ها در سراسر ایران گذاشتند، تا تجربه خود در اوین را در همه زندانها به کار گیرد.

امروز او را از این مقام برداشته اند. به این امید که به مردم بقبولانند که او دیگر کاره ای نیست. اما برآستی چه تفاوتی بین لاجوردی زندانیان، شکنجه گر و قاتل هزاران انسان، با روسا و دستوردهندگان او، که هم اینک در مقام رهبر و رئیس و ... هنوز 'استوانه' های این نظام را تشکیل می دهند، وجود دارد؟

برکناری لاجوردی قادر نیست زخم هائی را که رژیم توسط موجود پست و حقیری مثل او بر جامعه ما وارد آورده است، ذره ای التیام بخشد. اما محاکمه افرادی همچون او و پشتیبانان وی مثل خامنه ای و رفسنجانی در برابر مردم خواهد توانست اندکی از آلامی را که جمهوری اسلامی بر جامعه ما روا داشته است، بکاهد.

برکناری چهره های کرهیی مثل لاجوردی و جایگزینی او با همپالکی درجه دومش مثل رئیس دادگستری استان فارس، نه نشانه تغییر در جمهوری اسلامی که تلاش برای آرایش جدید این هیولای ضدبشر، با چیدن ریش و بشم خون آلود و کندیده آن است. همانطور که با رفتن لاجوردی از اوین، شکنجه و اعدام در اوین قطع نشد، با برکناری او از سرپرستی زندانها نیز، در زندانها تخته نشده است و هم چنان هزاران نفر در گوشه و کنار کشور، دستگیر و زندانی شده و به جرم مخالفت با رژیم شکنجه و اعدام می شوند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۲ اسفند ماه ۷۶

۳ مارس ۹۸

اطلاعیه درباره

زلزله در مناطق یزد، کرمان و کهگیلویه بویراحمدی

بنا به اخبار منتشره، باز هم مناطق دیگری از کشور ما را زلزله ویران نموده است. خبرها حاکی از آن است که اندکی بعد از ساعت یازده شب ۲۲ اسفند زلزله ای به قدرت ۶/۴ ریشتر، کلباف کرمان را به لرزه درآورده، خسارات فراوانی را به اهالی این منطقه وارد آورده است. هم چنین همزمان با آن، زمین لرزه خفیف دیگری در بافق یزد صورت گرفته است. حدود ساعت شش صبح امروز نیز، زلزله دیگری در سی سخت در منطقه کهگیلویه بویراحمدی به قدرت ۳/۶ ریشتر به وقوع پیوسته است.

خبرگزاریها قربانیان این زلزله ها را حدود ۵ کشته و ۱۵ زخمی اعلام کرده اند. اما اخبار رسیده حاکی است که بخصوص در بافق کرمان، خسارات وارده بسیار سنگین و میزان آوارگی مردم بسیار گسترده است و به هزاران نفر می رسد. کما این که گزارش ها حاکی از تخریب دهها روستا در منطقه زلزله زده هستند.

کمک مستقیم به زلزله زدگان این مناطق، یک وظیفه عاجل برای همه مردم آزاده ایران و سازمان ها و موسسات کمک رسانی بین المللی است.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۴ اسفند ماه ۷۶

۱۵ مارس ۹۸

برای تماس تلفنی مستقیم با سازمان در خارج از کشور، می توانید از شماره تلفن (۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ استفاده کنید